

انقلاب‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹

چارل مارکس - فریدریش انگلس



انتشارات سیاهکل ۱۱ - چاپ ۱۳۵۶

انقلاب‌های ۱۸۴۸ - ۴۹

مارکس - انگلس

چاپ اول: انتشارات سیاهکل ۱۱ - چاپ ۱۳۵۶

این اثر از جمله آثاری است که توسط هواداران سازمان فدائیان (اقلیت)
باز تایپ و تنظیم گردیده است.

توضیح:

- مقاله اول: از "روزنامه آلمانی بروکسل" [*Deutsche-Brüsseler-Zeitung*] است.

- دو مقاله آخری به ترتیب از "روزنامه پیام برای شهر و روستا" [*Der Bote für Stadt und Land*] و "روزنامه دوست خلق" [*Der Volksfreund*] گرفته شده است.

- بقیه مقالات فوق از "نویه راینیشه تسایتونگ" [*Neue Rheinische Zeitung*] می‌باشند.

فهرست مطالب

مقدمه

اعلامیه هیئت تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ"	ن. ر. ت.
انقلاب در پاریس	انگلס
مجلس ملی فرانکفورت	انگلס
برنامه حزب رادیکال دموکرات و دست چپی‌ها در فرانکفورت	ن. ر. ت.
بحث برلین در باره انقلاب	انگلס
بحث مصالحه گرانه درباره بر سمیت شناختن انقلاب	انگلס
قیام پراگ	انگلס
نخستین اقدام مجلس ملی در فرانکفورت	انگلס
خصلت دموکراتیک قیام	انگلס
اخبار پاریس	ن. ر. ت.
جزئیات ۲۳ ژوئن	انگلס
اخبار پاریس	ن. ر. ت.
۲۳ ژوئن	انگلס
۲۴ ژوئن	انگلس
۲۵ ژوئن	انگلس
انقلاب ژوئن	مارکس
انقلاب ژوئن (جریان قیام در پاریس)	انگلس
سیاست خارجی آلمان و رویدادهای اخیر پراگ	ن. ر. ت.
مبارزه رهایی بخش ایتالیا و علل ناکامی کنونی آن	انگلس
وساطت و مداخله نظامی کاویناک و رادتسکی	انگلس
حکم‌های اعدام آنتورپ	انگلس
قیام در فرانکفورت	انگلس
قطعه‌نامه تجمع خلقی کلن در رابطه با قیام فرانکفورت	ن. ر. ت.
حکومت‌نظامی در کلن	ن. ر. ت.

مارکس	انقلاب در وین
مارکس	انقلاب کلن
مارکس	تازه‌ترین اخبار وین، برلین و پاریس
ن. ر. ت.	تقاضای دموکرات‌های حوزه را این راجع به امتناع از پرداخت مالیات
مارکس	پیروزی ضدانقلاب در وین
مارکس	حکومت‌نظامی در همه‌جا
مارکس	جنبش انقلابی در ایتالیا
مارکس	انحلال مجلس ملی
مارکس	کودتای ضدانقلاب
مارکس	جنبش انقلابی
ن. ر. ت.	اوضاع پاریس
ن. ر. ت.	اعلام جمهوری در رم
انگلس	ارتش پروس و شورش انقلابی خلق
انگلس	سؤال از کارگران
انگلس	یورش ضدانقلاب و پیروزی انقلاب
ن. ر. ت.	قیام در برگیش
انگلس	البرفلد
ن. ر. ت.	خطاب به کارگران کلن
فرای‌لیگرات	وداع
انگلس	قیام انقلابی در فالس – بادن
مارکس	۱۳ ژوئن
	فهرست اسامی به ترتیب حروف الفبا

مقدمه

اوایل آوریل ۱۸۴۸ مارکس و انگلس به اتفاق چند تن از اعضای برجسته اتحادیه کمونیست‌ها، از مهاجرت فرانسه به آلمان بازگشتند و در ضمن مسافرت خود دو روز در ماینس توقف کردند تا با نمایندگان اتحادیه کمونیست‌های مقیم آنجا مذاکراتی در مورد اقدامات لازم برای تأسیس باشگاه‌های کارگری به عمل آورند. مقصد آن‌ها در این مسافرت کلن بود گرچه یکی از نمایندگان بورژوازی لیبرال کلن - به قصد دور نگاهداشتن آن‌ها از کلن - با این دوا انقلابی پیشنهاد کرده بود که به زادگاه‌های خودشان (تریر و بارمن) بروند و در آنجا خود را کاندیدای مجلس ملی نمایند.

مارکس و انگلس مصمم بودند که در جهت مبارزه‌شان به خاطر به وجود آوردن یک جنبش دموکراتیک وسیع از آزادی مطبوعاتی‌ای که وجود داشت به قول خودشان "تا قطره آخر استفاده کنند" و با این جهت تصمیم گرفته بودند که یک روزنامه یومیه انقلابی بزرگ منتشر سازند.

وقتی مارکس و انگلس در ۱۰ آوریل وارد کلن شدند. از طرف عده‌ای از دموکرات‌ها و کمونیست‌ها (از قبیل آنکه [Friedrich Anneke]، بورگرس [Heinrich Burgers]، دانیلز [Daniels, Roland]، داستر [Karl-Ludwig-Johan D'Ester]، هس) تدارک برای چاپ و انتشار یک روزنامه یومیه صورت گرفته بود.

بعد از برطرف کردن دشواری‌های بی‌شمار و وضع نامطمئن مالی روزنامه اولین شماره "نویه راینیشه تساینونگ" [NEUE RHEINISCHE ZEITUNG] ارگان دموکراسی" در روز اول به ۱۸۱۸ منتشر شد. مارکس و انگلس تصمیم گرفته بودند روزنامه را زودتر از موعد مقرر منتشر سازند زیرا که حملات اولیه ارتجاع (از قبیل اعلام حکومت‌نظامی در ماینس، باز پس خواندن شاهزاده از پروس)، مستلزم یک پاسخ و دفاع قاطع بود.

۲

وقتی بورژوازی به قدرت برسد، الزاماً کشمکش میان بورژوازی و پرولتاریا آشکارا پدیدار می‌گردد. تاریخ انگلستان و فرانسه نشان‌دهنده این موضوع است. در انگلستان جنبش چارتیستی در آوریل ۱۸۴۸ رونق تازه‌ای یافت، در فرانسه طبقه کارگر در انقلاب فوریه حرکت کرد و به اتفاق بورژوازی رادیکال، سلطنت مشروطه را سرنگون ساخت و با اعلام جمهوری (۲۳ و ۲۴ فوریه) مطالبات مستقیم خود را مطرح ساخت. چند ماه بعد، زدوخوردهای سختی میان پرولتاریا و بورژوازی در خیابان‌های پاریس صورت گرفت که به شکست وحشتناک پرولتاریا منتهی شد. ولی در آلمان و همچنین در ایتالیا، بوهم، مران، لهستان و مجارستان مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی بر سر قدرت سیاسی، هنوز در برنامه

روز قرار نداشت. در این کشورها مسئله بر سر این بود که به وسیله یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک، فنودالیسم سرنگون گردد و یک دولت واحد ملی به وجود آورده شود.

"مانیفست حزب کمونیست" چنین می گوید:

"کمونیست ها توجه عمده خود را معطوف آلمان ساخته اند، آلمان در آستانه یک انقلاب بورژوائی قرار دارد و از آن جهت که این دگرگونی به طور کلی در شرایط پیشرفته تری از تمدن اروپائی صورت می گیرد و به وسیله پرولتاریائی اجرا می گردد که تکاملش به مراتب بیشتر از پرولتاریائی قرن ۱۷ انگلستان و قرن ۱۸ فرانسه می باشد، بنابراین انقلاب بورژوائی می تواند فقط پیش در آمد بلا واسطه انقلاب پرولتری باشد."

تاکتیکی که حزب پرولتاریا برگزیده بود، بر اساس همین ارزیابی از خصلت بورژوائی انقلاب در آستانه وقوع، قرار داشت.

"مانیفست حزب کمونیست" در این باره می گوید:

"تا زمانی که بورژوازی در آلمان روشی انقلابی داشته باشد، حزب کمونیست به اتفاق او علیه سلطنت مطلقه، مالکیت فنودالی و بساط خرده بورژوائی، مبارزه خواهد کرد ولی حتی یک لحظه از آن باز نخواهد نشست که با وضوح کارگران را در مورد اختلاف خصمانه میان بورژوازی و پرولتاریا، آگاه سازد تا به این وسیله کارگران آلمانی بتوانند در عین حال، شرایط اجتماعی و اقتصادی را که بورژوازی مجبور است همراه با سلطه خود برقرار سازد تبدیل به حربه های زیادی بر ضد خود بورژوازی نماید و با این وسیله بعد از سقوط طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر علیه خود بورژوازی را بلافاصله آغاز کند." مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ متذکر شده اند که دموکراسی اصل پرولتری، اصل توده ها شده است، یعنی اینکه فقط طبقه کارگر است که قادر به مبارزه قاطع برای دموکراسی می باشد و باید در انقلاب بورژوا - دموکراتیک، سرکردگی را به عهده بگیرد و پیشگام و رهبر این مبارزه باشد و برای ایفای این نقش باید دهقانان و خرده بورژوازی را به دنبال خود داشته باشد.

۳

وقتی "نویه راینیشه تساینونگ" شروع به انتشار کرد، تازه سه ماه از آغاز انقلاب گذشته و سرنوشت آن هنوز قطعی نشده بود. در ۱۸ مه مجلس ملی در فرانکفورت و در ۲۲ مجلس ملی پروس در برلین تشکیل شد.

اینکه آیا حملات بر ضد جامعه کهنه فنودالی با قاطعیت ادامه خواهد یافت و اینکه آیا با از هم پاشیدگی حکومت های مطلقه (مخصوصاً سلطنت های بزرگ پروس و اتریش) یک آلمان دموکراتیک واحده به وجود خواهد آمد، مسائلی بودند که اکنون عمدتاً وابسته به روش و طرز رفتار این سازمان های نماینده

۴

مردم بود. مارکس و انگلس در اولین شماره روزنامه با اشاره به شواهدی متذکر شدند که اکثریت بزرگ بورژوازی لیبرال علاقه و توجهی به اتخاذ یک روش قاطعانه ندارد و مجلس ملی فرانکفورت بجای آنکه حاکمیت خود را بر همه حکومت‌های موجود [آلمانی] مرعی دارد و با اتکاء به خلق مسلح هر نوع تجمع اردوی ارتجاع را غیرممکن سازد وقت خود را با پرداختن به مسائل بی‌اهمیت و بگومگوهای بیهوده پارلمانی تلف می‌کنند مجلس برلین نیز - باوجود آنکه جوی انقلابی تراز "مجمع دانشگاهیان" فرانکفورت بر آن حکومت می‌کرد - بهزودی توسط هیئت دولت کامپ‌ها وزن به قبول "تنوری مصالحه" تن درداد و تصدیق کرد که رسالت او مبنی بر مصالحه با تاج‌وتخت بر سر یک قانون اساسی می‌باشد و با این ترتیب انقلاب، ۱۸ مارس را نفی نمود. این امر با کمال وضوح نشان داد که انقلاب هنوز از مراحل اولیه خود، پا فراتر نگذاشته است.

نتایج انقلاب مارس اتریشی و پروس و قیام‌ها و اغتشاشاتی که در کشورهای - مختلف کوچک و متوسط آلمانی صورت گرفتند، عملاً چه بود؟

انقلاب فوریه فرانسه به جنبش در آلمان تکان شدیدی داده بود ولی برخلاف نظر تاریخ نویسان ارتجاعی این موضوع به معنی آن نیست که انقلاب محصول تأثیرات خارجی و یا حتی عمال بیگانه بود (فریدریش ویلهلم چهارم باعلاقه به این‌گونه افسانه‌های خواجه‌سرایان درباری خود گوش فرا می‌داد). باروتی که برای شعله‌ور شدن آتش انقلاب لازم بود در طی سه دهه روی هم جمع شده بود بعد از جنگ‌های ناپلئونی، آلمان به‌صورت ۲۸ کشور کوچک و بزرگ به حال تجزیه ماند و سلطه ستمگرانه و رذیلانه بوندستاگ [مجمعی مرکب از نمایندگان حکومت‌های کشورهای آلمانی] هر نوع افکار مترقیانه را در نطفه خفه می‌کرد. استبداد فئودالی پدرسالاری در پروس و اتریش - که روسیه تزاری به‌مثابه فرشته نجاتی از آن‌ها محافظت و حمایت می‌کرد - با زحمت سلطنت مطلقه و امتیازات اشراف را حفظ کرده بودند.

البته در زیر این قشر نازک سطحی، تغییرات اقتصادی عمقی صورت گرفته بود کاپیتالیسم بیشتر و بیشتر - کشاورزی را به کنار می‌زد و دهقانان را به شهر می‌کشاند. بعد از تشکیل اتحادیه گمرکی [۱۸۳۴] که موجب اتحاد اقتصادی بخش عمده‌ای از آلمان شد - رونق صنعت بزرگ و وسایل ارتباطی آغاز گردید. بورژوازی بزرگ - مخصوصاً در پروس با تلخ‌کامی به ناتوانی سیاسی خود پی برد و شروع به آن کرد که برای عنوان کردن مطالبات سیاسی خود، مشکلات اقتصادی سلطنت مطلقه را مورد استفاده قرار دهد. در جنوب غربی آلمان، عناصر رادیکال تحت رهبری هکرواشتر ووه و نمایندگان لیبرال مجلس، در تظاهرات خلقی و کنفرانس‌ها مطالبات مربوط به حقوقی دموکراتیک را مطرح ساختند و خواستار تشکیل مجلسی از نمایندگان مردم آلمان شدند. خرده‌بورژواها و دهقانان خرده‌پا که مرتباً

تهدیدست‌تر و مقروض‌تر می‌شدند بر علیه فشار مالیات‌ها و باج‌های فئودالی قد برافراشتند. پرولتاریای صنعتی که در بدبختی و صفا ناپذیری بسر می‌برد، قبلاً در ۱۸۴۴ با طغیان کارگران ریسندگی شلزی، نارضایتی خود را به‌وضوح نشان داده بود، این تشنج سیاسی و اقتصادی به‌وسیله بحران اقتصادی ۱۸۴۷ تشدید یافت.

انقلاب در آخرین روزهای فوریه در نواحی جنوب غربی آلمان آغاز شد و به‌سرعت تمام کشورهای کوچک و بزرگ آلمانی را فراگرفت مطالبات مطروحه (آزادی مطبوعات، حق تجمع تشکیل دادگاه‌هایی که هیئت‌منصفه در آن شرکت داشته باشد، مسلح ساختن خلق، تشکیل یک پارلمان آلمانی و همچنین تدوین قانون اساسی در کشورهای آلمانی که دارای حکومت مشروطه نبودند)، این‌ها عمدتاً بدون مقاومت، مورد قبول هیئت‌های حاکمه مربوطه قرار گرفتند و حتی در مواردی نیز، قبل از آنکه چنین مطالباتی از جانب مردم مطرح گردد خود هیئت‌های حاکمه آن‌ها را عنوان کردند. البته بنام زادگان - که دچار وحشت و اضطراب شده بودند - لطمه‌ای وارد نیامد و همه آن‌ها - به‌استثنای لویی (لودویگ) پادشاه باواریا که فرزندش جانشین او شد - تاج‌وتخت خود را حفظ کردند. نتیجه این قیام‌ها تقریباً در همه‌جا عبارت از این بود که نمایندگان بورژوازی لیبرال به حکومت فراخوانده شوند و این‌ها ماهرانه بلافاصله نیروهای افراطی را مهار کردند. از جمله در بادن، یک سال بعد، فشار پروس و دخالت نظامی مستقیم نیروهای پروس موجب شدند که تقریباً در همه‌جا، آزادی‌های دموکراتیک دوباره از میان برداشته شوند. برخی از این جنبش‌ها، در اثر شرکت فعالانه دهقانان - که در کشورهای کوچک آلمانی بر علیه اشراف قد برافراشته بودند - از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشند از آن جمله است قیام دهقانان اولدن والد که به‌طور دسته‌جمعی به شهر ویسیادن ریختند و مطالبات مربوطه خود را عنوان کردند.

اگر اتریش و پروس قادر به تهاجم و مداخله بودند، سرنوشت این‌گونه جنبش‌ها در کشورهای کوچک و متوسط به پایان می‌رسید ولی خاندان سلطنتی‌ها بیورگ در اتریش دستخوش اختلاف ملی بود و ایتالیائی‌ها، مجارها و چک‌ها مطالبات ملی خود را مطرح ساخته بودند و در نقاط آلمانی نشین اتریش نیز از مدت‌ها قبل، بورژوازی از رژیم ارتجاعی و بوروکرات مترنیخی عاصی شده بود و توده‌های خلق در اثر بحران‌های اقتصادی بی‌نهایت به ستوه آمده بودند و بالاخره وقتی مردم شهر وین و دانشجویان با کارگران حومه شهر متحداً در مبارزه شرکت کردند (۱۳ تا ۱۵ مارس)، بنای پوسیده و موربانه خورده‌ای که مترنیخ پایه‌گذاری کرده بود، به‌سرعت از هم فروپاشید و صدراعظم منفور مردم مجبور به فرار شد و با مطالبات مردم در مورد آزادی مطبوعات، مسلح ساختن خلق و تدوین قانون اساسی، موافقت شد.

در پروس فریدریش ویلهلم چهارم، سعی کرد که جنبش وحدت ملی را به وسیله پیشنهادی که مربوط به رفورم در اتحادیه بوده کند و با وعده وعیدهای مربوط به آزادی‌های بیشتر جوششی را که در توده‌های خلق به وجود آمده بود، آرام سازد. ولی رفتار بی‌محابا و همواره فتنه‌گرانه دارو دسته نظامیان در اینجا نیز یک درگیری مسلحانه را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. وقتی اهالی برلین در ۱۸ مارس ۱۸۴۸ - خواستند با تظاهرات در میدان جلو قصر از موافقتی که شاه با تقاضاهای آن‌ها کرده بود، تشکر کنند از طرف سربازان گارد مورد حمله قرار گرفتند نبرد ۱۳ ساعته ای در گرفت که ضمن آن - کارگران و پیشه‌وران برلین قهرمانانه در برابر قوای نظامی مقاومت کردند و با وجود نابرابری نیروها موفق شدند، شکست نابودکننده‌ای به گارد سلطنتی وارد آورند شاه مجبور به آن شد که نیروهای نظامی را به خارج از برلین بفرستد. مردم بر اوضاع مسلط شدند و توانستند آزادی‌های مربوط به مطبوعات و تجمعات را، کسب کنند. همچنین تا حدودی در مورد مسئله مسلح شدن خلق موفقیت حاصل شده (بورژواها، هراسناک مراقب آن بودند که اسلحه به دست کارگران نیافتد). پس از این جریان، نمایندگان بورژوازی لیبرال حکومت را در دست گرفتند.

مارکس در ۷ فوریه ۱۸۴۹، در دادگاه کلن، در حضور هیئت منصفه، ضمن نطق دفاعیه‌ای متذکر شد که رفورم، فقط در رأس سازمان حکومتی صورت گرفته است. ولی به قاعده این هرم به هیچ وجه دست زده نشده است، به این ترتیب که وزرای لیبرال، جانشین فنودال‌های ارتجاعی شده‌اند.

وقتی نتایج انقلاب مارس را بررسی کنیم، به صحت نظریات مارکس به موضوع پی می‌بریم، زیرا نه در ارتش و نه در بوروکراسی و یا امور قضائی، هیچ گونه تغییری حاصل نشد. قدرت یونکرها فقط در مواردی محدود شده بود که دهقانان از پرداخت باج و خراج‌های فنودالی امتناع ورزیده و دولت را مجبور به عقب‌نشینی کرده بودند.

"نویه راینیشه تسایتونگ" انقلاب را نیمه تمام تلقی می‌کرد و معتقد بود که انقلاب نیم‌بند و ناقص مانده، زیرا نظام فنودالی را از بیخ و بن ریشه کن نکرده است.

علل عمیق‌تر این جریانات، در این نهفته بود که بورژوازی بزرگ، کاملاً به این موفقیت‌های حاصله رضایت داده بود و از بیم توده‌های خلق و مخصوصاً کارگران که مطالبات خاص خود را از قبل عنوان کرده بودند - دیگر مایل به ادامه مبارزه نبود. بورژوازی به هدف خود رسیده و به آرزوهایش نائل آمده بود. در حکومت شرکت کرده بود و با و وعده داده شده بود که قانون اساسی وضع خواهد شد. بورژوازی تصور می‌کرد و معتقد بود که می‌تواند به وسیله قرار و مدار و کنار آمدن با شاهزادگان کشورهای آلمانی، موفق به وحدت آلمان گردد.

به این ترتیب او سعی می کرد بهر نحو شده موضوع را فیصله بدهد و هر کجا که فرصتی نصیبش می شد بر ضد جنبش دموکراتیک خلق دست اندر کار می شد - مخصوصاً بعد از هجوم به گورخانه برلین و پس از نبردهای ژوئن پاریس و با این ترتیب بورژوازی به صورت فریبکاری که خودش فریب خورده بود، درآمد و هموار کننده راه ضدانقلاب شد. چنین بود سرنوشت و نقش دولت های لیبرال در پروس و اکثریت لیبرال در مجلس ملی.

البته ارتجاع از میدان بدر نرفت و به طور پنهانی نیروهای خود را جمع آوری کرد و در لشکرکشی های ستمگرانه و تجاوزکارانه به لهستان و ایتالیا دارو دسته نظامی بی رحمی را تربیت کرد و خود را برای محو کامیابی های خلق آماده ساخت در اتریش این پروسه جمع آوری نیروهای ارتجاع، تحت رهبری شاهزاده ویندیش گرتس و با همکاری عملی دربار که به اینسبورگ گریخته بود، صورت گرفت و در اکتبر به اتفاق بورژوازی - که در اینجا نیز همدست ضدانقلاب شده بود - کارگران وین را سرکوب نمود. ولی نبرد علیه انقلاب مجارستان تقریباً یک سال به طول انجامید به کمک تزار پایان پذیرفت.

در پروس "شاهزاده تیرانداز" (او بعداً به عنوان قیصر ویلهلم اول به سلطنت رسید) که بعد از ۸ ژوئن به برلین بازگشته بود به اتفاق درباریان و افسران گارد مخصوص، خود را برای حمله متقابل آماده می ساخت در ۴ اوت نظامیان در شوبده نیستس به نیروی دفاع ملی حمله وحشیانه ای کردند و مجلس برلین فقط به خطاری علیه گرایش های ارتجاعی افسران گارد قناعت نمود. در ۱۵ سپتامبر ژنرال ورنانگل به فرماندهی کل قوا در مارک منصوب شد. این انتصاب بعد از آنکه ژنرال پفول جانشین دولت لیبرال آورس والد مانزمان شد، صورت گرفت. ولی ژنرال پفول از نظر ارتجاعیون به اندازه کافی خشن نبود و به این جهت بعد از زدوخوردهای اکتبر در وین، این ها خود را برای یک کودتا آماده می ساختند در ۲ نوامبر گراف براندبورگ و سایر نمایندگان یونکرها، قدرت را قبضه کردند و روی کار آمدن این دولت از طرف ارتجاعیون با هلهله و شادی به عنوان "اقدامی نجات دهنده" مورد استقبال قرار گرفت. مجلس ملی پروس موقتاً تعطیل شد و به براندبورگ منتقل گشت. ورنانگل با سربازان خود وارد برلین شد و حکومت نظامی اعلام کرد. نیروی دفاع ملی را منحل کرد و مجلس ملی را که اکنون فقط عبارت بود از نمایندگان چپ و بخشی از اعضای فراکسیون سنتروم - که با انتقال مجلس به براندبورگ مخالفت می ورزیدند - به زور اسلحه از هم پاشید و در ۵ دسامبر به طور قطعی منحل کرد. در آخرین ساعات چپی ها "امتناع از پرداخت مالیات به حکومت غیرقانونی براندبورگ را به تصویب رساندند." مصوبه ای که بلافاصله بشدت مورد تابید و پشتیبانی "نویه راینیشه تسایتونگ" قرار گرفت اما دیگر دیر شده بود مردم دیگر به حرف های مجلسی که این همه وقت خود را به بی عملی گذرانده بود، گوش نمی داد - ضدانقلاب عنان امور را محکم به دست گرفته بود. حالا پادشاه نیز مانور

گمراه‌کننده‌ای در رابطه با مصالحه انجام داد و فرمان قانون اساسی را صادر کرد و در ۵ دسامبر دستور غیرمجازی در مورد تدوین قانون اساسی و قانون انتخابات برای مجالس دوگانه صادر نموده درحالی‌که ارتجاع اتریش تحت رهبری شاهزاده شوارتسن برگ، خود را برای نابودی قطعی جنبش‌های ملی آماده می‌ساخت، پروس با نیروهای نظامی خود در مه ۱۸۴۹ بر علیه قیام‌هایی که به خاطر قانون اساسی رایش در ساکن، رینلاند، بادن و فالسی صورت گرفته بودند - وارد عمل شد و آخرین شعله‌های جنبش انقلابی را خاموش ساخت.

به این ترتیب انقلاب نیم‌بند ما رس به یک ضدانقلاب کامل انجامید و به پیروزی کامل پروس ارتجاعی منتهی شد؛ و درست در همین مورد بود که "نویه راینیشه تسایتونگ" مرتباً اعلام‌خطر می‌کرد. تقصیر این جریان را متوجه بورژوازی بزرگتر سووختن - که در جستجوی راهی برای کنار آمدن با یونکرها بود - می‌دانست. علاوه بر این نوسانات و ناروشتی‌های خرده‌بورژوازی و پراکندگی شوم و نحس آلمانی را - که در روزهای [انقلاب] مارس نیز از میان نرفته بود - مسئول می‌دانست. مع الوصف انقلاب ۱۸۴۸ اولین قیام ملی واقعی مردم آلمان بر ضد ارتجاع فئودالی و به خاطر مبارزه برای یک جمهوری دموکراتیک بود و به این جهت یکی از مهم‌ترین رویدادهای مترقیانه تاریخ آلمان به شمار می‌آید.

۴

قبل از انقلاب بورژوازی سال ۱۸۴۸، دو وظیفه اساسی وجود داشت که مارکس و انگلس در "نوید راینیشه تسایتونگ" بشدت مطرح می‌ساختند. این دو وظیفه عبارت بودند از: وحدت ملی و دموکراتیک کردن آلمان. هیچ‌یک از این دو وظیفه به تنهایی نمی‌توانست واقعاً انجام‌پذیر باشد. یک ملت واحد، فقط می‌توانست در ضمن مبارزه توده‌های خلق برای کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک خود، به وجود آید، در غیر این صورت، این وحدت ملی، "از بالا" و به وسیله رژیم‌های سلطنتی بزرگ صورت می‌گرفت و این به معنی پایان هرگونه تکامل دموکراتیک بود.

بر اثر انقلاب مارس ابتدا پارلمان موقتی و سپس مجلس ملی فرانکفورت به عنوان مظهر اراده ملت آلمان در راه وحدت ملی - به وجود آمد. در پارلمان موقتی کشمکش میان طرفداران یک جمهوری آلمانی و نمایندگان طرفدار وحدت آلمان بر بنیاد رژیم سلطنتی، بروز کرد. از آنجاکه اکثریت مخالف آن بود که مجلس موقتی - که در ۳۰ مارس تشکیل شده بود - به عنوان یک مجلس دائمی تلقی شود، یک کمیسیون پنجاه نفری مأمور کار شد و به این ترتیب فرصت مناسبی به هدر رفت افراطی‌های ایالت بادن یعنی هگر و رفقاییش، فرانکفورت را ترک گفتند و قیام جمهوری خواهانه‌ای را در جنوب بادن برپا

ساختند که سرکوب شد "نویه راینیشه تسایتونگ"، در رابطه با این شناخت که جمهوری آلمان مبدأ حرکت نبوده بلکه باید مقصد آن باشد، این اقدام را محکوم کرد.

مجلس ملی فرانکفورت، از آغاز کار به یک بیماری خاص مبتلا بود که مارکس و انگلس آن را "کریتینیسم پارلمانی" می‌نامیدند [کریتینیسم بیماری مخصوص نوزادانی است که غده تیروئیدشان ترشحات لازمه را به اندازه کافی انجام نداده و در نتیجه فعالیت‌های آن‌ها کند و مختل می‌شود. ۱. ص] مجلس ملی فرانکفورت در نشئه قدرتی که متکی به هیچ‌گونه واقعیت عینی نبود، بسر می‌برد و به این جهت درک نکرد که عالی‌ترین وظیفه او عبارت از این است که در مقابل تکتک حکومت‌ها، جنبه انقلابی خود را حفظ نماید و بدون به بازی گرفتن شاهزاده‌ها، یک قانون اساسی و حکومت خلقی را به وجود آورد. بجای این کار، گذاشت که بوندستاگ [مجلس اعیان آلمان] با خیال راحت و بدون دردسر به کار خود ادامه دهد. مذاکرات در مورد قانون اساسی به تأخیر افتاد و هفته‌های مدید درباره به وجود آوردن یک قدرت مرکزی بحث شد تا آنکه بالاخره اکثریت "با اقدامی جسورانه!"، یک شاهزاده اتریشی را به‌عنوان فرمانروای غیرمسئول رایش انتخاب کرد و این شخص منصب خود را مورد تابید مؤکد بوندستاگ، قرارداد و حقوق و وظایف آن را به عهده گرفت (تا بتواند در اواخر ۱۸۴۹ مجدداً آن‌ها به اتریش و پروس واگذار کند). قدرت یک چنین حکومت مرکزی، فقط روی کاغذ نقش بسته بود. سواى چند دولت کوچک بی‌اهمیت هیچ‌کس از دستورات آن تبعیت نمی‌کرد و مقامات خارجی نیز با بی‌احترامی با آن رفتار می‌کردند و مارکس آن را "مسخره‌ترین همه قدرت‌های مسخره" می‌خواند. حتی خود مجلس ملی نیز به همین اندازه بی‌قدرت بود و این موضوع را مخصوصاً با تصویب قرارداد آتش‌بس - که پروس خودسرانه با دانمارک در مالمو منعقد ساخته بود- به‌خوبی نشان داد. وقتی مجلس ملی برای سرکوبی کارگران، پیشه‌وران و دهقانانی - که به علت این حادثه، در ماه سپتامبر عصیان زده به فرانکفورت هجوم برده بودند - نیروهای پروس و هسن را به کمک طلبید، احترامش در نظر مردم به پایین‌ترین حد نزول کرد.

در مورد مسئله مربوط به قانون اساسی رایش، اکثریت ابتدا خواهان یک حکومت سلطنتی فدرال بود که نقاط آلمانی نشین اتریش را نیز در برمی‌گرفت. دست چپی‌ها و چپ‌های افراطی، خواستار یک جمهوری فدرال طبق نمونه آمریکا و سوئیس بودند.

بعد از پیروزی ارتجاع در اتریش، اکثریت لیبرال تحت رهبری هاینریش فون گاکرن طرفدار رامحل آلمان کوچک شد و رأی داد که پادشاه پروس عنوان موروثی امپراتور آلمان را داشته باشد. فریدریک ویلهلم چهارم [پادشاه پروس] از قبول این سمت امتناع ورزید ولی نه به خاطر آنکه استقرار مجدد امپراتوری رومی مقدس ملت آلمان (و عضوی از خاندان هابسبورگ را در رأس آن) آرزو می‌کرده

بلکه بیش از هر چیز به خاطر آنکه مایل نبود "تاجی از گل و لجن" را از دست مجلس ملی قبول کند. با عدم قبول قانون اساسی رایش از جانب پروس و اتریش، کار مجلس ملی فرانکفورت دیگر ساخته شده بود و عمرش سر آمده تلقی می شد. یک پارلمان دست و پا بریده، هنوز در اشتوتگارت تشکیل جلسه می داد که این نیز در ۱۸ ژوئن ۱۸۴۹ منحل شد.

"نوبه راینیشه تساینونگ" در برنامه ملی خود از راهحلی که در ۱۷ ماده "مطالبات حزب کمونیست در آلمان" مطرح شده بود با سرسختی، طرفداری می کرد. این راهحل چنین بود: "اعلام تمام آلمان به عنوان یک جمهوری واحد تجزیه ناپذیر". از نظر مارکس و انگلس، جنبش انقلابی می بایستی این هدف را تعقیب می کرد و این هدف می توانست فقط از طریق از هم پاشیدن سلطنت های بزرگ پروس و اتریش، در یک جنگ داخلی و انقلابی به دست آورده شود. مارکس و انگلس در آن زمان از موضع آلمان بزرگ دفاع می کردند ولی استنباط آن ها؛ به هیچ وجه مشابه درک طرفداران آلمان تحت رهبری یک حکومت مشروطه سلطنتی و پیش کسوتی مذهبی اتریش نبود. آن ها برای وحدت آزاد و دموکراتیک تمام آلمان در یک جمهوری دموکراتیک واحد، کوشش می کردند البته تقاضای مربوط به ایجاد آلمان بزرگ که بعد از ۱۸۶۶ و مخصوصاً پس از تهاجم هیتلر به اتریش مبدل به یک شعار ارتجاعی و امپریالیستی شد، در زمان انقلاب ۱۸۴۸، شعاری مترقیانه و انقلابی بود و تحقق آن به معنی به وجود آمدن یک دولت دموکراتیک بزرگ اروپای مرکزی بود.

"نوبه راینیشه تساینونگ" به سختی از برنامه های فدرالی دست چپی ها در مجلس فرانکفورت انتقاد می کرد و انتقال سازمان دولتی حکومت های فدرال آمریکای شمالی و سوئیس به شرایط آلمان را کار نامعقولی تلقی می نموده، زیرا آلمان برای آنکه بالاخره بر پراکندگی خود فائق آید، احتیاج به یک مرکزیت قوی داشت. اتفاقاً پراکندگی جنبش در صدها انقلاب محلی - که طی آن ها هر بار می بایستی برای خواسته های قبلی، مبارزه از نو صورت گیرد تأثیری فلج کننده داشت.

مارکس و انگلس از سیر انقلاب ۱۸۴۸ به این نتیجه گیری نهائی رسیدند که کسانی که خواهان یک جمهوری فدرال برای آلمان می باشند جایشان در تیمارستان است.

یک جمهوری واحد تجزیه ناپذیر و دموکراتیک، می توانست فقط به وسیله از بیخ و بن کردن همه ریشه های نظام فئودالی توسط خلق، تحقق یابد و این کار مستلزم مبارزه دهقانان بر علیه باج و خراج های فئودالی و همچنین مبارزه کارگران، برای شرایط بهتر کار و حقوق دموکراتیک بود. چنانچه مجلس ملی فرانکفورت خود را در رأس مبارز خلق قرار می داد، در این صورت مجلسی می شد که می توانست وحدت آلمان را بر شالوده استوار و محکمی بنا نماید.

انقلاب کبیر فرانسه در جنگ‌های انقلابی بر ضد قدرت‌های فئودالی - ارتجاعی موفق به اجرای آریتاسیون شدیدی شده بود. مارکس و انگلس نیز در همین اندیشه بودند و این موضع را در "نویه راینیشه تسایتونگ" می‌گرفتند که وحدت آلمان می‌تواند بر بنیاد دموکراتیک پیش از هر چیز به‌وسیله جنگ انقلابی و همکاری نزدیک با مبارزه خلق‌های دموکراتیک هم‌جوار، صورت گیرد. چنانچه سرزمین پدری در معرض خطر قرار می‌گرفت، جنبش پراکنده، خواست و اراده واحدی می‌یافت و توده‌های خلق تمام آلمان به مبارزه کشیده می‌شدند. این مبارزه بدون به بازی گرفتن شاهزاده‌ها صورت می‌گرفت و تاج‌وتخت آن‌ها را متزلزل می‌ساخت. جنگ انقلابی‌ای که مارکس و انگلس از آن صحبت می‌کردند، می‌بایستی بر ضد روسیه تزاری می‌بود. آلمان از ۱۸۱۵ در مقابل روسیه زانورده بود و روسیه قوی‌ترین دشمن خارجی انقلاب دموکراتیک و وحدت آلمان محسوب می‌شد، در یک چنین جنگی اتحاد با نیروهای انقلابی - دموکراتیک لهستان، امری بدیهی می‌بود. این راحل که مبنی بر جنگ علیه روسیه تزاری بود، در آن زمان جنبه انقلابی و مترقیانه‌ای داشت، زیرا که تزاریسیم به‌مثابه ژاندارم اروپا عمل می‌کرد و نیرومندترین پشتیبان و حامی حکومت‌های ارتجاعی بود.

می‌دانیم که در اثنای انقلاب ۱۸۴۸، حقیقتاً یک جنگ انقلابی - که مورد پشتیبانی تمام خلق قرار داشت - روی داد؛ و این جنگ به خاطر شلسویک - هولشتاین و بر علیه دانمارک بود، ولی رهبری این جنگ را پروس در دست داشت - که آن را یک جنگ ظاهری تلقی می‌کرد و از آن به‌عنوان فرصت مناسبی برای منحرف ساختن نیروی میهن‌پرستانه جوانان آلمان، استفاده کرد و هنگامی‌که روسیه و انگلستان در جنگ مداخله کردند فوراً قرارداد آتش‌بس ماملو را منعقد ساخت مجلس ملی فرانکفورت نسبت به لهستانی‌ها، چک‌ها، مجارها و ایتالیایی‌ها نیز سیاست دوستانه‌ای در پیش نگرفت بلکه به سیاست شوونیستی ستمکارانه قدیمی ادامه داد. لهستانی‌ها به خاک و خون کشیده شدند، چک‌ها به آغوش ارتش ارتجاعی هابسبورگ رانده شدند و با لشکرکشی رادتسکی بر علیه جنبش ملی ایتالیا تلویحاً موافقت شد. "نویه راینیشه تسایتونگ" در مقاله "سیاست خارجی آلمان"، با کلمات تندی با این روش حمله کرد و چنین نوشت: "اکنون که آلمان‌ها یوغ خود را به دور می‌افکنند کل سیاست خارجی آن‌ها نسبت به دیگران نیز باید تغییر کند. در غیر این صورت به‌وسیله زنجیرهایی که ما بر دست و پای خلق‌های دیگر می‌آویزیم آزادی جوان خود را - که تازه از آن برخوردار شده‌ایم - به زنجیر درآورده‌ایم. آلمان به همان اندازه که خلق‌های همسایه را آزاد می‌گذارد، به همان اندازه نیز خود را آزاد می‌سازد".

تاریخ صدسال اخیر آلمان بر درستی این بینش پیش‌آهنگان سوسیالیسم صحه گذاشت.

با پیروزی ضدانقلاب در پروس، وضع "نویه راینیشه تسایتونگ"، همواره دشوارتر می‌شد. اواخر ۱۸۴۸ بازجویی از هیئت تحریریه آن در دادگاه‌ها و تفتیش اداره روزنامه به وسیله پلیس مرتباً افزایش می‌یافت. تهیه پول - برای تأمین مخارج روزنامه - تقریباً غیرممکن شده بود و هنگامی که مارکس در بهار ۱۸۴۹ به برمن و هامبورگ مسافرت کرد تا پولی برای ادامه کار روزنامه تهیه کند، همه‌جا جواب رد شنید. موضع‌گیری روزنامه بر علیه تعدیات سربازان پروس و علیه اعمال خاندان هوهنتسولن، خشم ساخلوهای نظامی پروس را نسبت به این روزنامه برانگیخته بود و نمایندگان آن‌ها هیئت تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ" را، مورد تهدید قرار می‌دادند. در آوریل به دستور پلیس برلین کلیه نامه‌هایی که به آدرس مارکس و انگلس و دیگران فرستاده می‌شد، ضبط و بازرسی می‌گشتند و سرانجام ارتجاع آخرین ضربه را به قول خودش بر این "روزنامه ننگین" وارد آورد. در ۱۱ مه حکم اخراج مارکس که بارها تقاضای تابعیت پروس را کرد، ولی مورد موافقت قرار نگرفته بود، صادر شد. در ۱۹ مه ۱۸۴۹، آخرین شماره روزنامه که با رنگ قرمز چاپ شده بود با شعر وداع فرای لیگرات و آخرین اعلام خطر به کارگران کلن منتشر شد. (نگاه کنید به صفحات بعد)

مارکس از پول فروش چاپخانه و حق اشتراک روزنامه، بخشی از بدهکاری‌های روزنامه را پرداخت. (روزنامه در اواخر کار ۶۰۰۰ آبونمان داشت که برای شرایط آن زمان تعداد معتنا بهی بود) و سپس به اتفاق خانواده‌اش و انگلس کلن را ترک کرد و به جنوب آلمان رفت. در آنجا با رهبران جنبش بادن ارتباط برقرار ساخت و در دوم ژوئن با داشتن مأموریتی از جانب کمیته مرکزی دموکراتیک فالس به پاریس رفت. انگلس وارد ارتش انقلابی فالس شد و در لشکرکشی به بادن شرکت کرد. انگلس در جزوه "تبلیغ قانون اساسی رایش آلمان" این اقدامات نظامی را مفصلاً شرح داده است.

مجموعاً ۳۰۱ شماره از روزنامه "نویه راینیشه تسایتونگ" منتشر شد. به استثنای فاصله زمانی میان ۲۶ سپتامبر تا ۱۲ اکتبر - یعنی در ایام حکومت نظامی در کلن - که انگلس را مجبور به فرار به فرانسه و سوئیس کرد (او در ژانویه مراجعه کرد) روزنامه، به‌طور مرتب روزانه منتشر شد و اکثر شماره فوق‌العاده‌ای نیز انتشار می‌یافت.

مطالب بالا خلاصه‌ای از مقدمه پروفیسور کورت هاگر [Kurt Hager] ویراستار کتاب انقلاب ۱۸۴۸ است. او عمدتاً مطالب مربوط به آلمان را نقل کرده و در مقدمه خود مورد بررسی قرار داده است. ولی در کتاب حاضر مقالاتی که مارکس و انگلس در رابطه با انقلابات کشورهای اروپایی نگاشته‌اند جمع‌آوری شده و به ترتیب وقوع حوادث تنظیم گشته‌اند.

اعلامیه هیئت تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ"



STATEMENT OF THE EDITORIAL BOARD
OF THE NEUE RHEINISCHE ZEITUNG

Originally the date of publication of the Neue Rheinische Zeitung was set for the first of July, and arrangements with correspondents etc. were made with that date in view. But since the renewed tenderness of the reactionary bourgeoisie the cessation of German September Law in the same month, we have decided to make use of every possible day and to publish the paper as from June the first. Our readers will therefore have to bear with us if during the first few weeks after the above-stated change of date and reports that may misapprehensions should enable us to do. In a few days we shall be able to satisfy all requirements in this respect too.

Editorial Board:
Karl Marx, editor-in-chief
Friedrich Engels
Ernst Dronke
Friedrich Engels
Georg Weerth
Ferdinand Wolff
Wilhelm Wolff

Printed not later than May 31, 1848
For publication in the Neue Rheinische
Zeitung No. 1, June 1, 1848

Printed according to the newspaper

5-1115

انتشار "نویه راینیشه تسایتونگ" بدو برای اول ژوئیه در نظر گرفته شده بود و قرار ما با خبرنگاران و سایرین بر این بود که روزنامه را در آن تاریخ منتشر کنیم ولی از آنجاکه با ظهور مجدد و جسورانه ارتجاع، اجرای قوانین سپتامبر آلمان^۱ قریب الوقوع به نظر می‌رسد، لذا می‌خواهیم از هرروز استفاده کرده و در روز اول ژوئن روزنامه را منتشر سازیم؛ بنابراین خوانندگان ما مجبور خواهند بود در روزهای اول، شاهد کمبود اخبار و مقالات گوناگونی که در آینده به علت داشتن روابط وسیع خود قادر به ارائه آنها خواهیم بود، باشند. ما توفیق خواهیم یافت که در عرض چند روز کلیه توقعات مربوطه را تا حد کافی برآورده کنیم.

هیئت تحریریه

رئیس هیئت تحریریه: کارل مارکس [Karl Marx]

هیئت تحریریه: هاینریش بورگرس [Heinrich Bürgers]، ارنست درونکه [Ernst Dronke]،
فریدریش انگلس [Friedrich Engels]، جورج ورث [Georg Weerth]،
فردیناند ولف [Ferdinand Wolff]، ویلهلم ولف [Wilhelm Wolff]

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۱؛ ۱ ژوئن ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۱۳

^۱ "قوانین سپتامبر" مقررات ارتجاعی بودند که در سپتامبر ۱۸۳۵ - به مناسبت توطئه‌ای که به‌قصد جان لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه صورت گرفته بود - از طرف دولت فرانسه وضع شدند. این قوانین اختیارات هیئت‌های منصفه را در دادگاه‌ها محدود کرد و اقدامات خشنی بر ضد مطبوعات انجام داد. از جمله برای نویسندگانی که آثاری علیه مالکیت و بر ضد نظام حکومتی حاضر بنویسند، زندان و جریمه‌های نقدی سختی تعیین شده بود.

انقلاب در پاریس

سال ۱۸۴۸، سال خوبی خواهد بود. هنوز مدتی از انقلاب سیسیل و شمشیر بلند مشروطیتش نگذشته است که پاریس دست به یک قیام ظفر نمون زده است. ظاهراً نمایندگان اقلیت خود را موظف دیده‌اند که به‌وسیله تظاهرات جسورانه‌ای از حق تجمع در برابر گیزوت [Guizot]، دوشاتل [Duchâtel] و هبرت [Hébert] دفاع کنند. کلیه تدارکات دیده‌شده بودند، سالن حاضر و آماده و منتظر ورود شرکت‌کنندگان در تظاهرات بود ولی وقتی موقع عمل فرارسید بزدل‌های چپ و در رأس آن‌ها آقای اودیلون باروت [Odilon Barrot]، مثل همیشه عاجزانه عقب‌نشینی کردند.

اعلام‌شده بود که مراسم تظاهرات برگزار نخواهد شد؛ اما مردم پاریس که از دست قهرمانان بزرگ یاهوسرای مجلس به خشم آمده و از جین و زبونی این کوته‌بینانه منزجر و غضبناک شده و در ضمن از بیکاری عمومی مداومی ناراضی بودند، اجازه ندادند که با آن‌ها بازی شود.

ظهر روز سه‌شنبه (۲۲ فوریه ۱۸۴۸)، تمام اهالی پاریس به خیابان‌ها ریختند، توده‌ها فریاد می‌زدند: "مرگ بر گیزوت، زنده باد رفورم!" آن‌ها به مقابل هتل محل اقامت گیزوت که سربازان به‌زحمت توانسته بودند از آن دفاع کنند. رفتند و پنجره‌ها را خرد کردند.

توده‌ها همچنین رهسپار محل اقامت اودیلون باروت شدند و فریاد می‌زدند مرگ بر باروت! و در آنجا نیز پنجره‌ها را با سنگ خرد کردند و آقای باروت، بانی ترسوی تمام ماجرا، به دولت ملتجی شد و تقاضای محافظت از خود را کرد.

سربازان حضور داشتند و ساکت و آرام تا در جریانات بودند، فقط گارد محلی دست‌اندرکار شد، آن‌هم با شدیدترین بی‌رحمی. گارد محلی یک واحد نظام است که اکثراً افراد آن را آلزاسی‌ها [Alsace] و لورنی‌ها [Lorraine] - یعنی نیمه آلمانی‌ها - تشکیل می‌دهند که روزی سه فرانک ونیم اجرت دریافت می‌کنند و ظاهری بسیار فربه و تنومند دارند. گارد محلی رذل‌ترین واحد نظامی است که وجود دارد و حتی از ژاندارم‌ها و گارد قدیمی سوییسی نیز کارشان خراب‌تر است و وقتی خلق پیروز شود، روز این‌ها سیاه خواهد بود.

حوالی غروب مردم شروع به مقاومت کردند و سنگرهای خیابانی درست کردند، به پاسگاه‌های پلیس حمله بردند و آن‌ها را آتش زدند. یک جاسوس پلیس در میدان باستیل به ضرب کارد از پا درآمد و انبارهای اسلحه مصادره شدند.

در ساعت ۵ فرمان حمله عمومی گارد ملی صادر شد ولی فقط عده کمی از آن‌ها حاضر شدند و آن‌ها که آمده بودند فریاد می‌زدند: "مرگ بر گیزوت!"

شب دوباره آرامش برقرار شد. آخرین سنگرهای خیابانی برچیده شدند و شورش خاتمه یافت.

صبح چهارشنبه (۲۳ فوریه ۱۸۴۸)، قیام بار دیگر با شدت بیشتری آغاز گردید. بخشی بزرگی از مرکز پاریس که در قسمت شرقی خیابان مونتمارتر [Montmartre] قرار دارد، بشدت سنگربندی شده بود و از ساعت یازده به بعد، دیگر سربازان جرت نزدیک شدن به آنجا را نداشتند، تعداد بیشتری از گارد ملی جمع شده بودند، البته فقط برای آنکه از حمله سربازان به مردم جلوگیری کنند و برای آنکه فریاد بکشند: "مرگ بر گیزوت زنده باد رفورم!"

در پاریس ۵۰۰۰۰ سرباز وجود داشت که مطابق نقشه دفاعی مارشال ژرارد^۲ در شهر مستقر شده و همه نقاط استراتژیک را اشغال کرده بودند؛ اما این نقاط استراتژیک آنقدر زیاد بودند که همه سربازان را مشغول داشته و به این جهت آن‌ها را محکوم به بی‌عملی ساخته بود و به‌غیر از گارد محلی تقریباً هیچ سرباز دیگری در دسترس قرار نداشت! و شورشیان از نقشه عالی! ژرارد استفاده کردند.

این نقشه نیروهای نظامی را فلج کرده و موجب شده بود که نقش منفی را بازی کنند، چیزی که خود آن‌ها خواهناخواه بی‌نهایت به آن تمایل داشتند. استحکامات پراکنده دولت نیز فقط موجب دردسر دولت شده بودند. آن‌ها باید تحت اشغال باقی می‌ماندند و با این ترتیب عده زیادی از نیروهای نظامی از میدان نبرد دور نگاه داشته شده بودند. فکر بمباران به مخيله هیچ‌کس خطور نمی‌کرد و اصولاً همه زندان باستیل را از یاد برده بودند و این خود دلیل دیگری برای آن است که نقشه‌های دفاعی دولت تا چه حد در برابر قیام توده‌ای یک شهر بزرگ بی‌ثمر می‌باشند!

در حدود ظهر فریادهای ضد دولتی در صفوف گارد ملی آنقدر بلند شده بود که بسیاری از سربازان به تولرین [قصر سلطنتی در پاریس] پیغام دادند که: "اگر دولت از کار برکنار نشود و دیگر از دستورات نظامی پیروی و اطاعت نخواهند کرد."

در ساعت ۲ بعدازظهر لوئی فیلیپ سالخورده مجبور شد گیزوت را از کار برکنار کند و کابینه جدیدی را تشکیل بدهد. هنوز تازه این خبر اعلام شده بود که افراد گارد ملی، شادی‌کنان به منازل خود رفتند و خانه‌هایشان را چراغانی کردند.

اما مردم، کارگران، تنها کسانی که در خیابان‌ها سنگربندی کرده بودند و در مقابل گارد محلی می‌جنگیدند و خود را در برابر گلوله‌ها و سرنیزه‌ها قرار می‌دادند و زیر سم اسب‌ها لگدمال می‌شدند، علاقه‌ای به آن نداشتند که صرفاً برای آقایان موله و بیلون^۳ [M. Molé and M. Billault] کار کرده

^۲ منظور نقشه ایست که مارشال ژرارد [Marshal Gérard] برای مواضع و برنامه عملیات نظامی نیروهای دولتی - در صورت وقوع قیام در پاریس - طرح کرده و در ۱۸۴۰ مورد قبول مقامات مربوطه قرار گرفته بود.

^۳ بعد از سقوط دولت گیزوت و در ۲۳ فوریه ۱۸۴۸، طرفداران خاندان اورلئان [Orlean] می‌خواستند هیئت دولتی از سلطنت‌طلبان معتدل (تیرس [Thiers]، بیلوت [Billault] و دیگر اورلئانیست‌ها) تحت ریاست شاهزاده موله [Molé]، تشکیل بدهند ولی این تلاش که به‌منظور حفظ سلطنت در خاندان اورلئان صورت گرفته بود به علت قیام پیروزمندانه خلق در پاریس، با شکست مواجه شد.

باشند و با این جهت بود که به مبارزه ادامه دادند. درحالی‌که بولوار ایتالیا (یکی از خیابان‌های مرفه نشین پاریس) غرق در شادی و سرور بود، در خیابان سنت آوا و رامبوتا بشدت به‌طور متقابل تیراندازی می‌شد. نبرد تا آخر شب جریان داشت و صبح روز پنجشنبه نیز ادامه یافت.

از جا کردن خطوط راه‌آهن پاریس، گویای آن است که کارگران عموماً در مبارزه شرکت داشتند. بورژوازی انقلاب خود را کرده و گیزوت و به همراه او سلطه مطلق بورس بازان بزرگ را سرنگون ساخته بود؛ اما اینک، در دومین پرده مبارزه، دیگر یک بخش از بورژوازی، در مقابل بخش دیگری از آن قرار نگرفته است، بلکه پرولتاریاست که در برابر بورژوازی قرار دارد.

هم‌اکنون خبر رسید که خلق پیروز شده و اعلام جمهوری کرده است. اعتراف می‌کنیم که امید نداشتیم که پرولتاریای پاریس به این پیروزی درخشان نائل آید.

سه نفر از اعضای حکومت موقتی متعلق به حزب دموکراتیک قاطعی می‌باشند که روزنامه "رفورم" ارگان آن است و نفر چهارم یک کارگر است (آلبرت) و این چیزی است که برای اولین بار در تمام طول تاریخ صورت می‌گیرد. دیگر اعضای کابینه از لامارتین [Lamartine شاعر معروف]، دوپون دولور [Dupont de l'Eure] و دو نفر از ناسیونال^۴ تشکیل شده بود.

پرولتاریای فرانسه با این انقلاب پیروزمندانه بار دیگر خود را در رأس جنبش اروپائی قرارداد. افتخار بر کارگران پاریس! آن‌ها تکانی به دنیا دادند که کلیه کشورها یکی بعد از دیگری آن را احساس خواهند کرد، زیرا که پیروزی جمهوری در فرانسه به معنی پیروزی دموکراسی در تمام اروپاست.

عصر ما، عصر دموکراسی، آغاز می‌شود، شعله‌های آتش تیلورین و قصر سلطنتی، پگاه سرخ فردای پرولتاریاست. اکنون سلطه بورژوازی در همه‌جا از هم خواهد پاشید و یا درهم کوبیده خواهد شد.

امید است که نوبت آلمان نیز فرارسیده باشد زیرا یا اکنون خود را از خفت و خواری خود رها خواهد ساخت و یا هیچ‌وقت. اگر آلمان‌ها کمی انرژی، کمی غرور، کمی شهامت داشته باشند، در این صورت می‌توانیم چهار هفته دیگر فریاد بزنیم: زنده باد جمهوری آلمان!

انگلس - شماره ۱۷؛ ۲۷ فوریه ۱۸۴۸ - جلد ۴، صفحات ۵۲۵-۵۳۰

^۴ اکثریت اعضای کابینه حکومت موقتی جمهوری فرانسه که در ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ تشکیل یافت، عبارت بود از جمهوری‌خواهان بورژوا (لامارتین، دوپونت دولور، کرمیو [Crémieux]، آراگو [Arago]، ماری [Marie] و دو نفر از اعضای هیئت تحریریه "ناسیون" یعنی ماراست [Marrast] و گارنیر [Garnier] - پاژه که انگلس نام‌برده است.) علاوه بر این خرده‌بورژواهای دارو دسته روزنامه "رفورم" و لونی بلان [Louis Blanc] خرده‌بورژوا - سوسیالیست و کارگر مکانیک آلبرت [Albert] (که نام خانوادگی حقیقی او مارتین بود) در کابینه حکومت موقتی عضویت داشتند. لویی بلان و آلبرت که وزرای سوسیالیست خوانده می‌شدند به‌زودی سیمای خود را به‌عنوان دنباله روان حکومت بورژوازی نشان دادند.

مجلس ملی فرانکفورت

کلن - ۳۱ مه: از ۱۴ روز پیش آلمان دارای یک مجلس مقننه ملی می‌باشد - که با آراء مردم سراسر آلمان به وجود آمده است.

خلق آلمان [از راه نبردهای خیابانی] تقریباً در تمام شهرهای کوچک و بزرگ کشور و مخصوصاً از طریق سنگرهای وین و برلین خودمختاری خود را به دست آورد و این خودمختاری را در انتخابات مجلس ملی به مورد اجرا گذاشت.

اولین اقدام مجلس ملی باید این باشد که این خودمختاری مردم آلمان را با صدای بلند اعلام نماید. اقدام دوم او باید این باشد که قانون اساسی آلمان را بر اساس خودمختاری خلق تدوین نماید و هر چیز را که با اصل خودمختاری خلق در تضاد باشد از اوضاع واقعی موجود در آلمان طرد کند. مجلس ملی باید در تمام طول دوره اجلاس خود از کلیه اقدامات ضروری استفاده کند تا تمام کوشش‌های ارتجاع را نقش بر آب نماید تا زمینه انقلابی را که بر روی آن قرار گرفته است حفظ نماید تا از دستاوردهای انقلاب و از خودمختاری خلق در برابر کلیه تجاوزات حراست نماید.

مجلس ملی آلمان تابه‌حال چندین جلسه داشته است و در هیچ‌یک از آن‌ها کاری انجام نداده است. ولی در عوض علاج آلمان را به‌وسیله اقدامات درخشان زیر تضمین نموده است: مجلس ملی تشخیص داده است که باید یک نظامنامه داشته باشد زیرا می‌دانسته که هرکجا دو یا سه آلمانی باهم باشند، باید یک نظامنامه داشته باشند والا صندلی‌ها تعیین تکلیف خواهند کرد. حالا یک استاد کارا این مورد را پیش‌بینی کرده و یک نظامنامه زیبنده برای مجلس علیه طرح کرده است و بر اساس یک تصویب‌نامه موافقی اجرای آن پیشنهاد می‌شود - اکثر نمایندگان به آن آشنایی ندارند ولی مجلس بدون چون‌وچرا آن را می‌پذیرد چون در غیر این صورت معلوم نیست که بدون نظامنامه چه بلایی بسر نمایندگان آلمان خواهد آمد - نظامنامه است که همه‌جا و همیشه حکومت می‌کند.

آقای راوو [Raveaux] نماینده کلن پیشنهاد ساده‌ای را در رابطه با موارد اصطکاک میان مجلس‌های برلین و فرانکفورت مطرح می‌کند.

ولی مجلس درباره نظامنامه قطعی در حال شور است و باوجود آنکه پیشنهاد راوو در فوریت دارد ولی فوریت نظامنامه از این هم بیشتر است و اگر قرار باشد که دنیا هم زیرورو بشود نظامنامه باید حکومت کند. باوجود این، عقل این نیمه بورژواهای منتخب آن‌قدر قد می‌دهد که تذکراتی درباره پیشنهاد راوو بدهند و رفته‌رفته - درحالی‌که در این باره صحبت می‌شود که آیا نظامنامه بر پیشنهاد مقدم است یا بالعکس - در حدود دو جین ماده بر این پیشنهاد اضافه می‌شود. در این باره گفت گو می‌کنند، حرف

می‌زنند و به اشکال برمی‌خورند سروصدا راه می‌اندازند، وقت را تلف می‌کنند و رأی‌گیری از ۱۹ مه به ۲۱ مه موکول می‌شود.

در ۲۲ مه باز موضوع مطرح می‌شود، مواد جدیدی از درودیوار می‌بارند، پیشنهادات اصلاحی داده می‌شوند و بعد از نطق‌های طولانی و هرج و مرج فراوان، تصمیم می‌گیرند که مسئله‌ای را که تابه‌حال در دستور جلسه قرار داشته است دوباره به کمیسیون‌ها به فرستند. به این ترتیب وقت به‌خوبی و خوشی به پایان می‌رسد و آقایان نمایندگان می‌روند که غذا میل کنند.

در ۳۳ مه، در مورد پروتکل بحث می‌کنند، آن وقت دوباره پیشنهادات بی‌شماری را در دستور جلسه قرار می‌دهند و بعد می‌خواهند مجدداً به برنامه روز به پردازند یعنی می‌خواهند به نظامنامه مطلوب و عزیزشان رسیدگی کنند و این‌ها وقتی صورت می‌گیرد که زیتس [Zitz] نماینده ماینس خشونت نظامیان پروسی و غصب مستبدانه اموال مردم توسط فرمانده پروسی در ماینس را مطرح ساخته است. این یک مورد از تلاش به ثمر رسیده و بی‌شبهه ارتجاع است و موردی است که کاملاً مربوط به صلاحیت مجلس می‌باشد. صحیح بود که از سربازان عنان‌گسیخته بازخواست بشود، سربازانی که جرات کرده بودند ماینس را تقریباً در مقابل دیدگان مجلس ملی تهدید به بمباران کنند، صحیح این بود که اهالی خلع سلاح شده ماینس را در خانه‌هایشان از گزند اعمال قهرآمیز نظامیانی که بر آن‌ها تحمیل شده و بر علیه آن‌ها تحریک و تهییج شده بودند مصون دارند. ولی آقای باسрман [Bassermann] نماینده ماینس همه این موضوعات را چیزهایی بی‌اهمیت اعلام می‌دارد و معتقد است که ماینس را باید به دست سرنوشت سپرد، مسئله تمام آلمان مقدم است، اینجا مجلس تشکیل جلسه داده است تا به خاطر منافع تمام آلمان درباره نظامنامه مشورت کند و درواقع قضیه بمباران ماینس در مقابل چه موضوع دیگری قرار گرفته است؟ و حتی اگر به قیمت از بین رفتن ماینس هم که شده باشد نظامنامه باید حکومت کند! ولی مجلس قلب رقیقی دارد و کمیسیونی انتخاب می‌کند که باید به ماینس برود و موضوع را بررسی نماید و حالا باز وقت آن فرارسیده است که ختم جلسه اعلام گردد تا حضرات برای صرف غذا بروند.

در ۲۴ مه، بالاخره مرغ پارلمانی از دست ما در می‌رود، این‌طور به نظر می‌رسد که کار نظامنامه یا فیصله یافته و یا آنکه به بوته فراموشی سپرده شده است. بهر حال چیزی درباره آن نمی‌شنویم ولی در عرض باران رحمت پیشنهادهای خیرخواهانه‌ای نازل می‌شود که ضمن آن تعداد بی‌شماری از نمایندگان خودمختاری خلق، سماجت درک محدود زیر دستانه خود را به منصفه ظهور می‌رسانند - [درک محدود زیر دستانه: اشاره به اصطلاح معروفی است که فون روخوف وزیر کشور پروس به کار می‌برده است. نقل از توضیحات کتاب] سپس پیشنهادات اصلاحی، درخواست‌ها و اعتراضات و غیره مطرح می‌شوند

و بالاخره صدها و هزارها اشکال و ایراد برای آن می‌تراشند. معذالک ناگفته نماند که چهار کمیته انتخاب شده‌اند.

و بالاخره آقای شلوفل [Schlöffel] تقاضای وقت برای صحبت می‌کند. به سه نفر از اتباع آلمان - آقایان اسلن [Esselen]، پلتس [Pelz] و لوون اشتاین [Löwenstein] دستور داده شده است که همان روز، قبل از ساعت ۴ بعدازظهر، فرانکفورت را ترک کنند. پلیس کاردان و عالی‌مقام ادعا می‌کند که آقایان نامبرده با سخنرانی‌های خود در اتحادیه‌های کارگری موجب برآشفته شدن مردم شده‌اند و به این جهت باید شهر را ترک کنند! و پلیس به خود اجازه داده است که علیرغم اعلام حق قانونی اتباع آلمان در مجلس موقتی - و پس‌ازآنکه حتی در طرح قانون اسامی "هفده مرد مورد اعتماد"^۵ این موضوع پذیرفته شده است - دست به این‌گونه اعمال بزنند! موضوع فوری و ضروری است. آقای شلوفل تقاضای صحبت درباره این موضوع را کرده است ولی از قبول آن امتناع ورزیده می‌شود. او تقاضا می‌کند که به او اجازه داده شود تا درباره فوریت موضوع صحبت کند - حقی که از نظر نظامنامه برای او محفوظ است - ولی این بار قضیه برعکس می‌شود یعنی قدرت پلیسی دولت باید حکومت کند، حتی اگر به قیمت زیر پا گذاشتن نظامنامه باشد! طبیعی است که باز موقع آن فرار سیدهاست که آقایان منزل‌هایشان بروند و غذا صرف کنند.

در روز بیست و پنجم بار دیگر سرهای اندیشمند نمایندگان در زیر انبوه پیشنهادهای رسیده مثل خوشه ذرت در زیر باران خم می‌شود. بار دیگر دو نفر از نمایندگان سعی می‌کنند موضوع مربوط به اخراج (سه نفر نامبرده از فرانکفورت) را مطرح کنند ولی اجازه صحبت به آن‌ها - حتی درباره فوریت موضوع - داده نمی‌شود. چند پیشنهاد - مخصوصاً یکی از پیشنهادات درباره لهستان وجود داشت - که به‌مراتب جالب‌تر از مجموعه پیشنهادات نمایندگان بودند. ولی حالا بالاخره نوبت گزارش کمیسیون مأمور رسیدگی به جریانات ماینس فرار سیدهاست و توضیح داده می‌شود که تازه فردا گزارش می‌تواند خوانده شود. در ضمن، طبیعی است که کمیسیون دیر رسیده است، ۸۰۰۰ سرنیزه پروسی توانسته‌اند به‌وسیله خلع سلاح ۱۲۰۰ گارد خلق امنیت را برقرار سازند. حالا می‌توان به برنامه‌ای که در دستور جلسه مجلس قرار دارد، پرداخت؛ و این کار را هم می‌کنند و پیشنهاد راوو مطرح می‌شود. البته از آنجاکه موضوع در فرانکفورت هنوز منتفی نشده است ولی در برلین از مدت‌ها قبل بر اثر تصویب‌نامه آورس والد [Auerswald]، بی‌نتیجه شده است، پس مجلس ملی تصمیم می‌گیرد که موضوع تا فردا به تعویق بافتد و حضرات به دنبال صرف غذا بروند.

^۵ اصطلاح "هفده مرد مورد اعتماد مجلس فدرال" در رابطه با نمایندگان دولت‌های آلمانی است که به‌وسیله رکن مرکزی اتحادیه آلمان یعنی مجلس فدرال منصوب شده بودند تا قانون اساسی سلطنت مشروطه را تدوین نمایند.

در ۲۶ ام ماه باز پیشنهادات بی‌شماری مطرح می‌شوند و بعد از آن کمیسیون مربوط به ماینس، گزارش نهایی و بسیار ناقص خود را قرائت می‌کند. آقای هرگن هان - مرد خلقی سابق و وزیر کنونی - مخبر کمیسیون است. او یک پیشنهاد بی‌نهایت معتدل را ارائه داده است ولی بعد از یک مذاکره و مباحثه طولانی مجلس حتی این پیشنهاد ملایم را نیز شدید و خشن تشخیص می‌دهد و تصمیم می‌گیرد که اهالی ماینس را فردی مثل هویزر [Hüser] فرمانده پروسی، حواله بدهد "به امید آن‌که دولت‌ها آنچه را که مأموریت‌شان است انجام خواهند داد" مجلس وارد دستور می‌شود! این دستور جلسه باز عبارت از این است که حضرات برای صرف غذا تشریف ببرند.

در ۲۷ ام ماه بالاخره بعد از شورهای مقدماتی طولانی به خاطر پروتکل، پیشنهاد راوو مورد بحث قرار گرفت. تا ساعت ۲/۵ بعد از ظهر از اینجا و آنجا سخن گفته شد. بعد برای ناهار رفتند ولی این بار جلسه‌ای هم در بعد از ظهر تشکیل شده سرانجام موضوع را فیصله دادند. از آنجاکه به علت کندی کار مجلس ملی آقای آورس والد [وزیر کشور پروس] قبلاً پیشنهاد آقای راوو را منتفی ساخته بوده لذا آقای ورنر [Werner] - که مسئله خودمختاری خلق را نه نفی می‌کرد و تائید - موافقت کرد.

ما خبر تازه‌تری از مجلس ملی در اختیار نداریم ولی همه نوع دلیلی برایمان وجود دارد تا معتقد باشیم که پس از اتخاذ این تصمیم، خاتمه جلسه اعلام شده است تا حضرات برای صرف غذا تشریف ببرند. اینکه حضرات توانستند زودتر از موقع برای صرف غذا تشریف ببرند، مطلبی است که مرهون کلمات آقای روبرت بلوم می‌باشند که گفت: "آقایان عزیز! دستور جلسه را تصویب کنید، آن وقت تمام دستورهای جلسه این مجلس به نحو خاصی کوتاه خواهند شد!"

انگلس - شماره ۱؛ ۱ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵

برنامه حزب رادیکال دموکرات و دست چپی‌ها

در فرانکفورت

کلن، ۶ ژوئن:

دیروز خوانندگان خود را از مانیفست مستقل حزب رادیکال دموکرات در مجلس مقننه ملی فرانکفورت مطلع ساختیم و امروز در ستون مخصوص فرانکفورت، مانیفست دست چپی‌ها^۶ را ملاحظه می‌کنید. نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که هر دو مانیفست از حیث ظاهر اختلافات زیادی با هم ندارند و فقط این تفاوت وجود دارد که مانیفست حزب رادیکال دموکرات را یک نویسنده ناشی و تازه کار و مانیفست دست چپی‌ها را نویسنده‌ای توانا و زبردست به رشته تحریر درآورده است. ولی اگر خوب دقت کنیم چند نقطه مورد اختلاف عمده پدیدار می‌شود. مانیفست رادیکال‌ها خواستار "انتخابات مستقیم و بدون سرشماری طبقاتی است" و مانیفست دست چپی‌ها مجلسی را که به وسیله "انتخابات آزاد برای همه" به وجود آید، مطالبه می‌کند. آزادی انتخابات برای همه سرشماری طبقاتی را منتفی می‌سازد ولی به هیچ وجه شیوه [انتخابات] غیرمستقیم را نفی نمی‌کند. حالا این بیان نامشخص و دوپهلو اصولاً به چه منظور است؟

ما یکبار دیگر با درخواست‌های دست چپی‌ها - که در مقایسه با تقاضاهای حزب رادیکال دامنه و انعطاف بیشتری دارد - مواجه می‌شویم. دست چپی‌ها خواهان یک قدرت اجرایی مرکزی که از طرف مجلس ملی برای مدت محدودی انتخاب شده و در مقابل آن مسئول خواهد بود - می‌باشند.

ولی مشخصی نمی‌کنند که آیا این قدرت مرکزی باید از میان مجلس ملی برخیزد یعنی چیزی که مانیفست رادیکال‌ها با صراحت مشخص می‌سازد.

و بالاخره مانیفست دست چپی‌ها خواهان تعیین، اعلام و حفظ حقوق اساسی مردم در برابر هر نوع مداخله و تجاوز هر یک از دولت‌ها [ی آلمانی] است. مانیفست رادیکال‌ها با این موضوع قناعت نمی‌کند و توضیح می‌دهد: "اکنون مجلس هنوز دربرگیرنده کلیه قدرت‌های حکومتی مجموعه کشور می‌باشد و اشکال مختلف قدرت‌ها و حیات سیاسی را - که تعیین آن‌ها در رسالت اوست - دارا می‌باشد و موظف است که آن‌ها را فوراً به جامه عمل درآورد و سیاست خارجی و داخلی تمام کشور را در اختیار بگیرد."

^۶ جناح چپ در مجلس ملی فرانکفورت از دو فراکسیون تشکیل می‌یافت. یکی از رهبران برجسته جناح چپ اصلی روبرت بلوم [Robert Blum]، [Karl Vogt] و غیره بود. آرنولد روگه [Arnold Rüge]، شلوفل Friedrich Wilhelm Schlöffel و [Franz Zitz] از جمله نمایندگان جناح کاملاً چپ بودند که حزب رادیکال دموکرات نامیده می‌شد. "نویه راینیشه تسایتونگ" به این فراکسیون بیشتر نزدیک بود تا دیگران و از چپ‌ترین جناح دموکراسی انقلابی پشتیبانی می‌کرد ولی در ضمن نیم‌بند بودن و تزلزل آن‌ها را نیز باد انتقاد می‌گرفت و طرفدار از بین بردن قطعی فنودالیسم و سلطنت بود.

هر دو مانیفست در این باره وحدت نظر دارند که "تدوین قانون اساسی آلمان باید فقط و فقط به مجلس ملی واگذار شود" و دولت‌ها حق شرکت در آن را نداشته باشند. هر دو در این باره وحدت نظر دارند که بدون خدشه وارد آوردن به حقوقی که مجلس ملی برای مردم قائل شده است، حق انتخاب قانون اساسی برای هر یک از دولت‌های [آلمانی] چه سلطنت مشروطه باشد و چه جمهوری محفوظ بماند و بالاخره هر دو در این باره اتفاق نظر دارند که آلمان باید به یک کشور متحده یا فدرال تبدیل گردد.

مانیفست رادیکال‌ها لااقل سرشت انقلابی مجلس ملی را بیان می‌کند و مدعی فعالیت انقلابی برآورنده‌ای می‌باشد. آیا وجود یک مجلس مقننه ملی صرفاً دلیل آن نیست که دیگر هیچ قانون اساسی وجود ندارد؟ و البته وقتی قانون اساسی وجود نداشته باشد، دیگر دولتی نیز وجود نخواهد داشت و اگر دولتی وجود نداشته باشد، خود مجلسی ملی باید حکومت کند و نخستین علامت حیات او باید این دستور چندکلمه‌ای باشد: "مجلس فدرال^۷ برای همیشه منحل شده است"

یک مجلس مقننه ملی باید قبل از هر چیز یک مجلس فعال - فعال انقلابی - باشد. مجلس فرانکفورت سرگرم تمرین‌های دبستانی پارلمان‌تاریستی است و کار را به عهده دولت‌ها سپرده است، به فرض آنکه این مجمع استادان بعد از عمیق‌ترین و پخته‌ترین تفکرات، بهترین دستور جلسه قانون اساسی را هم تنظیم و تدوین کند. آن وقت اگر قرار باشد دولت‌ها سرنیزه‌ها را بر دستور جلسه تحمیل‌کننده بهترین دستور جلسه و بهترین قانون اساسی به چه دردی خواهد خورد؟

مجلس ملی آلمان صرف‌نظر از آنکه به وسیله انتخابات مستقیم به وجود نیامده است به یک بیماری خاص آلمانی نیز مبتلا می‌باشد. محل مجلس ملی در فرانکفورت فقط یک نقطه مرکزی ایده‌آل است که متناسب با ایده‌آلی است که تاکنون وجود داشته است، یعنی فقط با وحدت خیالی آلمان تناسب دارد. فرانکفورت همچنین شهر بزرگی نیست که با جمعیت زیاد انقلابی خود پشت سر مجلس ملی ایستاده باشد که بتواند تا حدودی آن را حمایت کند و یا به جلو سوق دهد. برای اولین بار در تاریخ جهان مجلس مقننه یک ملت بزرگ در یک شهر کوچک تشکیل شده است. سیر تکاملی که آلمان تاکنون داشته این را به همراه خود آورده است. درحالی‌که مجلس‌های ملی فرانسه و انگلیس در شهرهای پر جوش و خروشی مثل پاریس و لندن قرار داشتند، مجلس ملی آلمان خود را خوشبخت احساس می‌کرد

^۷ در ۸ ژوئن ۱۸۱۵ (بعد از شکست ناپلئون اول) در کنفرانس صلح وین، متحدین ضمن امضای قرارداد صلح، یک اتحادیه آلمانی به وجود آوردند که ابتدا از ۳۵ دولت کوچک و ۲۸ حکومت‌نشین و ۴ شهر آزاد تشکیل می‌شد. این اتحادیه تا ۱۸۴۶ باقی ماند و بر اثر این قرارداد بود که در آلمان نتوانست یک حکومت مرکزی به وجود آید و تجزیه فئودالی آلمان محفوظ ماند مجمع نمایندگان تام‌الاختیار دولت‌های عضو اتحادیه آلمانی بوندستاگ را تشکیل می‌داد که ریاست دائمی آن با اتریش و محل اجلاس آن شهر فرانکفورت بود. بوندستاگ آلت دست ارتجاع آلمان بود و بعد از انقلاب مارس ۱۸۴۸، نیروهای ارتجاعی سعی کردند برای مبارزه با ضوابط دموکراتیک در آلمان فعالیت بوندستاگ را از نو زنده کنند.

که توانسته است در یک محل بی‌طرف و در منتهی درجه صفا و آرامش درباره بهترین قانون اساسی و بهترین دستور جلسه غور و تأمل کند. باوجوداین، اوضاع لحظه‌ای آلمان به او فرصت داده بود که بر موقعیت مادی نامساعد خود فائق آید. او فقط احتیاج به آن دارد که همه‌جا در برابر تجاوزات ارتجاعی بقایای حکومت‌ها با دیکتاتوری عمل کند. آن‌وقت می‌تواند در انظار عمومی خلق به آن‌چنان قدرتی برسد که همه سرنیزه‌ها و قنذاق تفنگ‌ها در مقابلش خرد بشوند. ولی بجای این کار ماینس را در مقابل دیدگان خود به دست نظامیان قلدر می‌سپارد و خارجیان مقیم آلمان را گرفتار اشکال‌تراشی‌های نیمه بورژواهای فرانکفورت می‌سازد و بجای آنکه ملت آلمان را به همراه خود بکشاند و یا خود همراه آن به حرکت درآید، او را فرسوده می‌کند. از نظر او فقط یک مرد وجود دارد که گاهگاهی با شوخ‌طبعی خیرخواهانه‌ای حرکات مسخره شبح تجدید حیات یافته رایش‌تاک مقدس رومی آلمان را نظاره می‌کند و خلقی که حیاتش بازتاب زندگی او باشد وجود ندارد. نه‌تنها بسیار بعید است که مجلس ملی ارگان مرکزی جنبش انقلابی باشد بلکه حتی انعکاس آن نیز نمی‌باشد.

اگر مجلس ملی یک قدرت مرکزی را در دامن خود بپروراند، در این صورت با ترکیب کنونی خود و بعداً از آنکه لحظات مناسب را بدون استفاده و بهره‌برداری به هدر داده است، نمی‌تواند از این حکومت موقتی انتظارات شادی‌بخش زیادی داشته باشد؛ و اگر قدرت مرکزی را به وجود نیاورد، در این صورت فرمان عزل خود را امضاء کرده است و با وزش ملایم‌ترین نسیم انقلابی با این‌طرف و آن‌طرف کشیده خواهد شد.

برنامه دست چپی‌ها همانند برنامه‌ای که از طرف رادیکال‌ها ارائه شده است، از این امتیاز برخوردار است که این ضرورت را درک کرده است. هر دو این برنامه‌ها از زبان هاینه چنین می‌گویند:

"وقتی خوب به موضوع فکر می‌کنم

می‌بینم که احتیاجی به امپراتور نداریم."^۸

و این معما که "چه کسی باید امپراتور بشود" و دلایل خوب فراوانی - که از یک‌طرف به نفع یک امپراتور منتخب و یا همچنین دلایل خوب زیادی که از طرف دیگر به نفع یک امپراتور موروثی سخن می‌گویند - اکثریت محافظه‌کار مجلس را نیز مجبور خواهند کرد که این گره کور باز نشدنی را پاره کرده و اصلاً هیچ امپراتوری انتخاب نکنند.

درک این نکته مشکل است که چگونه حزب به اصطلاح رادیکال - دموکرات می‌خواهد فدراسیونی از حکومت‌های مشروطه سلطنتی، حکومت‌نشین‌های کوچک و جمهوری‌های کوچک به وجود آورد و

^۸ بیتی است از شعر هاینریش هاینه [Heinrich Heine] با عنوان "آلمان، یک افسانه زمستانی" [Ein Deutschland] [Wintermärchen]

چگونه می‌خواهد یک دولت فدرال را - که از این عناصر ناهمگون تشکیل یافته و یک حکومت جمهوری در رأس آن قرار دارد - تأسیس نماید؛ زیرا کمیسیون مرکزی‌ای که دست چپی‌ها آن را قبول کرده‌اند، چیزی نیست جز آنچه قانون اساسی آلمان توانسته بود سرانجام اعلام دارد.

شکی نیست، ابتدا باید حکومت مرکزی‌ای که به‌وسیله مجلس ملی انتخاب شده است در کنار حکومت‌هایی که عملاً هنوز موجود می‌باشند، قد علم کند. البته موجودیت آن با مبارزه‌ای علیه حکومت‌های منفرد آغاز می‌شود و در این مبارزه با حکومت سراسری به همراه وحدت آلمان از میان می‌رود و یا آنکه حکومت‌های منفرد با حکومت‌نشین‌های مشروطه‌شان و با جمهوری‌های کوچکشان از بین خواهند رفت. ما این تقاضای خیال‌بافانه را که ابتدا به‌ساکن یک جمهوری تجزیه‌ناپذیر آلمانی اعلام گردد - نداریم، ولی ما از حزب به اصطلاح رادیکال - دموکرات می‌خواهیم که نقطه مقصد مبارزه و جنبش انقلابی را با نقطه هدف خود اشتباه نگیرد. وحدت آلمان و همچنین قانون اساسی آلمان می‌توانند به‌عنوان ثمره جنبشی باشد که در آن درگیری‌های داخلی و جنگ با شرق [روسیه] تعیین‌کننده خواهند بود. قانون‌گذاری قطعی نمی‌تواند به‌عنوان حکم صادر شود بلکه به همراه حرکتی که ما باید انجام دهیم، صورت می‌گیرد؛ و به این جهت موضوع بر سر تحقق یافتن این یا آن نظریه و این یا آن ایده سیاسی نیست بلکه موضوع بر سر آگاهی در مسیر تکامل است. مجلسی ملی باید فقط قدم‌های ممکنه اولیه را بردارد.

برای ما هیچ‌چیز سردرگم‌کننده تراز پنداری نیست که به مخیله نویسنده مانیفست دموکرات‌ها خورده و به ما تضمین داده است که "همه انسان‌ها خوشحال‌اند که از شر سردرگمی‌هایشان خلاص شده‌اند" زیرا که نمونه دولت فدرال آمریکای شمالی را به‌عنوان معیاری برای قانون اساسی آلمان پذیرفته‌اند! ممالک متحده آمریکای شمالی - صرف‌نظر از آنکه همه ایالاتش قانون‌گذاری مشابهی دارند - وسعتش به‌اندازه تمام اروپای متمدن است و فقط یک دولت فدرال اروپایی می‌تواند شباهتی با آن داشته باشد و برای آنکه آلمان بتواند با سایر کشورها، فدراسیونی تشکیل بدهد باید قبل از هر چیز به‌صورت یک کشور واحد درآید. در آلمان مبارزه مرکزیت بر علیه ماهیت فدرالی، در حکم مبارزه فرهنگ مدرن با فنودالیسم است. زمانی که رژیم‌های سلطنتی بزرگ در غرب تشکیل می‌یافتند، آلمان با یک شیوه فنودالی بورژوا شده، سروکار داشت. البته در همان ایامی که درهای خود را به‌سوی اروپای غربی می‌گشود، از بازار جهانی کنار گذاشته شده بود و درحالی‌که اروپای غربی ثروتمند می‌شد، آلمان تهیدست می‌گفت و در اثنائی که آن‌ها به زندگی در شهرها خو می‌گرفتند آلمان دهاتی می‌شد. اگر روسیه سرخر آلمان نبود، مناسبات اقتصادی ملی به‌تنهایی کافی بود تا خشک‌ترین مرکزیت‌ها را بر آلمان تحمیل کند. حتی اگر تنها از موضع بورژوائی نیز به قضیه نگاه کنیم، وحدت بدون تضاد آلمان، اولین شرط

رهایی از وضع ناهنجار کنونی و ایجاد ثروت ملی خواهد بود. حالا چگونه می‌توان وظایف اجتماعی مدرن را در سرزمینی به ۳۹ کشور کوچک تجزیه‌شده است، انجام داد؟ علاوه بر این، مؤلف برنامه دموکرات‌ها، لازم ندیده است که به مناسبات اقتصادی مادی زیر بنایی به پردازد و در استدلال خود مفهوم فدراسیون را دستاویز قرار داده است. فدراسیون اتحادیه ایست از اجزای آزاد و برابر؛ بنابراین آلمان باید یک دولت فدرال بشود. آیا آلمانی‌ها نمی‌توانند یک دولت فدرال بزرگ بسازند، بدون آنکه بر ضد مفهوم یک اتحادیه آزاد و برابر، مرتکب بزهکاری شده باشند؟
نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۷؛ ۷ ژوئن ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۳۹-۴۳

بحث برلین درباره انقلاب

کلن ۱۳ ژوئن. مجلس مصالحه بالاخره تصمیم قاطعانه‌ای گرفت و انقلاب را رد کرد و تئوری مصالحه را پذیرفت.^۹

قضیه‌ای که مجلسی می‌بایستی درباره این نظر بدهد به‌قرار زیر است:

در ۱۸ مارس پادشاه وعده حکومت قانونی را داد و با "آزادی مطبوعات با هر ودیعه تضمینی"^{۱۰} موافقت کرد و در یکسری پیشنهادات این موضوع را مطرح ساخت که وحدت آلمان باید به‌وسیله مستحیل شدن آلمان در پروس صورت گیرد.

این‌ها، امتیازات اعطائی ۱۸ مارس بودند که به ظرفیت واقعی خود تنزل یافته بودند. اینکه برلینی‌ها به این امر رضایت داده بودند، اینکه آن‌ها به جلو قصر سلطنتی رفتند تا از پادشاه به خاطر این [امتیازات] سپاسگزاری کنند. این‌ها با صراحت کامل نشان‌دهنده ضرورت انقلاب ۱۸ مارس می‌باشند. این فقط به خاطر دولت نبود که باید دستخوش انقلاب می‌شد بلکه این موضوع باید شامل اتباع دولت نیز می‌شد. فرمان‌بردارها را فقط می‌توان در یک مبارزه رهایی‌بخش خونین از بین برد.

"سوءتفاهم" معروف موجب بروز انقلاب شد. بهر حال سوءتفاهمی پیش آمد. حمله سربازان، ادامه جنگ به مدت ۱۶ ساعت و ضرورت مجبور نمودن سربازان به عقب‌نشینی از طرف خلق، این‌ها به‌اندازه کافی نشان‌دهنده آن هستند که خلق امتیازات اعطائی ۱۸ مارس را بد فهمیده بود.

نتایج انقلاب چنین بودند: از یک‌طرف مسلح شدن خلق، حق تشکیل اتحادیه و خودمختاری عملاً به‌دست‌آمده خلق و از طرف دیگر حفظ سلطنت و کابینه کامپ هاوزن - هانزه مان یعنی دولتی که نماینده قشر بالای بورژوازی بود.

بنابراین انقلاب دارای دو نوع نتیجه بود که ضرورتاً باید از هم تفکیک می‌شدند. خلق پیروز شده بود و آزادی‌هایی را که مربوط به طبیعت دموکراسی بودند، به دست آورد ولی حکومت بلا واسطه به دست او نرسید بلکه به دست بورژوازی بزرگ افتاد.

^۹ "تئوری مصالحه" که بر اساس آن، بورژوازی پروس توسط کامپ هاوزن و هانزه مان، خیانت خود را به انقلاب توجیه می‌کرد عبارت از این بود که مجلس ملیح پروس باید "در چهارچوب موازین قانونی "به‌وسیله" مصالحه با تاج‌وتخت" به استقرار نظام مشروطه سلطنتی بسنده نماید.

^{۱۰} آزادی مطبوعات با قید ودیعه تضمینی: مقرراتی بود که دولت پروس در مورد آزادی مطبوعات وضع کرده بود و به‌موجب آن ناشرین روزنامه‌های سیاسی مجبور بودند که مبلغی پول نقد به‌عنوان ودیعه بپردازند تا در صورتی که مطالب نامناسبی در مورد مقامات عالیه نوشتند، به‌عنوان جریمه مالی از طرف دولت ضبط گردد. این سیستم جریمه پولی جانشین سانسور قبلی - که بعد از انقلاب ۱۸۴۸ رسماً ملغی شده بود - گردید و تازه در ۱۸۷۴ قانون مطبوعات جدیدی بجای آن وضع گردید.

دریک کلام، انقلاب تکمیل نشده بود. خلق اجازه داده بود که کابینه‌ای از بورژوازی بزرگ تشکیل گردد و در ضمن بورژواهای بزرگ گرایش‌های خود را با این وسیله نشان دادند که به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیشنهاد ائتلاف نمودند. و آرنیم، کانیتی و شورین وارد کابینه شدند. قشر بالای بورژوازی که همواره ضدانقلابی بوده است، از ترس خلق یعنی از ترس کارگران و مردم دموکرات با ارتجاع پیوند مودت و حمایت بست.

احزاب متحده ارتجاعی مبارزه خود را بر علیه دموکراسی با این آغاز کردند که انقلاب را تحت سؤال قرار دهند. پیروزی خلق مورد انکار قرار گرفت و لیست معروف "۱۷ نظامی شهید"^{۱۱} ساخته شد و مبارزین سنگرها به تمام انحاء ممکنه مورد سرزنش قرار گرفتند. کار به همین‌جا خاتمه نیافت و کابینه گذاشت که مجلس متحده ایالتی - که قبل از انقلاب وجود داشت - واقعاً دوباره تشکیل شود و گذار قانونی از حکومت مطلقه به مشروطه را تنظیم نماید؛ و به‌این‌ترتیب نقش انقلاب را کاملاً نفی و انکار کرد. از این گذشته تئوری مصالحه را به‌هم بافت و به‌این‌ترتیب نیز بار دیگر انقلاب را نفی کرد و خودمختاری خلق را مورد انکار قرار داد.

بدین گونه انقلاب واقعاً تحت سؤال قرار گرفته بود و این فقط به آن علت میسر شده بود که انقلاب نیم‌بند و فقط آغاز یک حرکت طولانی انقلابی بود.

در اینجا فرصت پرداختن با این موضوع نیست که به چه جهت و تا چه حد سلطه کنونی قشر بالای بورژوازی در پروس یک مرحله ضروری گذار به دموکراسی می‌باشد و به چه جهت قشر بالای بورژوازی بعد از رسیدن به قدرت بلافاصله به ارتجاع روی آورد. ما قبل از هر چیز فقط به ذکر حقیقت می‌پردازیم.

مجلس مصالحه فقط می‌بایستی در این‌باره اظهار نظر کند که آیا انقلاب را به رسمیت می‌شناسد یا نه؟ البته به رسمیت شناختن انقلاب تحت چنین شرایطی به معنی به رسمیت شناختن جنبه‌های دموکراتیک انقلاب در برابر قشر بالای بورژوازی - که می‌خواست انقلاب را مصادره کند - بود.

به رسمیت شناختن انقلاب در این لحظه درست به معنی آن است که نیم‌بند بودن انقلاب و جنبه دموکراتیک را - که با بخشی از نتایج انقلاب مغایرت دارد - قبول کرده‌ایم. این به معنی آن است که قبول کرده باشیم آلمان در جریان یک جنبش انقلابی قرار دارد که در آن کابینه کامپ هاوزن تئوری

^{۱۱} لیست "۱۷ شهید نظامی" در ۲۸ مارس ۱۸۴۸، ۱۵ سرباز و ۲ درجه‌داری که در جریان انقلاب ۱۸ مارس کشته شده بودند در قبرستان سرباز گمنام به خاک سپرد، شدند ولی در لیست رسمی دولتی تعداد تلفات نظامیان عمداً بزرگتر ذکر شد و چهار هفته بعد دولت اعلام کرد که در جریان انقلاب ۳ افسر، ۱۷۶ درجه‌دار کشته و ۱۴ افسر و ۱۴ درجه‌دار و ۲۲۵ سرباز و یک جراح زخمی شده‌اند

مصالحه انتخابات غیرمستقیم، سلطه سرمایه‌داری بزرگ و محصولات مجلس، می‌توانند در واقع نقاط گذار اجتناب‌ناپذیری باشند ولی به‌هیچ‌وجه نتایج نهائی نیستند.

بحث مجلس درباره به رسمیت شناختن انقلاب از هر دو طرف به‌تفصیل و باعلاقه زیاد صورت می‌گرفت ولی به طرز عجیبی فاقد درک و احساس بود کمتر چیزی وجود دارد که خواندن آن به‌اندازه این مذاکرات مفصلی - که هر لحظه بر اثر جاروجنجال و یا اخطارهای دقیق ای قطع می‌شد - دردآور باشد. بجای شور و هیجان مبارزه حزبی، یک آرامش سر در وحی حکم‌فرما بود که هر لحظه بیم نزول آن به سطح یک مکالمه وجود داشت. بجای استدلال برنده و قاطع، گفتگوهای مفصل و آشفته بی‌شمار و بجای پاسخ‌های کوبنده، موعظه خوانی‌ها خسته‌کننده‌ای درباره سرشت و طبیعت عفت و اخلاق انجام می‌گرفت.

دست چپی‌ها نیز در این بحث هنری از خود نشان نداده‌اند و اکثر سخنگویان آن‌ها حرف‌های یکدیگر را تکرار می‌کنند و هیچ‌یک از آن‌ها جرات آن را به خود نمی‌دهد که مسئله را به‌طور باز مطرح کند و آشکارا موضعی انقلابی به گیرد. آن‌ها در همه‌جا از این می‌ترسیدند که حمله‌کننده ضربه بزنند و [دشمن را] دچار وحشت سازند. اگر رزمندگان ۱۸ مارس در میدان نبرد انرژی و شور و هیجان بیشتری از حضرات چپ در بحث نشان نداده بودند، وضع آلمان وخیم می‌شد.

انگلس - شماره ۱۴؛ ۱۴ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۶۴-۶۹

بحث مصالحه‌گرانه درباره به رسمیت شناختن انقلاب

کلن ۱۴ ژوئن. آقای برندس [Berends] نماینده برلین بحث را با طرح لایحه، زیر شروع می‌کند: "مجلس با به رسمیت شناختن انقلاب اعلام می‌کند که رزمندگان ۱۸ و ۱۹ خادمین صدیق سرزمین پدری می‌باشند."

شکل لایحه، در قالب یونانی روم قدیم - که از طرف انقلاب کبیر فرانسه مجدداً معمول شده بود - تنظیم گشته و کاملاً متناسب بود. ولی چیزی که بسیار نا برآورنده بوده طرز رفتار آقای برندس در مورد طرح لایحه بود. نطق او انقلابی نبود بلکه آشتی‌گرانه بود. او می‌بایستی خشم رزمندگان جریحه‌دار شده را در یک مجلس ارتجاعی بازگو می‌کرد ولی با خشکی و آرامی سخن می‌گفت مثلاً اینکه گویا هنوز هم به‌عنوان معلم مدرسه در اتحادیه پیشه‌وران برلین صحبت می‌کند. وظیفه او این بود که از یک موضوع بسیار ساده و روشن دفاع کند ولی توضیحات او آشفته‌ترین چیزی است که می‌توان خواند.

آقای برندس این‌طور شروع می‌کند:

"آقایان من! با به رسمیت شناختن انقلاب کاملاً در طبیعت خود موضوع نهفته است! خود مجلس ما، بیان گویای به رسمیت شناختن جنبش بزرگی است که سراسر کشورهای متمدن اروپا را فراگرفته است. مجلس ما معلول همین انقلاب است و موجودیت آن عملاً به معنی قبول انقلاب است."

اولاً، موضوع به‌هیچ‌وجه بر سر آن نیست که "جنبش بزرگی که سراسر کشورهای متمدن اروپا را فراگرفته است". به‌عنوان یک حقیقت کلی مورد قبول ما باشد. این حرف زائدی است که هیچ‌چیز را بیان نمی‌کند. موضوع بر سر این است که نبردهای خیابانی برلینی‌ها که یاغی‌گری بر آن زده‌شده است به‌عنوان یک انقلاب اصیل واقعی به رسمیت شناخته شود.

ثانیاً، مجلس برلین به‌هرحال از لحاظی یک نوع "به رسمیت شناختن انقلاب" است تا این حد که بدون نبردهای خیابانی برلینی‌ها، قانون اساسی "مصالحه‌گرانه" ای به وجود نمی‌آید بلکه حداکثر یک قانون اساسی ستیزجویانه به وجود می‌آید. البته به علت نحوه فراخوانی آن و به خاطر مأموریتی که مجلس متحده ایالتی و کابینه به او داده است، خود نوعی نفی و انکار انقلاب شده است. مجلسی که بر "بنیاد انقلاب" قرار داشته باشد مصالحه نمی‌کند بلکه دستور می‌دهد.

ثالثاً، مجلس در مورد رأی‌گیری بر سر موضوع دیگری، تئوری را عملاً به رسمیت شناخته بود و با دادن رأی مخالف به پیشنهاد مربوط به برگزاری مراسم سوگواری بر مزار شهیدان انقلاب عملاً انقلاب را نفی کرده بود و اصولاً همین موضوع که در کنار مجلس فرانکفورت "تشکیل جلسه" می‌داد خود به معنی نفی و انکار انقلاب بود.

بنابراین پیشنهاد آقای برندس عملاً دو بار رد شده بود و به این جهت این بار که مجلس مجبور بود آشکارا و با صراحت نظر خود را بیان کند، این تقاضا می‌بایستی باز هم شدیدتر، مردود می‌گشت. از آنجاکه مجلس ارتجاعی بود و از آنجاکه مسجل شده بود که خلقی دیگر انتظاری از آن ندارد، لذا منافع دست چپی‌ها در آن بود که اقلیت برای ارائه پیشنهادها حدود امکان کوچک بوده و فقط دربرگیرنده اعضای قاطع باشد.

بنابراین آقای برندس اصلاً احتیاج به آن نداشت که احساس شرمساری کند. او تا حد امکان قاطع و انقلابی، تجلی می‌کرد و بجای آنکه گرفتار این تصور باطل باشد که مجلس و یک مجلس قانون‌گذاری است و می‌خواهد که یک مجلس قانون‌گذاری باشد، او بجای آنکه تصور کند که مجلس متکی بر بنیاد انقلاب می‌باشد، می‌بایستی اعلام می‌کرد که مجلس به‌طور غیرمستقیم انقلاب را نفی کرده است و باید از مجلسی می‌خواست که این کار را علناً آشکار انجام بدهد.

اما نه فقط او بلکه به‌طور کلی سخنگویان دست چپی‌ها از این سیاست که تنها سیاست برارنده احزاب دموکراتیک بود پیروی نکردند. آن‌ها دچار این تصور باطل شده بودند که می‌توانند مجلس را مجاب کنند که گامی انقلابی بردارد؛ و به این جهت کوتاه می‌آمدند نرم می‌شدند، سخن از آشتی سر می‌دادند و با این ترتیب خودشان هم انقلاب را نفی کردند.

و حالا آقای برندس با یک نوع اندیشه سر دوزبانی خشک و چوبی ادامه می‌دهد که و چوبی درباره انقلاب به‌طور اعم و درباره انقلاب برلین به‌طور اخص اظهار نظر کند. او در تعقیب توضیحات خود به این ادعا که چون پادشاه قبلاً با همه چیز موافقت کرده بود، لذا انقلاب زائد بوده می‌پردازد و چنین پاسخ می‌دهد:

"درست است که اعلیحضرت همایونی اجازه خیلی چیزها را داده بود... ولی آیا رضایت خلق با این اذن و اجازه دادن‌ها جلب شده بود؟ آیا به ما ضمانتی داده شده بود که این وعده و وعیدها واقعاً به حقیقت خواهند پیوست؟ من معتقدم این تضمین تازه بعد از مبارزه حاصل شده بود!... دلایلی وجود دارد که یک چنین تغییر شکل‌های حکومتی فقط در ضمن مصیبت‌های بزرگ مبارزاتی صورت می‌گیرند و تقریباً می‌توانند بنیان‌گذاری به شوند. در ۱۸ مارس هنوز با یک حقیقت بزرگ موافقت نشده بود و این مسلح شدن خلق بود. وقتی خلق مسلح شد تازه آن وقت بود که در برابر امکان سوء تفاهمات احساس اطمینان کرد؛ بنابراین! مبارزه مسلماً یک نوع رویداد طبیعی است (!) ولی یک رویداد ضروری است... مصیبتی است که تغییر شکل حیات حکومتی در آن تحقق می‌پذیرد و جنبه واقعیت به خود می‌گیرد." این توضیح طولانی و آشفته و تکراری، به وضوح نشان می‌دهد که آقای برندس درباره نتایج و ضرورت انقلاب کاملاً ناروشن است. او از نتایج انقلاب فقط "تضمین" وعده و وعیدهای ۱۸ مارس و "مسلح

شدن خلق" را می‌شناسد و ضرورت آن را از طریق فلسفی تعیین می‌کند، به‌این‌ترتیب که او بار دیگر "تضمین" را به سبک عالی‌تری تشریح می‌کند و بالاخره سوگند یاد می‌کند که هیچ انقلابی نمی‌تواند بدون انقلاب مثمر ثمر باشد.

انقلاب ضروری بود و این فقط به معنی آن است که انقلاب لازم بود تا آنچه را که اکنون به آن نائل شده‌ایم، حاصل شود. ضرورت انقلاب با نتایج آن نسبت مستقیم دارد. ولی از آنجاکه آقای برنندس درباره نتایج [انقلاب] ناروشن می‌باشد، لذا مجبور است که به سوگندهای پرآب‌وتاب متوسل گردد تا ضرورت آن را مشخص سازد.

نتایج انقلابی چه بود؟ به‌هیچ‌وجه "تضمین" و عده‌و وعیدهای ۱۸ مارس نبود بلکه برعکس خط بطلان کشیدن بر این وعده‌و وعیدها بود.

در ۱۸ مارس وعده یک رژیم سلطنتی داده‌شده بود که در آن اشراف، بوروکرات‌ها، نظامیان و کشیش‌ها عنان اختیار را در دست خود نگاه داشتند ولی به قشر بالای بورژوازی اجازه دادند که به‌وسیله مشروطه اهدایی و آزادی مطبوعات با تضمین مالی، بر اوضاع نظارت داشته باشند و برای ملت نیز بجای پرچم، ناوگان دریایی و خدمت وظیفه پروس، پرچم، ناوگان دریایی و خدمت وظیفه آلمان مقرر گردید. انقلاب کلیه قدرت‌های سلطنت مطلقه، اشراف، بوروکرات‌ها، نظامیان و کشیش‌ها را سرنگون ساخت و منحصرأ قشر بالای بورژوازی را به حکومت رساند. انقلاب مردم را به سلاح آزادی مطبوعات - بدون تضمین مالی - مجهز نمود و حق اتحادیه و تا حدودی سلاح مادی یعنی تفنگ‌های قدیمی را نصیب او ساخت.

ولی این هنوز نتیجه اصلی نیست. مردمی که در سنگرها مبارزه کردند و پیروز شدند، آن مردمی نیستند که در ۱۸ مارس به جلو قصر سلطنتی رفته بودند تا ذهنشان در اثر حملات دژخیمان، درباره مفهوم امتیازات کسب‌شده، روشن شود. آن مردم قادر به کارهای کاملاً دیگری هستند و در برابر دولت، موضع کاملاً دیگری دارند. مهم‌ترین دست آورد انقلاب، خود انقلاب است.

"من می‌توانم به‌عنوان یک نفر برلینی به‌خوبی بگویم که برای ما احساسی دردناک بود (همین و بس)... که شاهد سرکوبی این نبرد باشیم... من سخنان آقای نخست‌وزیر را که می‌گوید: "این وظیفه یک خلق کبیر و مجموعه نمایندگان ست که با ملایمت در راه صلح و آشتی تلاش کنند" تأیید می‌کنم. من به‌عنوان نماینده برلین، پیشنهاد می‌کنم که ۱۸ و ۱۹ مارس به رسمیت شناخته شوند و به‌این‌ترتیب ملایمت و اعتدال خود را نشان می‌دهم. مردم برلین در تمام مدت بعد از انقلاب به‌طور مسلم در مجموع رفتاری بسیار جدی و شرافتمندانه داشته‌اند. اگرچه ممکن است برخی کارهای هرزه اتفاق افتاده باشند... و به‌این‌ترتیب من معتقدم که شایسته است مجلس اعلام کند که..."

ما با این پایان کلام جبن آمیزی که انقلاب را نفی می‌کند، فقط اضافه می‌کنیم که با داشتن چنین انگیزه‌ای همان بهتر که این پیشنهاد رد شود.

انگلس - شماره ۱۴؛ ۱۴ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵

قیام پراگ

کلن، ۱۷ ژوئن. کشتار تازه‌ای شبیه کشتار پوزن در انتظار بوهم است. میلیتاریسم اتریش امکان یک همزیستی مسالمت‌آمیز میان بوهم و آلمان را در خون چک‌ها غرق کرده است.

شاهزاده ویندیش‌گرتس [Windischgrätz] دستور داده است که توپ‌های وایشرهارد [Vyshehrad] و هارنجین [Hradshin] به‌سوی پراگ به راه بافتند. نیروهای نظامی متمرکز شده‌اند و حمله‌ای علیه کنگره اسلاوها و چک‌ها تدارک دیده شده است.

خلق از این نقشه‌ها آگاه شده است و در مقابل محل اقامت شاهزاده هجوم آورده و تقاضای گرفتن اسلحه را می‌نماید. ولی با این خواسته موافقت نمی‌شود. شوروهیجان افزایش می‌یابد و توده‌های مسلح و غیرمسلح ازدیاد می‌یابند. در اینجا گلوله‌ای از مسافرخانه مقابل قصر فرمانده شلیک می‌شود و به شاهزاده خانم ویندیش‌گرتس اصابت کرده و او را از پای درمی‌آورد. بلافاصله فرمان حمله صادر می‌شود و نظامیان یورش می‌برند و خلق را به عقب می‌رانند؛ اما همه‌جا سنگرهای ساخته می‌شود و پیشرفت نظامیان را متوقف می‌سازد. توپ‌ها به جلو رانده می‌شوند و به کمک آن‌ها سنگرها در هم فرو ریخته می‌شوند و سیل خون به راه می‌افتد. تمام شب ۱۲ تا صبح ۱۳ و تمام‌روز ۱۳ جنگ ادامه دارد. سرانجام سربازان موفق به آن می‌شوند که خیابان‌های وسیع را اشغال نمایند و خلق را به خیابان‌های تنگ‌تر شهر به عقب برانند، جایی که نمی‌توان از نیروی توپخانه استفاده کرد.

این‌ها تازه‌ترین اخبار ما بودند. علاوه بر این گفته می‌شود که تعداد زیادی از اعضای کنگره اسلاوها در پناه اقدامات حفاظی مهم موفق شده‌اند که شهر را ترک کنند. از این نظر نظامیان لاقلاً تا حدودی پیروز شده‌اند.

پایان این قیام هر چه می‌خواهد باشد، در هر حال اکنون جنگ نابودکننده آلمان‌ها بر علیه چک‌ها به‌صورت تنها راه‌حل ممکنه باقی‌مانده است.

آلمان‌ها باید در انقلاب خودشان کفاره تمام گناهان گذشته را بدهند. آن‌ها این کفاره را در ایتالیا دادند. آن‌ها همچنین در پوزن [Posen] لعن و نفرین تمام لهستان را بر خود خریدند و حالا نوبت بوهم [Bohemia] است که بر آن‌ها اضافه شود.

فرانسویان حتی آنجا که به‌عنوان دشمن قدم می‌گذاشتند، می‌دانستند چگونه احترام و علاقه مردم را جلب کنند. آلمان‌ها هیچ کجا مورد احترام نیستند و در هیچ نقطه‌ای مورد علاقه نمی‌باشند، حتی آنجا که آن‌ها به‌عنوان ناجیان بزرگ منش آزادی وارد می‌شوند با تمسخر زهرآلود مواجه می‌گردند.

و حق هم همین است، ملتی که در تمام تاریخ گذشته‌اش اجازه داده است که از او به‌عنوان ابزاری برای سرکوبی ملت‌های دیگر استفاده گردد، چنین ملتی اول باید ثابت کند که واقعاً انقلابی است. این ملت باید

به نحو دیگری سوای چند انقلاب نیم‌بند - که حاصلی جز این ندارند که بگذارند تحت شکل‌های دیگری به بی‌تصمیمی ضعف و پراکندگی گذشته ادامه داده شود - نشان دهد [که واقعاً انقلابی است] نه انقلابی که رادتسکی [Radetzky] را در میلان، کولومب [Colomb] و اشتاین اکر [Steinäcker] را در پوزن، ویندیش گرتس را در پراگ و هوزر [Hüser] را در ماینس جای خودشان باقی می‌گذارد، مثل اینکه هیچ انقلابی رخ نداده است.

آلمانی که انقلاب کرده است باید مخصوصاً در رابطه با خلق‌های همجوارش از تمام گذشته خود ببرد؛ و همراه با آزادی خود، آزادی خلق‌های را که تاکنون تحت ستم قرار داده است، اعلام نماید. و حالا آلمان انقلاب کننده چه کرده است؟ او برستم دیرینه نظامیگری خود بر ایتالیا، لهستان و پوزن کاملاً صحه گذاشته است و روی کاونیتس و مترنیخ را سفید کرده است؛ و بااین‌وجود آیا آلمان‌ها توقع دارند که چک‌ها به آن‌ها اعتماد داشته باشند؟ و آیا می‌توان بر چک‌ها ایراد گرفت که چرا مایل نیستند به ملتی که خود را آزادکرد، ولی ملت‌های دیگر را تحت ستم و مورد بدرفتاری قرار می‌دهد ملحق شوند؟

آیا می‌توان از آن‌ها گله داشت که چرا نمی‌خواهند مجلس بی‌بو و خاصیت و تاثرآوری مثل مجلس ملی در فرانکفورت که از حاکمیت خود ترس و وحشت دارد - تشکیل بدهند؟ آیا می‌توان از آن‌ها خرده‌گیری کرد که به چه جهت می‌خواهند از حکومت سترون اتریش جدا شوند؟ حکومتی که به خاطر آشفتگی و فلج بودن خود، اثر وجودیش نه در رابطه با جلوگیری از درهم پاشیدن اتریشی و یا لااقل سازمان‌دهی آن بلکه در رابطه با مسجل ساختن آن ظاهر می‌شود. حکومتی که حتی به‌قدری ضعیف است که نمی‌تواند پراگ را از گزند توپ‌ها و سربازان ویندیش گرتس مصون دارد. البته کسانی که بیش از همه باید به حالشان تأسف خورد، خون چک‌های دلیر هستند. آن‌ها چه پیروز بشوند و چه شکست بخورند در هر حال اضمحلال‌شان حتمی است. این‌ها به علت ستمی که چهار صدسال از جانب آلمان‌ها بر آن‌ها روا داشته شده - و اکنون نیز به‌صورت جنگ‌های خیابانی در پراگ ادامه دارد - به دامن روس‌ها رانده شده‌اند. در یک نبرد بزرگ میان شرق و غرب اروپا - که به‌زودی و شاید در چند هفته آینده روی خواهد داد- مصیبت شوم چک‌ها را در کنار روس‌ها قرار خواهد داد یعنی در صف استبداد و در برابر انقلاب. انقلاب پیروز خواهد شد و چک‌ها اولین کسانی خواهند بود که به‌وسیله آن سرکوب خواهند شد.

و گناه این ستم بر چک‌ها، بار دیگر به گردن آلمان‌ها خواهد بود، آلمان‌ها بودند که آن‌ها را به روس‌ها فروختند.

انگلس - شماره ۱۸؛ ۱۸ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۸۰-۸۲

نخستین اقدام مجلس ملی آلمان در فرانکفورت

کلن. مجلس ملی آلمان^{۱۲} بالاخره اظهار وجود کرد و سرانجام تصمیمی اتخاذ کرده است که بلافاصله به مرحله اجرا گذارده خواهد شد؛ و به این ترتیب در جنگ اتریش و ایتالیا^{۱۳} مداخله کرده است. و این دخالت چگونه است؟ آیا استقلال ایتالیا را اعلام نموده است؟ آیا نامه‌ای به وین فرستاده و دستور داده که رادتسکی و ولدن [Weiden] باید فوراً به آن سوی ایزونو عقب‌نشینی کنند؟ آیا تلگراف تبریکی برای حکومت موقتی میلان مخابره کرده است؟

نه. به هیچ وجه. بلکه اعلام کرده است که هرگونه تجاوزی به تریست را به عنوان مداخله در جنگ تلقی خواهد کرد؛ یعنی اینکه: مجلس ملی آلمان در توافق باطنی با بوندستاگ [مجلس سنای آلمان]، به اتریش اجازه می‌دهد که در ایتالیا دست به بزرگترین خشونت‌ها بزند، ویران کند، بکشد و خمپاره‌های آتش را بر روی هر شهر و ده فروریزد و سپس با خیال راحت به منطقه بی‌طرف اتحادیه آلمان عقب‌نشینی کند! او به اتریش اجازه می‌دهد که هر لحظه از داخل خاک آلمان سیل "صرب‌ها و پاندورها"^{۱۴} را به لومباردی سرازیر نماید. ولی او می‌خواهد مانع از آن بشود که ایتالیایی‌ها، اتریشی‌های شکست‌خورده را در تنگنایی که در آن گرفتار شده‌اند تعقیب نماید. او به اتریشی‌ها اجازه می‌دهد که از تریست، ونیز

^{۱۲} برحسب مقررات مختلف کشورهای آلمانی، ۵۸۹ نماینده، برای مجلس ملی فرانکفورت انتخاب شده بودند. در ۱۸ مه ۱۸۴۸، ۳۸۴ نفر از نمایندگان در کلیسای پاول در مراسم افتتاح مجلس شرکت کردند. نمایندگان عبارت بودند از ۱۲۲ نفر کارمند اداری دولت، ۹۵ نفر کارمند قضائی، ۱۰۲ نفر دانشگاهی، ۸۱ نفر وکیل دادگستری، ۲۱ نفر از روسای مذهبی، ۱۷ نفر کارخانه‌دار و تاجر، ۱۵ نفر پزشک، ۱۲ نفر افسر و ۴ مالک؛ و حتی یک کارگر یا کشاورز خرده یا بین آن‌ها وجود نداشت.

^{۱۳} "جنگ اتریش و ایتالیا": در آن ایام نواحی شمالی ایتالیا جزء مملکت سلطنتی اتریش بود. اوایل ۱۸۴۸ قیام ایتالیایی‌ها بر ضد سلطه اجنبی و به خاطر وحدت و استقلال ایتالیا آغاز گردید. خبر پیروزی انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۴۸ وین، موجب قیام خلفی عظیمی در میلان شد و در یک نبرد سخت پنج‌روزه، شورشیان موفق به آن شدند که رادتسکی و ۱۵ هزار سرباز اتریشی را مجبور بترک شهر کنند و در ۲۲ مارس یک حکومت موقتی مرکب از نمایندگان بورژوازی لیبرال زمام امور را در دست گرفت. پادشاه ساردنی و پیه مونت یعنی کارل آلبرت موفق شد خود را در را س جنبش آزادی‌بخش ایتالیا قرار دهد و منظور او این بود که قلمرو حکومت سلطنتی خود را به تمام شمال ایتالیا گسترش بخشد، او روش خصمانه‌ای نسبت به جنبش دموکراتیک خلفی داشت. ارتش ساردنی لومباردی که فرماندهی آن در دست کارل آلبرت بود ابتدا نیروهای رادتسکی را مجبور به عقب‌نشینی به شمال ایتالیا کرد ولی بر اثر مسامحه و بی‌کفایتی کارل آلبرت و ژنرال‌های او، بعداً با شکست‌های متعددی مواجه شد و میلان بار دیگر به دست اتریشی‌ها افتاد. کارل آلبرت به علت وحشت از اینکه در نتیجه شکست قطعی و کامل، مجبور به آن نشود که قسمتی از نواحی تحت حکومت خود را از دست بدهد در ۹ اوت ۱۸۴۸ قرارداد آتش‌بس خیانتکارانه‌ای با اتریش منعقد ساخت بعد از یک هفته آن را تمدید نمود. در ۲۰ مارس ۱۸۴۹ عملیات نظامی از نو آغاز شد ولی به علت آمادگی و تدارک ارتش اتریش، نیروهای ساردنی تار و مار شدند و کارل آلبرت از سلطنت صرف‌نظر کرد.

^{۱۴} "صرب‌ها و پاندورها" [Croats and Pandours]: از آنجاکه افراد نیروی سبک پیاده و سواره‌نظام اتریش اکثراً از اهالی صربستان بودند این واحدهای نظامی اتریشی را مربی خطاب می‌کردند "پاندور" شکلی از ارتش سلطنتی اتریش بود که از نیروهای غیرمنظم پیاده‌نظام تشکیل می‌یافته افراد این واحدهای نظامی بسیار بی‌رحم و بی‌ملاحظه بودند.

و منصب رودخانه پیاوه، به محاصره برنتاو تا گلیاستو پردازند ولی هر نوع اقدام خصمانه علیه تریست را برای ایتالیایی‌ها ممنوع می‌سازد!

مجلس ملی آلمان نمی‌توانست اقدامی جین آمیز تر از این بنماید. او شهادت آن را ندارد که آشکارا جنگ با ایتالیا را مورد تأیید قرار دهد و جرات آن را هم ندارد که حکومت اتریش را از جنگ ممنوع سازد و در این سردرگمی است که تصمیم می‌گیرد به خاطر تری است، جنگ بر علیه انقلاب ایتالیا را در ظاهر نه تأیید و نه تقبیح کند. البته آن را مورد تأیید قرار می‌دهد، آنهم توسط توافق تا بتواند به وسیله راه انداختن جاروجنجال بر وحشت باطنی خود سرپوش بگذارد.

این تصمیم به‌طور مستقیم به معنی اعلان جنگ به ایتالیاست و به این جهت برای ملتی مثل آلمان با ۴۰ میلیون جمعیت، توهینی مضاعف بشمار می‌رود.

تصمیم مجلس فرانکفورت طوفانی از خشم و کینه در ایتالیا به وجود خواهد آورد. اگر ایتالیایی‌ها هنوز غرور و انرژی داشته باشند، با بمباران تریست و حمله به برتر [به این موضوع] جواب خواهند داد. البته مجلس فرانکفورت فکر می‌کند و مردم فرانسه عمل، و نیز از فرانسه تقاضای کمک کرده است و درواقع بعداً از اعلام این تصمیم، به‌زودی فرانسویان از کوه‌های آلپ خواهند گذشت و آنوقت مدت زیادی طول نخواهد کشید که آن‌ها را در ناحیه راین خواهیم دید.

یکی از نمایندگان، مجلس فرانکفورت را متهم به آن کرده است که کاری صورت نداده است. برعکس و آنقدر زیاد کار کرده است که ما در شمال و جنوب در حال جنگیم و در غرب و شرق نیز جنگ برایمان اجتناب‌ناپذیر شده است. ما از این موقعیت مساعد برخوردار خواهیم بود که در آن واحد با تزار و جمهوری فرانسه، ارتجاع و انقلاب بجنگیم. مجلس وسایل آن را فراهم کرده است که سربازان روسی و فرانسوی و دانمارکی و ایتالیایی در کلیسای پاول فرانکفورت باهم وعده ملاقات بگذارند. باز هم می‌گویید که مجلس کاری انجام نداده است!

انگلس - شماره ۲۳؛ ۲۳ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۹۸-۹۹

خصلت دموکراتیک قیام

پراگ. هر روز بیشتر تأیید می‌شود که استنباط ما از قیام پراگ (در شماره ۱۸ این روزنامه) [نویه راینیشه تساینونگ] صحیح بوده و سوظن‌های روزنامه‌های آلمانی نسبت به حزب چک - مبنی بر آنکه این [حزب] در خدمت ارتجاع آریستوکرات‌های روس‌ها و غیره می‌باشد - دروغ محض بوده است. آن‌ها فقط شاهزاده لئو تون [Leo Thun] و آریستوکرات‌های این [حزب] را دیده بودند و توده خلق بوهم، کارگران صنعتی بی‌شمار و دهقانان را ندیده بودند. این‌که آریستوکراسی برای مدت کوتاهی سعی کرده بود که جنبش چک را به نفع خود و به نفع درباریان اینسبروک [Innsbruck]، تحت اختیار خود درآورد، از نظر آن‌ها (روزنامه‌های آلمانی) دلیلی محرز برای آن است که پرولتاریای انقلابی پراگ اصولاً نماینده منافع اشراف و ارتجاع می‌باشد! [همان پرولتاریایی] که در ۱۸۴۴ سه روز کاملاً بر پراگ مسلط شده بود.^{۱۵}

البته بر تمام این اتهامات و هرزه‌گویی‌ها قبل از اولین ضربه قطعی‌ای که حزب چک وارد آورد - خط بطلان کشیده شد. قیام آن‌قدر دموکراتیک بود که شاهزاده تون، بجای آنکه در رأس آن قرار گیرد، بلافاصله کنار کشید و از طرف مردم به‌عنوان گروگان در برابر اتریش، نگاه داشته شد. قیام آن‌قدر دموکراتیک بود که تمام چک‌های عضو حزب آریستوکرات‌ها، در برابر آن پا به گریز گذاشتند. این قیام به همان اندازه بر ضد فنودال‌های چک بود که بر ضد بساط نظامی‌گری اتریش بود. اتریشی‌ها به خلق حمله کردند نه به خاطر آنکه چک بودند بلکه به خاطر آن‌که انقلابی بودند. برای نظامیان حمله به پراگ فقط مقدمه‌ای بود برای به آتش کشیدن و حمله به وین.

انگلس - شماره ۲۵؛ ۲۵ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۰۸

^{۱۵} ۱۵ - منظور قیام خیزشی کارگران نساجی پراگ و حومه می‌باشد که در فقر عظیمی بسر می‌بردند و در نیمه دوم ژوئن ۱۸۴۴ دست به قیام زدند و کارخانه‌ها را ویران کردند و ماشین‌های صنعتی را از کار انداختند. این جنبش کارگری به‌وسیله سربازان اتریشی با خشونت هرچه‌تمام‌تر سرکوب گردید.

اخبار پاریس

کلن ۲۴ ژوئن: ساعت ۱۰ شب. نامه‌هایی که باید روز ۲۳ ژوئن از پاریس می‌رسیدند، واصل نشده‌اند. قاصدی که از پاریس آمده است، می‌گوید که در موقع حرکت ۱ و ۱ از پاریس نبرد میان مردم و گارد ملی درگرفته و از فاصله زیادی از پاریس صدای غرش توپ‌ها، بگوش می‌رسیده است.

نویه راینیشہ تساینونگ؛ شماره ۲۵؛ ۲۵ ژوئن ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۱۱۰

کلن، ۲۵ ژوئن، ساعت ۱۰ شب. نامه‌های پاریس هنوز هم نرسیده‌اند. مطبوعات پاریسی که امروز رسیده‌اند مورخ ۲۳ ژوئن می‌باشند و با پست معمولی باید قاعدتاً دیشب به اینجا می‌رسیدند. تنها منبعی که تحت این شرایط در اختیار ما قرار دارد و اخبار گیج‌کننده و متناقض روزنامه‌های بلژیکی و شناخت خود ما از پاریس می‌باشد. ما سعی کرده‌ایم بر این اساس حتی‌الامکان تصویری حقیقی از قیام ۳۳ ژوئن برای خوانندگان خود ترسیم کنیم.

برای پرداختن به تفصیل، وقت لازم وجود ندارد. ما نظریات مشروح خود و همچنین اخبار مفصل‌تری را درباره جریان مجلس پاریس در ۲۳ ژوئن فردا منتشر خواهیم ساخت.

نویه راینیشہ تساینونگ؛ شماره ۲۶؛ ۲۶ ژوئن ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۱۱۱

جزئیات ۲۳ ژوئن

قیام یک قیام خالص کارگری است. بغض کارگران بر ضد دولت و مجلس ترکیده است، [دولت و مجلسی] که برخلاف امید و انتظار کارگران عمل کرده است. [دولت و مجلسی] که هرروز با اقدامات تازه‌ای به نفع بورژوازی و زیان کارگران، دست می‌یازد، [دولت و مجلسی] که کمیسیون کارگری لوکزامبورگ^{۱۶} را منحل کرده است کارگاه‌های ملی^{۱۷} را محدود کرده است و قانون ممنوعیت تشکیل اجتماعات را تصویب کرده است. خصلت قاطع پرولتری قیام از تمام جزئیات آن آشکار می‌باشد.

بلوارها، شاه‌رگ‌های حیات پاریس، صحنه اولین تظاهرات بودند. از بندرگاه سنت دنیس [Porte St. Denis] تا خیابان قدیمی تمپل [Temple]، همه‌جا مملو از جمعیت بود. کارگران کارگاه‌های ملی متذکر می‌شدند که به کارگاه‌های ملی سولونی [Solongrne] نروانند رفت و دیگران تعریف می‌کردند که دیروز به آنجا رفته بودند ولی مدتی در برابر سنگرهای فونتن بلو [Fontainebleau] به عبث منتظر دستور حرکت و مارش - که شب قبل وعده آن داده‌شده بود - مانده بودند.

در حدود ساعت ۱۰ دستور سنگربندی صادر شد، سنگربندی از قسمت‌های شرقی و جنوب شرقی پاریس، از کوارتر و محله پواسونیر [Poissonniere]، به سرعت شروع شد، ولی از قرار معلوم هنوز تا حدودی بی‌نظم و ارتباط بود. خیابان‌های سنت دنیس [St. Denis]، سنت مارتین [St. Martin]، رامبوتو [Rambuteau]، محله پواسونیر و در ساحل چپ سن راه‌های ارتباطی به محلات سنت ژاک [St. Jacques] و سنت ماروسو [St. Marceau] و خیابان‌های سنت ژاک، لاهارپ [LaHarpe]، لاوشت [La Huchette] ویلاهای مربوطه کمتر یا بیشتر سنگربندی شدند و بر فراز سنگرها پرچم‌هایی در اهتزاز بودند که روی آن‌ها نوشته‌شده بود: "یا نان یا مرگ!" و "یا کار یا مرگ!"

^{۱۶} "کمیسیون کارگری لوکزامبورگ": کمیسیونی بود که از طرف دولت برای رسیدگی به مسائل کارگران به وجود آورده شده بود و در قصر لوکزامبورگ تحت ریاست لوئی بلان تشکیل جلسه می‌داد. این کمیسیون تحت فشار کارگران در ۲۸ فوریه ۱۸۴۸ بجای وزارت کار که مورد مطالبه کارگران بود تأسیس شد و فعالیت این کمیسیون که از نمایندگان کارگران و کارفرمایان تشکیل یافته بود، عملاً محدود به مرتفع ساختن کشمکش‌های مربوط به کار بود و به علت روش سازشکارانه لوئی بلان اکثراً قضا یا به نفع کارفرمایان تمام می‌شد. یک روز بعداً از حوادث ۱۵ مه، دولت کمیسیون لوکزامبورگ را منحل کرد.

^{۱۷} آتلیه‌های ملی یا کارگاه‌های ملی: بلافاصله بعداً از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ به دستور حکومت موقتی به وجود آورده شده بودند تا از طرفی ایده‌های لوئی بلان راجع: سازمان‌دهی کار را در میان کارگران به بحث بکشانند و از طرف دیگر کارگرانی را که در کارگاه‌های ملی تعلیمات نظامی دیده بودند بر ضد پرولتاریای انقلابی مورد استفاده قرار دهند. از آنجاکه این نقشه مفسده جوینانه - که می‌کوشید کارگران را منشعب سازد - با شکست مواجه شد و روحیه انقلابی کارگرانی که در کارگاه‌های ملی کار می‌کردند مرتباً قوی‌تر می‌شد، دولت بورژوازی برای از میان برداشتن کارگاه‌های ملی دست بیک سلسله اقدامات زد (از قبیل تقلیل تعداد کارگرانی که در کارگاه‌های ملی مشغول کار بودند اعزام آن‌ها با ایالات برای خدمات عمومی و غیره). این اقدامات مفسده جوینانه، موجب برانگیختن خشم پرولتاریای پاریس شد و یکی از علل شروع قیام ژوئن پاریس گردید. بعد از سرکوبی قیام ژوئن، حکومت کابیناک طبق فرمانی که در سوم ژوئیه ۱۸۴۸ صادر کرد، کارگاه‌های ملی را منحل ساخت.

به این ترتیب قیام به طور قطع متکی به قسمت های شرقی شهر می باشد که عمدتاً کارگران در آنجا سکونت دارند، ابتدا در محله های سنت ژاک، سنت مارکوس، سنت آنتونی، دو تمپل [du Temple]، سنت مارتین و سنت دنیس و محله اما بل و بعد در بخش دیگری از شهر که در میان این قسمت ها قرار دارد: (کوآرتر سنت آنتوان، دو ماره [du Marais]، سنت مارتین و سنت دنیس).

متعاقب سنگربندی، حمله آغاز گردید. پاسگاه بلوار بون نوئل [Bonne Nouvelle] - که تقریباً در هر انقلابی بدواً مورد حمله قرار می گیرد - در تصرف گارد سیار^{۱۸} بود که به وسیله مردم خلع سلاح شد. اما به زودی گارد بورژواهای قسمت غربی شهر دست به حمله متقابل زد و این پاسگاه را مجدداً اشغال کرد. یک ستون نظامی دیگر ارتفاعات تروتوار [Theatre] را که در برابر دوزیمناز [du Gymnase] قرار دارد و بر قسمت بزرگی از بلوار مسلط می باشد - به تصرف درآورد. مردم سعی کردند که نیروهای مهاجم را خلع سلاح کنند، ولی برای مدت کوتاهی طرفین از توسل به اسلحه خودداری کردند. سرانجام فرمان صادر شد که سنگرهای بلوار بندرگاه سنت دنیس اشغال شوند. گارد ملی که رئیس پلیس در رأس آن قرار داشت دست به یورش زد، ابتدا مذاکراتی صورت گرفت و سپس چند تیر شلیک شد که معلوم نیست از چه ناحیه ای بود و بعد به سرعت تیراندازی عمومیت یافت.

پاسگاه بون نوئل نیز بلافاصله شروع به تیراندازی کرد. یک گروهان از لژیو دوم که - بلوار پواسونیر را اشغال کرده بود - با تفنگ های آماده دست به حمله زد. خلق از همه طرف محاصره شده بود. گارد ملی از مواضع مسلط و تا حدودی مطمئن باران آتش گلوله را بر سر کارگران فرو ریخت. کارگران نیم ساعت از خود دفاع کردند، سرانجام بلوار بون نوئل و سنگرهایی که در بندرگاه سنت مارتین ساخته شده بودند، تسخیر شدند. در اینجا نیز گارد ملی^{۱۹} در حدود ساعت ۱۱، از طرف تمپل سنگرها را تصرف کرد و راه ها ورودی به بلوار را اشغال نمود.

پهلوان هایی که به این سنگرها پورش برده بودند، بورژواهای ناحیه دوم شهر بودند که از قصر سلطنتی سابق^{۲۰} تا تمام محله مون مارتر [Porte Saint Martin] را متصرف شده بودند.

خرده فروشی های ثروتمند خیابان های ویوین [Vivienne]، ریتیلیو [Richelieu] و بلوار ایتالیا و بانکداران بزرگ خیابان های لافایت [Laffitte] و برژر [Bergere] و بازنشستگان عشرت طلبی شوسه دانتن [Chaussee d'Antin]، در این محل زندگی می کردند و روت شیلدوفولد [Rothschild and]

^{۱۸} "گارد سیار": در ۲۵ فوریه ۱۸۴۸ به فرمان حکومت موقتی و به منظور مبارزه با توده های خلق به وجود آمد. این گارد عمدتاً از لومپن پرولتاریا تشکیل یافته بود و در سرکوبی قیام ژوئن پاریس مورد استفاده قرار گرفت.

^{۱۹} "گارد ملی": در ۱۸۴۸ یک سازمان مسلح - نظیر سازمان دفاع ملی آلمان - در فرانسه به وجود آورده شد که منظور از آن حفظ "نظم" بورژوائی بود.

^{۲۰} "قصر سلطنتی": از ۱۶۴۳ محل اقامت لوئی چهاردهم بود و از ۱۹۹۲ به بوربون هایی که از نسب اورلئان بودند، تعلق گرفت و بعداً انقلاب ۱۸۴۸ جزئی از املاک دولتی اعلام شد.

[Fould]، روژمونت دولومبرگ [Rougemont de Lowemberg] و گانرون [Ganneron] در اینجا سکونت داشتند. خلاصه کلام بازار بورس و تورتونی^{۲۱} و هرچه را بسته به آن بود و یا آن سروکار داشت در این مکان قرار داشت.

این پهلوان‌ها که پیش از همه و بیش از همه از جانب جمهوری سرخ تهدید می‌شدند، قبل از همه نیز وارد میدان شده بودند. جالب اینجاست که اولین سنگرهای ۲۳ ژوئن، به‌وسیله شکست‌خوردگان ۲۴ فوریه، اشغال‌شده بود. سه هزار نفر دست به حمله زده و چهار گروهان یک واگن چپ شده را اشغال کردند. از قرار معلوم در این میان، قیام‌کنندگان بار دیگر در بندرگاه سنت دنیس مواضع خود را مستحکم ساخته بودند، زیرا در حدود ظهر ژنرال لاموریسییر [Lamoricière] مجبور شده بود که با ستون‌های ویژه نیرومندی از گارد سیار نیروهای پیاده و سوارمنظم و دو توپ دست به حمله بزنند تا به‌اتفاق لژیون دوم (گارد ملی ناحیه دو) یک سنگر مستحکم را تصرف نماید. یک گروهان از گارد سیار به‌وسیله قیام‌کنندگان مجبور به عقب‌نشینی شده بود.

نبرد در بلوار سنت دنیس، به‌منزله فرمان درگیری در تمام نواحی شرقی پاریس بود. این نبرد خونینی بود که بیش از ۳۰ نفر از قیام‌کنندگان آن ضمن آن کشته یا زخمی شدند. کارگران که به خشم درآمده بودند، سوگند خوردند که شب بعد، از تمام نقاط دست به حمله بزنند و بر سر مرگ و زندگی با "گارد ملی جمهوری"^{۲۲} بجنگند.

همچنین در ساعت ۱۱ در خیابان پلانش - میبرای [Planche-Mibray] (ادامه خیابان سنت مارتین-به‌سوی رود سن) و زدوخوردی درگرفت که یک نفر در آن به قتل رسید.

به همین ترتیب در نواحی خیابان رامیوتو [Rambuteau] و غیره درگیری خونینی اتفاق افتاد که چهار تا پنج کشته بجای گذاشت.

در ساعت یک [بعدازظهر] نبردی در خیابان پارادیس پواسونیر [Paradis-Poissonnière] درگرفت و گارد ملی به شلیک پرداخت. نتیجه آن معلوم نیست در محله پواسونیر، بعد از زدوخوردهای خونین دو درجه‌دار گارد ملی خلع سلاح شدند.

خیابان سنت دنیس در اثر آتش گلوله سوارمنظم تخلیه‌شده بود.

^{۲۱} "تورتونی" [Tortoni]: در ساعاتی که بازار رسمی بورس پاریس تعطیل بود، بورس‌بازی در کافه تورتونی و سایر کافه‌های بلوار ایتالیا (در پاریس) صورت می‌گرفت و با این جهت آنجا را "بورس کوچک" می‌خواندند.

^{۲۲} گارد به‌اصطلاح جمهوری‌خواه در ۱۶ مه ۱۸۴۸ به‌فرمان دولت فرانسه - که به علت رفتار انقلابی کارگران پاریس در ۱۵ مه، هراسناک شده بود- تشکیل گردید. گارد جمهوری‌خواه که تحت فرماندهی افسران ارتجاعی قرار داشت، وظایف پلیس پاریس را به عهده داشت و تحت نظارت رئیس پلیس بود و تعداد افراد آن ۲۶۰۰ نفر می‌شد.

در محله سنت ژاک زدو خورد سختی در ساعات بعدازظهر درگرفت. در خیابان‌های ژاک و لا هارپ و در میدان، موبرت [Maubert] سنگرها مورد حملات، متعددی که دارای نتایج متفاوتی بودند قرار گرفتند و با آتش گلوله کشیده شدند. همچنین در محله مون مارتر [Montmartre] سربازان با توپ‌ها تیراندازی می‌کردند.

در مجموعه قیام‌کنندگان عقب رانده شدند و شهرداری آزاد مانده بود، در حدود ساعت ۲ [بعدازظهر] قیام محدود به محله‌ها و ماره [Marais] شده بود.

علاوه بر این، تعداد کمی از افراد گارد ملی بدون اونیفورم (کارگرانی که برای تهیه اونیفورم پولی نداشتند) مجهز به اسلحه بودند. در مقابل، افرادی در میان آن‌ها وجود داشتند که سلاح‌های لوکس، تفنگ‌های شکاری و غیره را حمل می‌کردند. همچنین افراد گارد ملی سواره (که از قدیم افراد جوان ثروتمندترین خانواده‌ها بودند) پای پیاده در صفوف پیاده‌نظام قرار گرفته بودند. در بلوار پواسونیر، افراد گارد ملی به‌سادگی از طرف مردم خلع سلاح شدند و پا به فرار گذاشتند.

در ساعت ۵ نبرد همچنان ادامه داشت که باران شدیدی یکباره آن را قطع کرد. ولی در برخی نقاط زدو خورد تا ساعات آخر شب جریان داشت. در ساعت ۹، محله سنت آنتوان - مرکز اهالی کارگر شهر - هنوز زیر باران گلوله بود.

تا این زمان هنوز نبرد با شدت کامل یک انقلاب قاطع صورت نگرفته بود. گارد ملی به‌استثنای لژیون دوم - از قرار معلوم بیش از همه در حمله به سنگرها شک و دودلی نشان داده بود. کارگران - که به خشم آمده بودند - بدیهتاً فقط به دفاع از سنگرهای خود پرداختند.

باینگونه طرفین، در شب از یکدیگر جدا شدند و قرار ملاقات برای فردا ماند. اولین روز مبارزه، موفقیتی را نصیب دولت نساخت. قیام‌کنندگان که [در روز] مجبور به عقب‌نشینی شده بودند می‌توانستند در ساعات شب مواضع از دست‌رفته خود را دوباره اشغال کنند و این کار را هم کردند. برعکس دو واقعیت مهم بر ضد دولت تمام می‌شد: او با نیروی توپخانه شلیک کرده بود و موفق نشده بود که قیام را در روز اول سرکوب کند. البته با آتش توپخانه و دراثنای یک‌شب - که شب پیروزی نبوده بلکه صرفاً شب آتش‌بس باشد - قیام به پایان نمی‌رسد و انقلاب آغاز می‌گردد.

انگلس - شماره ۲۶؛ ۲۶ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۱۲-۱۱۵

اخبار پاریس

کلن، ۲۶ ژوئن، اخباری که هم‌اکنون از پاریس می‌رسند، آن‌قدر صفحات ما را اشغال کرده‌اند که مجبوریم مقالات دیگر را کنار بگذاریم.

به این جهت فقط دو جمله را به اطلاع خوانندگان خود می‌رسانیم، لدرو- رولن و لامارتین و وزرای‌شان استعفا داده‌اند، کاویناک دیکتاتور نظامی را از الجزایر به پاریس منتقل کرده‌اند، ماراست [Marrast] دیکتاتور غیر نظامی شده است، پاریس درون غوطه می‌خورد، قیام به بزرگترین انقلابی که تاکنون اتفاق افتاده تکامل‌یافته و مبدل به انقلاب پرولتاریا بر علیه بورژوازی شده است. این‌ها هستند تازه‌ترین اخباری که

ما از پاریس داریم.

برخلاف انقلاب ژوئیه و فوریه، سه روز برای توسعه عظیم این انقلاب ژوئن کافی نیست. البته پیروزی خلق، تردیدناپذیرتر از هر زمان دیگر است. بورژوازی فرانسه جرات کرده است کاری بکند که پادشاهان فرانسه هرگز جرات دست زدن به آن را نداشته‌اند: او سرنوشت خودش را تعیین کرده است. با این پرده دوم از انقلاب فرانسه است که تازه تراژدی اروپایی شروع می‌شود

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۲۷؛ ۲۷ ژوئن ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۱۱۶

۲۳ ژوئن

هنوز هم مقدار زیادی موضوع راجع به نبرد ۲۳ ام برای ذکر وجود دارد. مطالبی که در دسترس ما می‌باشد پایان‌ناپذیرند ولی زمان فقط به ما اجازه می‌دهد که مهم‌ترین و برجسته‌ترین آن‌ها را بازگو کنیم. انقلاب ژوئن صحنه مبارزه شدیدی را که تاکنون در پاریس و دنیا سابقه نداشته است نشان می‌دهد. از میان تمام انقلاباتی که تاکنون صورت گرفته‌اند، روزهای مارس میلان، داغ‌ترین مبارزات را نشان داده است. [در آن روزها] یک جمعیت ۱۷۰ هزارنفری تقریباً بی‌سلاح، یک ارتش ۲۰-۳۰ هزارنفری را شکست داد؛ اما روزهای مارس میلان در مقابل روزهای ژوئن پاریس حکم یک بازی کودکانه را دارند. چیزی که انقلاب ژوئن را از کلیه انقلابات گذشته متمایز می‌سازد، عدم وجود هرگونه خیال‌بافی و شیدا زندگی است.

مردم مثل فوریه بالای سنگرها نایستاده‌اند و سرود "مردن به خاطر وطن" را نمی‌خوانند. کارگران ۲۳ ژوئن برای بقای خود می‌جنگند و سرزمین پدری از نظر آن‌ها هرگونه معنایی را ازدست‌داده است. سرود "مارسیز" [Marseillaise] و تمام خاطرات انقلاب کبیر، محو شده‌اند. خلق و بورژواها لمس می‌کنند که انقلابی که در آن قدم گذاشته‌اند بزرگتر از انقلابات ۱۷۸۹ و ۱۷۹۳ است. انقلاب ژوئن، انقلاب یأس است و در این انقلاب با کینه‌ای ساکت و بی‌سروصدا و با خونسردی تیره یاس پیکار صورت می‌گیرد، کارگران می‌دانند که آن‌ها در نبرد یا زندگی قدم گذاشته‌اند و حتی روحیه شاداب و بذله‌گوی فرانسوی به خاطر جدی بودن وحشتناک این مبارزه، لب فرو بسته است. تاریخ فقط دو بار مبارزات مشابهی را - نظیر آنچه احتمالاً هنوز در این لحظه در پاریس می‌گذرد - نشان می‌دهد: جنگ بردگان در رم و قیام ۱۸۳۴ لیون [Lyons]. شعار قدیمی لیون "زندگی همراه با کار یا مرگ در مبارزه" بار دیگر بعد از ۱۴ سال غفلتاً مطرح شده و بر روی پرچم‌ها نقش بسته است. انقلاب ژوئن، اولین انقلابی است که واقعاً جامعه را به دو اردوی متخاصم تجزیه کرده است که شرق پاریس و غرب پاریس، نماینده آن می‌باشند. وحدت نظر انقلاب فوریه از میان رفته است. آن وحدت نظر شاعرانه‌ای که مملو از قریب‌های خیرمکننده بود، سرشار از دروغ‌های زیبایی بود که لامارتین خائن خوش بیان، سمبل واقعی آن بود. امروز جدی بودن انعطاف‌ناپذیر واقعیت، بر تمام وعده‌و وعیدهای ریاکارانه ۲۵ فوریه خط بطلان می‌کشد. مبارزین فوریه، امروز خود به مبارزه با یکدیگر پرداخته‌اند و چیزی که تاکنون بی‌سابقه بوده، این است که دیگر افراد بی‌تفاوت و بی‌طرفی وجود ندارد، هر مرد قادر به مبارزه واقعاً می‌جنگد، در سنگر یا در مقابل سنگر.

سپاهیانی که در خیابان‌های پارسی با یکدیگر نبرد می‌کنند، به‌اندازه همان سپاهیانی قوی هستند که در جنگ خلق‌ها در لایپزیک^{۲۳} با یکدیگر جنگیدند. تنها همین موضوع اهمیت عظیم انقلاب ژوئن را نشان می‌دهد.

برگردیم به شرح خود مبارزه. طبق اخبار دیروز خود، باید معتقد می‌شدیم که سنگرها تا حدود زیادی بدون نقشه ساخته‌شده بودند. اخبار مشروح امروز، عکس آن را نشان می‌دهند. هرگز تاکنون عملیات دفاعی کارگران با یک چنین خونسردی و با یک چنین نقشه و برنامه منظمی اجرا نشده است.

شهر به دو اردوی نظامی تقسیم‌شده بود، در حاشیه شمال شرقی شهر از مون مارتر [Montmartre down] تا بندرگاه سنت دنیس و از اینجا، از خیابان سنت دنیس به پائین تا جزیره سیت و در طول خیابان سنت راک تا باریر [barrière] خط مرزی بود. قسمتی که در ناحیه شرقی قرار داشت به‌وسیله کارگران اشغال و سنگربندی شده بود و بورژوازی از قسمت غربی حمله می‌کرد و کمک‌های خود را از آنجا دریافت می‌داشت. مردم از ساعات اول بامدادی بدون سروصدا سنگربندی را آغاز کردند و سنگرهای‌شان مرتفع‌تر و مستحکم‌تر از همیشه بودند. در فراز سنگری که در مدخل محله سنت آنتوان ساخته شده بود پرچم سرخ غول پیکری در اهتزاز بود. مواضع دفاعی مستحکمی در بلوار سنت دنیس ساخته‌شده بوده سنگرهای بلوار و کوچه کلری [Cléry] و خانه‌های اطراف که به‌صورت استحکامات کاملی درآورده شده بودند، یک سیستم دفاعی کامل را تشکیل می‌دادند. همان‌طور که دیروز خبر دادیم، اولین نبرد در اینجا آغاز شد. مردم با بی‌اعتنایی کامل به مرگ، دلیرانه می‌جنگیدند. یک گروهان بزرگ گارد ملی دست به یک حمله جناحی به سنگرهای کوچه کلری زد. اکثر مدافعین سنگرها، عقب‌نشینی کردند. فقط هفت مرد و دو زن - دو دختر زیبای پاریزی - در پست‌های خود باقی ماندند. یکی از آن هفت نفر پرچم به دست به بالای سنگر رفت و سایرین شروع به تیراندازی کردند. گارد ملی متقابلاً تیراندازی کرد. مردی که پرچم را در دست داشت، از پا درآمد. یک دختر پاریزی، یک دختر زیبای بلند اندام و خوش‌لباس، با بازوهای برهنه، پرچم را به دست گرفت، بر فراز سنگر رفت و به‌سوی گارد ملی به راه افتاد. تیراندازی ادامه داشت و بورژواهای گارد ملی دختر جوان را - وقتی به نزدیکی سرنیزه‌ها رسیده بود - به قتل رساندند. بلافاصله دختر پاریزی دیگر، پرچم را از زمین برمی‌دارد و سر هم‌رزم خود را بلند می‌کند و وقتی می‌بیند که او شهید شده است، با خشم و غضب پاره‌سنگ‌هایی را به‌سوی گارد ملی پرتاب می‌کند. او نیز در زیر رگبار گلوله بورژواها به شهادت می‌رسد. آتش دائماً شدیدتر می‌شود، از پنجره‌ها، از سنگرها تیراندازی می‌شود و صفوف گارد ملی از

^{۲۳} در جنگی که در روزهای ۱۶ تا ۱۹ اکتبر ۱۸۱۳ در لایپزیک [Leipzig] صورت گرفت، نیروهای نظامی روسیه، پروس، اتریش و سوئد شرکت کردند. این جنگ منجر به پیروزی نیروهای ین کشورها بر ارتش ناپلئون شد.

هم می‌پاشد، سرانجام نیروهای امدادی می‌رسند و سنگرها مورد حمله قرار می‌گیرند. از هفت مدافع سنگرها فقط یک نفر زنده مانده بود که او نیز خلع سلاح و اسیر شد. این‌ها شیران و گرگ‌های بازار بورس لژیون دوم بودند که این عملیات قهرمانانه! را در برابر هفت کارگر و دو دختر پارisi انجام دادند.

بعد از به هم پیوستن دو گروه نظامی و اشغال سنگرها، یک سکوت لحظه‌ای پر بیم و هراس مستولی گشت ولی بهزودی این سکوت درهم‌شکسته شد. گارد ملی دلیر آتش سوزان تفنگ را به‌سوی توده بی‌سلاح و ساکتی که در بخشی از بلوار ایستاده بودند گشود! آن‌ها وحشت‌زده پراکنده شدند ولی سنگرها تسخیر نشدند و تازه بعداً از آنکه کاویناک شخصاً با سربازان پیاده و نیروی سواره نظام خود را به آنجا رساند، پس از یک نبرد طولانی و تازه در حدود ساعت سه [بعدازظهر] بلوار تا بندرگاه سنت مارتین اشغال شد. در محله پواسونیر، سنگرهای متعددی ساخته شدند، مخصوصاً در انتهای خیابان لافایت خانه عده‌ای از قیام‌کنندگان به‌صورت استحکامات درآورده شده بود. یکی از افسران گارد ملی فرماندهی [نظامیان] را به عهده داشت. گردان هفتم پیاده‌نظام، گارد سیار و گارد ملی به‌طرف سنگرها یورش بردند. نبرد نیم ساعت به طول انجامید سرانجام نیروهای نظامی پیروز شدند، اما تازه پس از آنکه صد نفر از آن‌ها کشته و زخمی شده بودند. این درگیری بعد از ساعت ۳ بعدازظهر صورت گرفت. در برابر کاخ دادگستری نیز سنگرهایی ساخته شده بودند و در خیابان کونستانتین [Constantin] و خیابانهای فرعی آن و همچنین بر روی پل سنت میشل [Michel Bridge Saint] مواضع دفاعی گرفته شده و پرچم سرخ در اهتزاز بود. بعداً ز نبردهای طولانی، این سنگرها نیز اشغال شدند.

کاویناک دیکتاتور فرمان داده بود که نیروی توپخانه به‌سوی پل نتردام حرکت کند و از آنجا، خیابانهای پلانچ میبرای [Planche-Mibray] و سیت [Cité] را زیر آتش گرفت و از اینجا به‌راحتی می‌توانست توپخانه را به سراغ سنگرهای خیابان سنت ژاک بفرستد.

خیابان اخیر به‌وسیله سنگرهای متعددی قطع‌شده بود و خانه‌های واقع در آن به‌صورت استحکامات دفاعی درآمده بودند. در اینجا فقط نیروی توپخانه می‌توانست مؤثر باشد و کاویناک نیز لحظه‌ای در به کار بردن آن تأمل نکرد. تمام بعدازظهر توپ‌ها می‌غریبند. گلوله‌ها توپ خیابان را جارو کردند. در ساعت ۷ بعدازظهر فقط یک سنگر وجود داشت که هنوز تسخیر نشده بود. تعداد کشته‌شدگان بسیار زیاد بود. در پونت سنت میشل و در خیابان سنت آندره هنری [Saint-André] نیز توپ‌ها شلیک می‌کردند. همچنین در منتهی‌الیه قسمت شمال شرقی شهر، در خیابان دوما تولاندون [Château Landon] - که یک گروهان نظامی به آنجا راه‌یافته بود- سنگرها به‌وسیله گلوله‌های توپ ویران شدند. در ساعات بعدازظهر، نبرد در محله‌های شمال شرقی داتما حدت و شدت بیشتری می‌یافت.

اهالی حومه‌های مربوطه شهر یمنی لاویته [La Villette]، پانتن [Pantin] و غیره به کمک قیام‌کنندگان شتافتند. سنگرها مرتباً از نو به تعداد بیشتری ساخته می‌شدند.

در سینه یک گردان از گارد جمهوری‌طلبان به‌عنوان آنکه می‌خواهد با قیام‌کنندگان صیغه برادری بخواند، خود را به میان سنگرها رساند و شروع به تیراندازی کرد. مردم، خشمگین به‌سوی این خیانت‌کاران هجوم بردند و یکایک آن‌ها را از پا درآوردند و تنها ۲۰ نفرشان موفق به فرار شدند.

بر شدت جنگ در تمام نقاط افزوده می‌شد. تا وقتی‌که هنوز هوا روشن بود، توپ‌ها شلیک می‌کردند و بعداً تیراندازی محدود به شلیک گلوله‌های تفنگ شد که تا ساعات آخر شب به طول انجامید. در ساعت یازده هنوز صدای شیپور مارش عمومی در تمام پاریس طنین‌انداز بود و در نیمه‌شب هنوز نبرد در جهتی که به‌طرف باستیل منتهی می‌شد، ادامه داشت. میدان باستیل و راه‌های ورودی آن کاملاً در دست قیام‌کنندگان بود. در محله سنت آنتوان، مرکز قدرت [قیام‌کنندگان]، استحکامات دفاعی نیرومندی ساخته‌شده بود - بلوار، از خیابان مون مارتر تا خیابان تمیل، مملو از نیروهای سوارنظام، پیاده‌نظام، گارد ملی و گارد سیار بود. تا ساعت ۱۱ شب بیش از ۱۰۰۰ کشته و زخمی شمارش‌شده بودند.

این اولین روز انقلاب ژوئن بود، روزی که در تاریخ سال‌های انقلابی پاریس، بی‌نظیر بوده است. کارگران پاریس، یکه و تنها در مقابل بورژوازی مسلح، گارد سیار، گارد تازه ارگانیزه شده جمهوری‌طلبان و سربازان اجیر و کلیه بخش‌های نظامی می‌جنگیدند. آن‌ها با تهور بی‌نظیری پیکار کردند همان‌طور که دشمنانمان با بی‌رحمی بی‌نظیری عمل می‌کردند. وقتی می‌بینیم که بورژوازی پاریس چگونه با شور و علاقه برای کشت و کشتاری که کاویناک به راه انداخته است، تقلا می‌کند، باید به گوئیم که صد رحمت به هویزر [Hiiser]، رادتسکی [Radetzky] و ویندیش‌گرایتس [Windischgrätz].

در شب ۲۳ به ۲۴ ژوئن جامعه حقوق بشر^{۲۴} - که در ۱۱ ژوئن دوباره تشکیل یافته بود - تصمیم گرفت که از قیام به نفع پرچم سرخ استفاده کرده و بر این اساس قیام شرکت کند؛ یعنی آنکه مجمعی تشکیل داد و تصمیم به اقدامات مقتضی گرفت و دو کمیته دائمی را تعیین کرد.

انگلس - شماره ۲۸؛ ۲۸ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۱۸

^{۲۴} "جامعه حقوق بشر و شهروندان": یک سازمان خرده‌بورژوا - دموکراتیک بود که به‌وسیله پاریس، هو برو دیگران اداره می‌شد و در دوران حکومت ژوئیه به وجود آمد. این جامعه از ائتلاف تعدادی باشگاه‌های دموکراتیک پاریس و شهرهای دیگر فرانسه تشکیل یافته بود و هدف آن اجرای بیانی‌ای بود که ژاکوبین‌ها در ۱۷۹۳ درباره حقوق بشر شهروندها منتشر ساخته بودند. این سازمان برخلاف بسیاری از سازمان‌های خرده‌بورژوائی از مبارزه مسلحانه با ضدانقلاب خودداری نمی‌کرد چند تن از اعضای این جامعه از رهبران قیام ژوئن بودند.

۲۴ ژوئن

پاریس، تمام شب در اشغال نظامی بود. نیروهای قوی آماده به جنگ در میدان‌ها و خیابان‌ها موضع گرفته بودند. در ساعت ۴ صبح شیپور مارش عمومی [آماده‌باش] به صدا درآمد. یک افسر و چند سرباز گارد ملی به خانه‌ها می‌رفتند و افراد گروهان‌های مربوطه را که داوطلبانه سر خدمت حاضر نشده بودند - بیرون می‌کشیدند.

در همین زمان نیز طنین غرش توپ‌ها بار دیگر در شهر پیچید. در ناحیه پل سنت میشل یعنی نقطه ارتباطی قیام‌کنندگان طرف چپ رودخانه [سن] و سینه شلیک توپ‌ها شدیدتر بود، ژنرال کاویناک که امروز صبح جامه دیکتاتور را بر پیکرش پوشانده بودند، در آتش این التهاب می‌سوخت که توپخانه را در مبارزه بر ضد شورش امتحان کند. در روز قبل فقط به‌طور استثنائی از نیروی توپخانه استفاده‌شده بود و اکثراً با تفنگ تیراندازی می‌شد، ولی امروز نیروی توپخانه نه‌فقط به‌سوی سنگرها بلکه همچنین به خانه‌ها شلیک می‌کند. نه‌فقط با تفنگ تیراندازی می‌شود بلکه با گلوله‌های توپ با خمپاره و با راکت‌های آتش‌زا حمله می‌شود.

در قسمت بالای محله سنت دنیس [Saint Denis]، در بامداد نبرد آغاز گردید. قیام‌کنندگان در نزدیکی ایستگاه شمالی، عمارت در حال ساختمان و سنگرهای متعددی را اشغال کرده بودند. اولین لژیون گارد ملی، حمله را آغاز کرد البته بدون آنکه نفعی از این حمله عایدش شده باشد، تمام مهمات خود را بیهوده مصرف کرد و پنجاه نفر کشته و زخمی داد. ولی به‌محض آنکه عاجز از دفاع از مواضع خود شد، نیروی توپخانه فرارسید (در حدود ساعت صبح ۱۰) و خانه و سنگرها را با خاک یکسان کرد. سربازان بار دیگر ایستگاه شمالی را اشغال کردند. نبرد در این ناحیه (که معبد سنت لازار [Lazare Clos Saint] نامیده می‌شود و روزنامه کلن، آن را به محوطه درباری سنت لازار تبدیل کرده است)، مدت مدیدی به طول انجامید و با شدت زیاد صورت گرفت. خبرنگاریک روزنامه بلژیکی می‌نویسد: "یک کشت و کشتار واقعی جریان دارد." در استحکامات رشه شوار [Rochechouart] و پواسونیر [Poissonnière] سنگرهای محکمی ساخته شدند، مواضع دفاعی خیابان لافایت نیز به همین منوال از نو مرمت گشتند و تازه در ساعات بعدازظهر بود که هدف گلوله‌های توپ قرار گرفتند.

همچنین در خیابان‌های سنت مارتین، رامبوتوود [Rambuteau] و گراند شانتیه [Grand Chantier]، تازه به کمک توپخانه بود که توانستند سنگرها را اشغال کنند.

رستوران کوزینر [Cuisinier] که طرف مقابل پل سنت میشل قرار دارد، به‌وسیله گلوله‌های در توپ ویران شده است.

ولی نبرد اصلی در ساعت سه بعدازظهر در جاده گل‌کاری شده ساحلی صورت گرفت، در آنجا مغازه لباس‌فروشی معروف خانم باغچه‌بان خوشگل، به‌وسیله ۶۰۰ نفر از شورشیان اشغال‌شده و به‌صورت دژ محکمی درآمده بود. نیروی توپخانه و پیاده‌نظام به آنجا حمله‌ور شدند. یک‌گوشه از دیوار فرو ریخت، کاویناک که در اینجا شخصاً فرماندهی عملیات آتش را به عهده گرفته بود، از شورشیان خواست که تسلیم شوند والا همه آن‌ها را نابود خواهد کرد. شورشیان جواب منفی دادند و شلیک توپخانه از نو آغاز گردید و سرانجام راکت‌های آتشبار و خمپاره‌ها پرتاب شدند. عمارت کاملاً ویران می‌شود و هشتاد نفر از قیام‌کنندگان در زیر آوار مدفون می‌شوند.

در محله سنت ژاک، در ناحیه پانتئون [Panthéon] نیز کارگران از هرجهت مواضع دفاعی برپا نموده بودند. [نظامیان] مجبور بودند هر خانه را محاصره کننده همان‌طور که در ساراگوسا [Saragossa] اتفاق افتاده بود.^{۲۰} تلاش‌های کاویناک دیکتاتور، برای تسخیر این خانه‌ها آن‌قدر بی‌ثمر ماند که این سرباز بی‌رحم الجزایری اعلام کرد که اگر مدافعین آن‌ها، خود را تسلیم نکنند، تمام آن خانه‌ها را آتش خواهد زد.

در سیت [Cité] دختران جوان از پشت پنجره‌ها به‌طرف سربازان و نیروی دفاع غیرنظامی شلیک می‌کردند. در اینجا نیز برای نیل به پیروزی متوسل به باران گلوله شدند. بطوری که شایع است، گروهان یازدهم گارد سیار که قصد پیوستن به صفوف شورشیان را داشته است به‌وسیله نیروهای نظامی و گارد ملی، به خاک و خون کشیده شده است.

در حدود ظهر برتری شورش محرز بود. تمام محله‌ها، حومه‌های شهر باتینول [Batignolles]، مون مارتر، لاشاپل [La Chapelle] و لاویت [La Villette]، مختصر کلام، تمام اطراف پاریس از باتینول تا سن و بخش اعظم ساحل چپ رودخانه سن در دست شورشیان بود. در اینجا ۱۳ توپ به تصرف آن‌ها درآمده بود که آن‌ها را مورد استعمال قرار ندادند. در مرکز شهر، به سیت و قسمت‌های پائین خیابان سنت مارتین یورش بردند و به‌طرف انجمن شهر - که عده زیادی از نیروهای نظامی از آن دفاع می‌کردند - پیش رفتند. باستید [Bastide] در انجمن شهر اعلام کرد که احتمالاً در عرض نیم ساعت آینده، عمارت [انجمن شهر] به دست شورشیان خواهد افتاد و در اثر تخدیری که این خبر به وجود آورد، تصمیم گرفته شد که دیکتاتوری و حکومت‌نظامی اعلام گردد؛ و بلافاصله بعد از اتخاذ این تصمیم کاویناک به خشن‌ترین و آخرین وسایلی که هرگز در یک شهر متمدن به کار نرفته بود، متوسل

^{۲۰} مدافعین ساراگوسا [شهری در اسپانیا] به علت مقاومت سرسختانه‌ای که در جنگ آزادی‌بخش مردم اسپانیا بر ضد سلطه ناپلئون از خود نشان دادند، معروف شدند. این شهر دو بار به‌وسیله فرانسویان محاصره‌شده (ژوئن تا اوت ۱۸۰۸ و دسامبر ۱۸۰۸) و تازه در فوریه ۱۸۰۹ بود که مدافعین دلیر این شهر در مقابل نیروهای نابرابر فرانسه تسلیم شدند. در این جنگ تدافعی ۴۰۰۰۰ نفر از پا درآمدند.

شد، وسایلی که حتی رادتسکی در میلان از استفاده کردن از آن‌ها خودداری کرده بود. بار دیگر مردم گذشت کردند. اگر در پاسخ راکت‌های آتش‌زا و گلوله‌های سنگین متوسل به ایجاد حریق می‌شدند، در آخر روز پیروزی نصیب آن‌ها می‌شد. ولی آن‌ها نمی‌خواستند همان وسایلی را به کار ببرند که دشمن به کار برده بود.

مهمات شورشیان عمدتاً عبارت بود از گلوله‌هایی که [قسمتی از آن] از پنبه ساخته شده بود و مقدار زیادی از آن‌ها در محله سنت ژاک و در ماره تهیه می‌شد. در میدان موبرت یک کارگاه گلوله سازی به وجود آورده شد.

دولت دائماً قوای کمکی دریافت می‌کرد. در تمام مدت شب نیروهای نظامی وارد پاریس می‌شدند، واحدهای گارد ملی از پونتواز [Pontoise]، رون [Rouen]، مولان [Meulan]، مانت [Mante]، آمین [Amiens] و هاور [Le Havre] به پاریس آمدند و قوای نظامی از اورلئان [Orléan] و پیاده نظام و واحدهای فنی و مهندسی از آرامی [Arras] و دوه [Douai] رسیدند و از اورلئان یک گردان کمکی آمد. صبح روز ۲۴ ام ۵۰۰ هزار فشنگ و دوازده توپ از ونیسته [Vincennes] به شهر آورده شد، ضمناً کارگران راه‌آهن در ایستگاه شمالی خطوط میان پاریس و سنت دنیس را از جا کنده بودند تا قوای امدادی به کمک [نیروهای دولتی] نرسد.

این نیروهای متحده و این شقاوت بی‌شرمانه موفق شد که بعدازظهر: ۲۴ ام، شورشیان را مجبور به عقب‌نشینی نماید.

این که گارد ملی با چه عصبانیتی می‌جنگید و با چه وضوحی واقف به این نکته بود که در این نبردهای موجودیتش در میان می‌باشد، در این موضوع نشان داده می‌شود که نه تنها کاویناک بلکه خود گارد ملی نیز می‌خواست تمام ناحیه پانتئون را آتش بزند!

سه‌نقطه به‌عنوان پایگاه اصلی نیروهای مهاجم در نظر گرفته شده بود: بندرگاه سنت دنیس که ژنرال لاموریسیر فرماندهی آنجا را به عهده داشت، ساختمان انجمن شهر که ژنرال دوویور [Duvivier] با چهارده گروهان از آن محافظت می‌کرد و میدان سوربون که ژنرال دامسم [Damesme] از آنجا با محله سنت ژاک می‌جنگید.

در حوالی ظهر راه‌های ورودی به میدان موبرت اشغال شدند و خود میدان در محاصره قرار گرفت. در ساعت یک میدان تسخیر شد و در این میان پنجاه نفر از افراد گارد سیار از پا درآمدند! در همین زمان، بعد از شلیک شدید و مداوم نیروی توپخانه میدان پانتئون تسخیر شد و بهتر بگوییم تسلیم شد. هزار و پانصد شورشی که در اینجا موضع گرفته بودند تسلیم شدند، احتمالاً به علت تهدید کاویناک و بورژوازی غضبناک مبنی بر آتش زدن تمام ناحیه.

مقارن همین ایام "مدافعین نظم" مرتباً به پیشروی در بلوارها ادامه می‌دادند و سنگرهای خیابان‌های اطراف را اشغال می‌کردند. در خیابان تمپل کارگران تا گوشه خیابان دولاکوردی [de la Corderie] عقب رانده شدند.

در خیابان بوشرات [Boucherat] و همچنین در آن‌سوی بلوار در محله تمپل، زدو خورد همچنان ادامه داشت در خیابان سنت مارتین هنوز تیراندازهای مختصری می‌شد و در سنت اوستاش [Saint Eustache] یک سنگر همچنان مقاومت می‌کرد.

در حدود ساعت ۷ بعدازظهر دو گروهان از گارد ملی که از آمین آمده بودند به نیروهای ژنرال لاموریسیر پیوستند و او آن‌ها را بلافاصله مأمور محاصره سنگرهای پشت شاتودو [Château d'Eau] کرد. محله سنت دنیس در این زمان ساکت و آرام شده بود و تقریباً تمام ساحل چپ رودخانه سن نیز همین حالت را داشت. قیام‌کنندگان در قسمتی از ماره و محله سنت آنتوان محاصره شده بودند. این دو ناحیه به وسیله بلوار بومارشه [Beaumarchais] و کانال سنت مارتین که در عقب آن قرار دارد از هم جدا می‌باشند و این راه برای نظامیان باز بود.

ژنرال دامسم، فرمانده گارد سیار، بر اثر تیراندازی از سنگر خیابان دولسترآباد [l'Estrapade] از ناحیه ران زخمی شد. زخم مهلکی نیست. همچنین نمایندگان مجلس بیکسیو [Bixio] و دورنه [Domes] آن‌طور که ابتدا گمان می‌رفت زخم‌هایشان خطرناک نبود. زخم ژنرال بدو [Bedeau] نیز سطحی و ساده است.

در ساعت ۹ محلات سنت ژاک و سنت مارسو تقریباً تسخیر شده بودند. نبرد بی‌اندازه شدید بود. اکنون فرماندهی اینجا به عهده ژنرال بریا [Bréa] بود.

ژنرال ل دوویویه [Lamoricière] در عمارت انجمن شهر به موفقیت کمتری نائل آمده بود، مع‌الوصف در اینجا نیز شورشیان عقب رانده شده بودند.

ژنرال لاموریسیر - علیرغم مقاومت شدید - محله‌های پواسونیر، سنت دنیس و سنت مارتین را تا حدود مجاور اشغال کرده بود و فقط در معبد سنت لازار بود که کارگران هنوز ایستادگی می‌کردند و در بیمارستان لوئی فیلیپ موضع‌گیری کرده بودند.

در ساعت ۹/۵ شب، رئیس مجلسی ملی [سنارد] این اخبار را به مجلس گزارش می‌دهد و در این میان چندین بار مجبور می‌شود که حرف خود را عوض کند؛ و اعتراف می‌کند که در محله سنت مارتین تیراندازی هنوز بشدت ادامه دارد.

اوضاع شب ۲۴ ام به‌قرار زیر بود:

شورشیان تقریباً نیمی از قلمروئی را که در صبح روز ۲۳ ام در دست داشتند، حفظ کرده بودند. این قلمرو عبارت بود از قسمت شرقی، پاریس، محله‌های سنت آنتوان، دو تمپل، سنت مارتین و ماره، معبد سنت لازار و چند سنگر که در "باغ گیاهان" قرار داشتند، خطوط اولیه آن‌ها را تشکیل می‌دادند. بقیه نقاط پاریس در دست دولت بود.

آنچه بیش از هر چیز در این نبرد نامطمئن، جلب‌توجه می‌کرد، کینه و خشونت که "مدافعین نظم" در جنگ از خود نشان می‌دادند. آن‌ها که قبلاً برای هر قطره "خون مردم" آن‌قدر نازک دلی می‌کردند و حتی در سوگ کشته‌شدگان گارد محلی در ۲۴ فوریه با آن احساسات رقیق غش‌وضع می‌نمودند، همین بورژواها، حالا کارگران را مثل حیوانات وحشی هدف گلوله قرار می‌دهند. در صفوف گارد ملی، در مجلس ملی سخنی از ترحم و آشتی در میان نیست و از هیچ نوع احساسات رقیق خبری نیست، بلکه یک کینه قهرآمیز و خشونت سرد نسبت به کارگران عصیان زده دیده می‌شود و بورژوازی کاملاً آگاهانه برای نابودی آن‌ها مبارزه می‌کند. بهر حال چه او موقتاً پیروز شود و چه مغلوب گردد، کارگران به نحو وحشتناکی از آن‌ها انتقام خواهند گرفت.

بعداً ز نبردی مثل نبرد سه روزه ژوئن فقط تروریسم امکان‌پذیر خواهد بود، خواه از جانب این دسته، خواه از جانب آن دسته.

ما قسمتی از نامه یک افسر گارد جمهوری‌خواه را که مربوط به حوادث ۲۳ و ۲۴ ژوئن است نقل می‌کنیم:

"این نامه را وقتی برای شما می‌نویسم که صدای شلیک گلوله در فضا طنین انداخته و توپ‌ها در حال غرش می‌باشند. ساعت سه بعدازظهر سه سنگری را که بر فراز پل نتردام ساخته‌شده بود اشغال کردیم و بعداً به خیابان سنت مارتین حرکت کردیم و تمام خط طولی آن‌ها را قطع نمودیم. وقتی به بلوار رسیدیم، دیدیم که خالی و آرام است و مثل این است که ساعت دو بعداً ز نصف شب است. ما سربالایی محله دو تمپل را طی کردیم و قبل از آنکه به سربازخانه به رسیم، مجبور به توقف شدیم. دویست متر آن‌طرف‌تر یک سنگر وحشتناک که به‌وسیله چندین سنگر دیگر محافظت می‌شد و در حدود دو هزار نفر از آن دفاع می‌کردند، در مقابل ما ایستادگی کردند. دو ساعت با آن‌ها مذاکره کردیم ولی بی‌نتیجه. سرانجام در حدود ساعت ۸ نیروی توپخانه فرارسید و شورشیان تیراندازی را شروع کردند. توپ‌ها متقابلاً جواب دادند تا ساعت ۹ پنجره‌ها و آجر عمارات در اثر شلیک گلوله‌های توپ خرد و ویران شدند و حریق وحشتناکی درگرفت. سیل خون جاری‌شده بود در همین زمان رعدوبرق هولناکی نیز درگرفت. تا جایی که چشم کار می‌کند، سنگ‌فرش خیابان‌ها از خون رنگین شده است. سربازان من در زیر باران گلوله شورشیان از پا درمی‌آمدند و همانند شیر از خود دفاع می‌کردند. بیست بار حمله کردیم

و هر بار عقب رانده شدیم. تعداد کشتگان بی‌اندازه زیاد است و تعداد مجروحین از آن‌هم بیشتر است. در ساعت ۹ سبزر را به‌زور سرنیزه تسخیر کردیم، امروز (۲۴ ژوئن) در ساعت سه صبح هنوز سرگرم کارزار هستیم و توپ‌ها به‌طور مداوم شلیک می‌کنند. پانتئون مرکز عملیات است. من در سربازخانه هستم. ما مواظب اسیران هستیم. آن‌ها را مرتب به اینجا می‌آورند و تعداد زیادی زخمی نیز در میان آن‌ها وجود دارد که برخی را بلافاصله با گلوله از پا درمی‌آورند. از ۱۱۲ نفر افراد من فقط ۵۹ نفر باقی‌مانده‌اند."

انگلس - شماره ۲۸؛ ۲۸ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۲۳-۱۲۷

۲۵ ژوئن

شدت، خشونت و کینه جنگ هر روز افزایش می‌یابد. هر قدر شقاوت بورژوازی کمتر موجب رسیدن فوری او به هدفش می‌گردد، هر قدر پاسداران شب و رزمندگان خیمه‌گاه‌ها را خسته‌تر می‌کند و هر قدر به پیروزی نهایی خود نزدیک‌تر می‌شود، تعصب او بر ضد شورشیان بیشتر می‌گردد.

بورژوازی کارگران را نه فقط دشمنان معمولی - که باید شکست داده می‌شدند - تلقی می‌کرد بلکه آن‌ها را دشمنان جامعه که باید نابود می‌شدند، اعلام می‌کرد. آن‌ها ادعای وقیحانه را اشاعه می‌دادند که کارگران که به وسیله خود آن‌ها به‌زور به قیام کشیده شده بودند، فقط خواهان غارت، آتش‌سوزی و قتل می‌باشند و دسته‌ای از دزدان هستند که باید مثل حیوانات جنگلی به ضرب گلوله از پا در آیند. باوجود این کارگران که سه روز قسمت بزرگی از شهر را در دست داشتند، رفتاری بی‌اندازه متین داشتند. اگر آن‌ها از همان وسایلی که بورژوازی و نوکرهای بورژواها که تحت فرمان کاویناک بودند استفاده می‌کردند، پاریس کاملاً ویران می‌شد، ولی آن‌ها پیروز می‌شدند.

تمام جزئیات نشان می‌دهد که بورژواها با چه وحشیگری‌ای جنگ می‌کردند. صرف‌نظر از گلوله‌های تفنگ، خمپاره‌ها و راکت‌های آتش‌زا مسلم شده است که در اکثر سنگرهایی که اشغال می‌کردند کسی را زنده باقی نمی‌گذاشتند. بورژواها هر چه در مقابل‌شان قرار می‌گرفت بدون استثناء از بین می‌بردند. در غروب ۲۴ ام در خیابان اوبزروا تور [l'Observatoire]، ۵۰ شورش‌ی اسیر را بدون هیچ‌گونه بازجویی و محاکمه‌ای تیرباران کردند. یکی از خبرنگاران روزنامه "بلژیک مستقل" می‌نویسد:

"این یک قتل‌عام است" و این خودش یک روزنامه بورژوا است. در تمام سنگرها این اعتقاد وجود داشت که کلیه قیام‌کنندگان بدون استثناء به قتل خواهند رسید. وقتی لاروشه ژاکلین [Larochejaquelein] در مجلس ملی درباره آن صحبت کرد که باید کاری کرد تا این اعتقاد نائل گردد، بورژواها نگذاشتند که حرف را تمام کند و آن‌چنان جاروجنجال به پا کردند که رئیس مجلس مجبور به محافظت از خود شد و جلسه را تعطیل کرد؛ و وقتی خود آقای سنارد [رئیس مجلس] بعداً خواست [در جلسه مجلس] چند کلمه ریاکارانه درباره ملایمت و آشتی ایراد نماید، همان جاروجنجال به راه انداخته شد. بورژواها نمی‌خواستند هیچ‌گونه رعایت و ملاحظه‌ای به نمایند و مصمم بودند که حتی اگر بخشی از دارائی‌شان هم به وسیله بمباران از بین برود، یکبار برای همیشه با دشمنان نظم! با غارتگران، سارقین، آتش افروزان و کمونیست‌ها تسویه حساب کنند.

باوجود این، شهامت قهرمانانه‌ای را که جرایدشان به آنان نسبت می‌دهند، فاقد بودند. از جریان جلسه امروز مجلس ملی معلوم می‌شود که گارد ملی در هنگام بروز قیام، از شدت ترس و وحشت مثل بید به خود می‌لرزیده است و از گزارشات تمام روزنامه‌های رنگارنگ باوجود همه جمله‌پردازی‌های

پرطمطراق آن‌ها - آشکار می‌گردد که گارد ملی، در روز اول [قیام]، بسیار ضعیف به نظر می‌رسید و در روزهای دوم و سوم کاویناک مجبور شده بود که آن‌ها را از بسترهای‌شان بیرون بکشد و توسط یک سرجوخه و چهار سرباز آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند. نفرت تعصب‌آمیز بورژواها نسبت به کارگران شورشی، قادر به آن نبود که جبن طبیعی آن‌ها را از میان ببرد.

برعکس کارگران باشهامت بی‌نظیری می‌جنگیدند. آن‌ها که امکانات‌شان برای جبران تلفات وارده مرتباً کمتر می‌شد و بر اثر نابرابری قوا دائماً در مضیقه قرار داشتند، هرگز ابراز خستگی نکردند و از صبح روز ۲۵ ام مجبور شدند به این نکته پی ببرند که شانس پیروزی به‌طور قطعی بر ضد آن‌ها مسجل می‌شود. توده‌های کثیری از نیروهای نظامی از تمام نقاط رسیده بودند: گارد ملی بانلیوه و قوای نظامی شهرهای دور دست با تعداد کثیری سرباز به پاریس آمده بودند. سربازان پیاده که در جنگ شرکت داشتند در روز بیست و پنجم، چهل هزار نفر بیش از تعداد عادی سربازخانه‌های [پاریس] بودند، بر این عده ۲۰ تا ۲۵۰۰۰ افراد گارد سیار افزوده می‌شد و علاوه بر این‌ها گارد ملی پاریس و سایر نقاط [در زدوخوردها شرکت داشتند]. چندین هزار نفر از افراد گارد جمهوری نیز بر این ارقام اضافه می‌شد. مجموع نیروهای مسلحی که در ۲۵ ام بر ضد شورشیان می‌جنگید بالغ بر ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر می‌شد، تعداد کارگران حد اکثر یک‌چهارم آن‌ها بود و مهمات‌شان به‌مراتب کمتر بود و هیچ‌گونه مرکز فرماندهی و توپخانه به درد خوری نداشتند؛ اما آن‌ها متین و مصممانه در برابر قدرت نابرابر بزرگی می‌جنگیدند. مردم دسته‌دسته به میان شکاف‌هایی که در اثر اصابت گلوله‌های توپ در دیوار سنگرها، به وجود آمده بود می‌شتافتند، بود و بدون جاروجنجال و هیاهو کارگران را در آغوش می‌گرفتند و در همه‌جا قبل از آنکه سنگرهایشان به دست دشمن بافتد تا آخرین نفر می‌جنگیدند. در مون مارتر شورشیان مردم را مخاطب قرار داده و می‌گفتند: ما یا تکه‌تکه خواهیم شد و یا آن‌ها را قطعه‌قطعه خواهیم کرد، ولی تسلیم نخواهیم شد، به درگاه الهی دعا کنید که ما پیروز شویم، زیرا در غیراینصورت مون مارتر را به آتش خواهیم کشید. این تهدید را که هرگز جامه عمل به خود نپوشید - به‌عنوان یک "نقشه نفرت‌انگیز" پیراهن عثمان کردند، در حالیکه خمپاره‌ها و راکت‌های آتش‌زای کاویناک "عملیات مدیرانه نظامی‌ای می‌باشد که هر کس با تحسین و اعجاب درباره آن مداحی می‌کند"!

صبح روز ۲۵ ام شورشیان مواضع زیر را در دست داشتند: معبد سنت لازار، حومه‌های شهری سنت آنتوان، دو تمپل و ماره و منطقه سنت آنتوان.

معبد سنت لازار (محل سابق اقامت راهبه‌ها) یک زمین وسیع است که قسمتی از آن ساخته‌شده است و قسمت دیگری از آن از خانه‌های در حال ساختمان و خیابان‌های طرح‌شده و غیره، پوشیده شده است و ایستگاه شمالی راه‌آهن درست در وسط آن قرار گرفته است. شورشیان در این منطقه که عمارات نامنظم

زیادی در آن ساخته شده است و علاوه بر آن مقدار زیادی مصالح ساختمانی در آن وجود دارد، مواضع دفاع ساخته بودند. بیمارستان لوئی فیلیپ که در دست ساختمان بود، مرکز آن‌ها را تشکیل می‌داد و سنگرهای ربع‌انگیزی در آنجا برپا کرده بودند. به‌طوری‌که ناظرین آن‌ها را تسخیرناپذیر توصیف می‌کردند. پشت آن نیز حصار دور شهر قرار داشت که به‌وسیله آن‌ها اشغال و تجهیز شده بود. استحکامات آن‌ها تا خیابان روشه‌شوار [Rochechouart] و تا مناطق مرزی کشیده می‌شد. از حدود ثغور مون مارتر بشدت دفاع می‌شد. تمام مون مارتر در اشغال آن‌ها بود؛ و چهل تویی که از دو روز پیش آن‌ها را هدف قرار داده بود، هنوز از قدرت آن‌ها نکاسته بود.

باز هم تمام روز با چهل توپ به‌طرف این استحکامات شلیک می‌شد، سرانجام. در ساعت ۶ بعد از ظهر دو سنگر واقع در خیابان روشه‌شوار را اشغال شدند و بعد از آن معبد سنت لازار نیز سقوط کرد. در بلوار دو تمپل گارد سیار در حدود ساعت ۱۰ صبح چندین خانه را - که شورشیان از داخل آن‌ها مهاجمین را هدف گلوله قرار می‌داند - اشغال کرد. حافظین "نظم" تا حدود بلوار فیل دو کالور [Filles du Calvaire] پیشروی کردند. در این فاصله شورشیان مرتباً در محله دو تمپل به‌طرف بالا رانده شده بودند، قسمتی از کانال سنت مارتین تسخیر شده بود و از اینجا و همچنین از بلوار و از خیابان‌های عریض و مستقیم نیروی توپخانه بشدت تیراندازی می‌کرد. نبرد بی‌اندازه شدید بود. کارگران می‌دانستند که در اینجا، آن‌ها را در قلب مواضع‌شان مورد حمله قرار داده‌اند و با چالاکی از خود دفاع می‌کردند و حتی سنگرهایی را که از دست داده بودند دوباره به تصرف درآوردند. ولی بعد از یک نبرد طولانی به علت نابرابری نیروها و سلاح‌ها، از پا درآمدند. یک سنگر بعد از سنگر دیگر سقوط کرد و وقتی شب فرارسید، نه تنها محله دو تمپل، بلکه از طریق بلوار و کانال، راه‌های ورودی به محله سنت آنتوان و بسیاری از سنگرهای این محله اشغال شده بود.

در عمارت انجمن شهر، ژنرال دوویویر [Duvivier] آهسته ولی مرتباً پیشروی می‌کرد و از طریق اسکله از پهلوی به خیابان سنت آنتوان حمله برد و در ضمن جزیره سنت لویز و جزیره سابق لوویر را با گلوله‌های سنگین توپ، هدف قرار داد. در اینجا نیز یک نبرد شدید در گرفت که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست و فقط میدانیم که در حدود ساعت ۴، ناحیه نهم و خیابان‌های اطراف آن تسخیر شدند و سنگرهای خیابان سنت آنتوان یکی بعد از دیگری مورد تهاجم قرار گرفتند و پلی که میان آن‌ها قرار داشت به تصرف درآمد. پلی که مدخل سنت لویز را تشکیل می‌داد. وقتی شب فرارسید، شورشیان در اینجا از طرف عقب رانده شده بودند و تمام راه‌های میدان باستیل به تصرف نیروهای دولتی درآمده بود. به این ترتیب شورشیان در تمام قسمت‌های شهر شکست خورده بودند، البته به استثنای محله سنت آنتوان. این قوی‌ترین موضع آن‌ها بود. راه‌های ورودی فراوان این محله که کانون اصلی همه قیام‌های پاریس

بوده است، با زیرکی و کاردانی ویژه‌ای حراست می‌شدند. سنگرها در خطوط منحنی ساخته شده بودند و یکدیگر را متقابلاً محافظت می‌کردند، علاوه بر این به وسیله گلوله‌هایی که از خانه‌های اطراف شلیک می‌شد، سنگرها تقویت می‌شدند و میدان حمله وحشتناکی را به وجود آورده بودند. یورش به آنجا، تلفات جانی بسیار زیادی به همراه داشت.

بورژواها و نوکرهایشان در برابر این استحکامات موضع گرفته بودند. گارد ملی در این روز کار زیادی انجام نداد و نیروی پیاده‌نظام و گارد سیار بودند که همه عملیات را به عهده داشتند و گارد ملی قسمت‌های ساکت و تسخیر شده شهر را در تصرف داشت.

رفتار گارد جمهوری و گارد سیار از همه بدتر بود. گارد جمهوری که از نو سازمان‌دهی شده و تصفیه شده بود، با خشونت تمام بر ضد کارگران می‌جنگید، کارگرانی که از صدقه‌سر آن‌ها این گروه به عنوان گارد محلی جمهوری ارتزاق می‌کردند.

گارد سیار که عمدتاً از لومپن پرولتاریای پاریس تشکیل یافته بود، در مدت زمان کوتاهی که از موجودیت آن می‌گذشت، به علت دریافت اجرت کلان مبدل به گارد پره توریانی هر قدرت حاضر شده بود [گارد پره توریان: گارد محافظ امپراتور در روم قدیم]. لومپن پرولتاریایی ارگانیزه شده بر علیه پرولتاریای زحمتکش و غیر ارگانیزه وارد میدان شده بود و همان‌طور که انتظار می‌رفت خود را در اختیار بورژوازی قرارداد، درست همان‌طوری که لاتسارونی [lazzaroni]، در ناپل خود را به فردیناند فروخته بود. فقط قسمت‌هایی از گارد سیار که از کارگران واقعی تشکیل یافته بود، به شورشیان پیوست. البته وقتی این گدایان، دریوزگان، ولگردان و سارقین خرده پای گارد سیار را می‌بینیم، متوجه می‌شویم که در پاریس، اقتصاد در چه لجنی فرو رفته است، [همین گارد سیاری که] بورژواها در مارس و آوریل آن را باند سارقین که از هیچ کاری ابا نمی‌کنند و به هیچ وجه قابل تحمل نمی‌باشند، معرفی کردند ولی حالا همین باند سارقین موردستایش و تحسین و تشویق قرار می‌گیرند، پاداش دریافت می‌کنند و بزرگ می‌شوند، زیرا این "قهرمانان نوخاسته!" این "فرزندان پاریس!" شجاعتشان قیاس ناپذیر می‌باشد و با جرات و شهامت بی‌نظیری از سنگرها بالا می‌روند و غیره و غیره، زیرا این مبارزین نابۀ خرد سنگرهای فوریه، امروز به همان نابۀ خردی به‌سوی کارگران زحمتکش شلیک می‌کنند که در گذشته به‌سوی سربازان تیراندازی می‌کردند، زیرا آن‌ها برای نابود کردن برادران خود حق و حساب گرفته و روزانه ۳۰ سو [sous] [واحد پول آن زمان فرانسه] دریافت می‌داشتند. افتخار بر این دریوزگان تطمیع شده، زیرا که آن‌ها در مقابل دریافت ۳۰ سو در روز، انقلابی‌ترین بخش کارگران پاریسی را به قتل می‌رسانند!

شجاعتی که کارگران در جنگ از خود نشان دادند، واقعاً حیرت‌انگیز است. سی تا چهل هزار کارگر که سه روز تمام در مقابل هشتاد هزار نظامی و صد هزار نفر از افراد گارد ملی مقاومت کردند و در برابر گلوله‌های توپ، خمپاره‌ها، راکت‌های آتش‌زا و در مقابل فرماندهی جنگی ژنرال‌های والا تباری که از بکار بردن وسایل الجزایری ابایی ندارند! [منظور ژنرال کاویناک است که برای سرکوبی قیام از الجزایری‌ها به پاریس آورده بودند. ا. س.] - مقاومت کردند. بیشتر آن‌ها [کارگران] له‌لورده و قطعه‌قطعه شدند. در سوگ آن‌ها، مراسم احترامی که در ژوئیه^{۲۶} و فوریه^{۲۷} برگزار شده بود، صورت نگرفت ولی تاریخ، جای بهتری برای آن‌ها در نظر گرفته است، برای این قربانیان اولین نبرد قاطعانه پرولتاریا.

انگلس - شماره ۲۹؛ ۲۹ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۲۸-۱۳۲

^{۲۶} در ۱۰ اوت ۱۷۹۲ رژیم سلطنتی در فرانسه در اثر یک قیام خلقی سقوط کرد. در ۲۹ ژوئیه ۱۸۳۰ مردم پاریس ضمن نبردی که با نیروهای سلطنتی کردند، خاندان سلطنتی بوروبون را سرنگون ساختند.
در ۱۸۲۰ انقلابی در ناپل صورت گرفت که رهبری آن با کاربوناری‌ها بوده این انقلاب در اثر مداخله نیروهای "اتحاد مقدس" سرکوب شد.
^{۲۷} ۲۴ فوریه ۱۸۴۸: روز سقوط سلطنت لوئی فیلیپ در فرانسه.

انقلاب ژوئن

کارگران پاریس در اثر تفوق نیروی دشمن خرد شده‌اند ولی از بین نرفته‌اند. آن‌ها شکست خورده‌اند ولی دشمن آن‌ها نیز مغلوب شده است. پیروزی فعلی که با قهر بی‌رحمانه به‌دست آمده، به‌وسیله از میان بردن کلیه فریبندگی‌ها و مجذوبیت‌های انقلاب فوریه، به‌وسیله انحلال تمام حزب جمهوری‌خواه قدیم، به‌وسیله تجزیه ملت فرانسه به دو ملت - ملت چیزدارها و ملت کارگران - صورت گرفته است. جمهوری سه رنگ [به مناسبت پرچم سه رنگ فرانسه ا. س.] حالا فقط یک رنگ دارد: رنگ شکست‌خورندگان، رنگ خون و جمهوری سرخ.

هیچ‌یک از نمایندگان جمهوری‌خواه - نه از دارو دسته "ناسیونال" و نه از دارو دسته "رفورم" در صف خلق قرار ندارد! جبهه متحده بورژوازی صرفاً با اتکا به خشم و کینه خود و بدون نیاز به هیچ رهبری و وسیله دیگری، بیش از هر یک از خاندان‌های سلطنتی فرانسه مقاومت به خرج داد، خاندان‌های سلطنتی‌ای که باوجود مجهز بودن به تمام دستگاه نظام، نتوانستند در مقابل آن بخش از بورژوازی که با خلق متحد شده بود، مقاومت کنند. برای آنکه آخرین توهمات خلق از بین برده شود و کاملاً با قطع رابطه شده باشد و چاشنی شاعرانه معمولی شورش‌های فرانسوی و شور و هیجان نوجوانان بورژوا از میان برداشته شود، فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی و کلاه سه‌گوشه‌ای‌ها می‌بایستی در صف ستمگران قرار می‌گرفتند و فارغ‌التحصیل‌های دانشکده پزشکی می‌بایستی از کمک به پلبر [plebeian] خودداری می‌کردند [پلبر: این اصطلاح در روم قدیم به کسانی اطلاق می‌شد که از نظر سیاسی، انسان‌های آزادی بودند ولی از حقوق کامل اجتماعی برخوردار نبودند. در این ترجمه کلمه عوام‌الناس بجای آن آورده شده است. ا. س.] علم در خدمت عوام‌الناس نبود، [عوام‌الناس] که به آن خیانت بزرگ و توصیف‌ناپذیر دست یازیده بود و بجای آنکه به خاطر لوئی فیلیپ یا آقای مارات [Marrast] مبارزه کرده باشد، برای بقای موجودیت خود جنگیده بود.

آخرین بقایای رسمی انقلاب فوریه [یعنی] کمیته اجرائیه در مقابل وخامت رویدادها همچون شبی ناپدید شده است و مشعل‌های فروزان لامارتین به‌صورت راکت‌های آتش‌زای کاویناک درآمده‌اند. اخوت، برادری طبقات مخالف یکدیگر - که یکی از آن‌ها طبقه دیگر را مورد استفاده و بهره‌کشی قرار می‌داد - این برادری که در فوریه عنوان شده و با حروف درشت بر پیشانی پاریس نوشته شده بود و بر بالای هر زندان و هر سربازخانه نقش بسته بوده سیمای واقعی، غیر تصنعی و خشک و خشن خود را به‌صورت جنگ داخلی نشان می‌داد، جنگ داخلی به وحشتناک‌ترین شکل آن، جنگ کار بر ضد سرمایه. در غروب ۲۵ ژوئن، این برادری در برابر همه پنجره‌های پاریس شعله‌ور بود، منتها پاریس بورژواها را چراغانی کرده و پاریس پرولتاریا را به خون و آتش و ماتم کشیده بود.

برادری فقط تا وقتی اعتبار داشت که منافع بورژوازی با منافع پرولتاریا در یک خط برقرار بود. حامیان تنگ‌نظر و متحجر میراث‌های انقلابی ۱۷۹۳، [یعنی] سوسیالیست‌های طرفدار نظم و آرامش، برای مردم دست تکی به‌سوی بورژوازی دراز کرده بودند و به آن‌ها اجازه داده‌شده بود تا زمانی که شیرهای پرولتاریا را به خواب نبرده‌اند، به موعظه خوانی بپردازند و به تحمل خفت و خواری تن دردهند، جمهوری‌خواهانی که تمام نظام کهنه بورژوازی منهای سر تاجدار را مطالبه می‌کردند، اپوزیسیون طرفدار خاندان سلطنتی اورلئان که برحسب تصادف بجای تعویض یک هیئت دولت، خواهان سقوط یک خاندان سلطنتی بودند، لژیونیه‌ها که نمی‌خواستند جامه نوکری را به دور بپفکنند بلکه می‌خواستند برش آن را تغییر بدهند این‌ها هم‌پالکی‌هایی بودند که به‌وسیله آن‌ها مردم فوریه خود را ساخته‌وپرداخته بودند. چیزی را که از لحاظ غریزی در وجود لویی فیلیپ نفرت‌انگیز تلقی می‌کردند، خرد لویی فیلیپ نبود بلکه سلطه تاجدارانه یک طبقه بود، سرمایه‌ای بود که بر تخت نشسته بود. البته - بعد از آنکه دشمن دشمنان خود، یعنی دشمن مشترک را از پا درآورد - مثل همیشه باد در غبغب انداخته و ادعا می‌کرد که دشمن خود را از بین برده است.

انقلاب فوریه، انقلاب خوبی بود، انقلاب علانق مشترک بود، زیرا عوامل متناقضی که بر علیه سلطنت در آن متشکل شده بودند، به نحوی تکامل نیافته و مزورانه در جوار یکدیگر غنوده بودند و مبارزه اجتماعی‌ای که زمینه آن را تشکیل می‌داد، فقط یک موجودیت پوشالی بود، موجودیتی بر پایه الفاظ و جملات. انقلاب ژوئن، انقلاب بدی است، انقلابی نفرت‌آور است، زیرا در آن موضوع جان‌شین لفظ شده است و خود جمهوری تاجی را که سر غول را پوشانده بود و محافظت می‌کرد از سر او برداشته و کلاهش را کوبیده است.

نظم! این شعاری بود که گیزو عنوان کرده بود! نظم! این فریادی بود که در گيرودار روسی شدن ورشو از حلقوم سباستیانی گیزو مآب، برمی‌خاست، نظم! این فریادی است که کاویناک سر داده و از گلو مجلس ملی فرانسه و بورژوازی جمهوری‌خواه بیرون می‌آید و در حینی که گلوله‌هایش به شکم پرولتاریا را از هم می‌درد، غریو نظم! را به راه انداخته است.

در هیچ‌یک از انقلابانی که از ۱۷۷۹ تاکنون [در فرانسه] صورت گرفته‌اند، بورژوازی خدشه‌ای به نظم! وارد نیاورده است؛ زیرا آن‌ها [آن انقلابات] حکومت طبقاتی، بردگی کارگران و نظم! بورژوائی را حفظ کرده‌اند - اگرچه شکل سیاسی این حکومت و این بردگی تغییر کرده بود.

ژوئن به این نظم! خدشه وارد آورده بود. وای به حال ژوئن!

تحت حکومت موقتی، معقول چنین بود و حتی از آن‌هم بیشتر چنین ضروری بود که کارگران بلندهمت -همان‌طور که در هزاران پلاکارت رسمی به چاپ رسیده بود- "فقر را تحمل کنند و خود را سه ماه

وقف جمهوری نمایند." از روی سیاست و هم از فرط شیدا زدگی موعظه خوانی می‌شد که انقلاب فوریه قبل از هر چیز به خاطر منافع خود آن‌ها [کارگران] صورت گرفته است و در انقلاب فوریه بیش از هر چیز موضوع بر سر منافع کارگران است.

از زمان افتتاح مجلس ملی حساب دستشان آمده بود و حالا موضوع فقط بر سر این بود که بقول تولا [Trélat] وزیر کابینه: "کار را به شرایط قدیم آن بازگردانند؛" بنابراین کارگران در فوریه به خاطر آن مبارزه کرده بودند که به یک بحران صنعتی کشیده شوند.

وظیفه مجلس ملی عبارت از این است که اثرات فوریه را - لااقل برای کارگران خنثی نماید و آن‌ها را به مناسبات قدیم بازگرداند؛ اما حتی این نیز صورت نگرفت، زیرا قدرت یک مجلس نیز مانند قدرت یک پادشاه فقط به همین اندازه است که به یک بحران صنعتی که خصلت جهانی دارد خطاب کند: تا همین‌جا!

مجلس ملی با شور و هیجان بی‌رحمانه‌ای که برای پایان دادن به شیوه‌های بیان ناگوار فوریه داشت، حتی به اقداماتی هم که بر اساس مناسبات قدیم میسر بودند، دست نزد. کارگران ۱۷ تا ۲۵ ساله پاریس را یا مجبور به آن می‌کند که در ارتش شرکت کنند و یا آنکه آن‌ها را بر روی سنگفرش خیابان‌ها از پا درمی‌آورد و خارجیان را - بدون آنکه مخارج مربوطه را به آن‌ها بپردازد - به سولونی [Sologne] تبعید می‌کند و به بالغین پاریس اطمینان می‌دهد که درازای خدمت در کارگاه‌هایی که به‌وسیله مقامات نظامی سازمان‌دهی شده‌اند، به‌طور موقتی و به‌عنوان صدقه لقمه نانی به آن‌ها خواهد پرداخت، به‌شرط آنکه در هیچ‌یک از تظاهرات خلقی شرکت نکنند، یعنی با این شرط که از جمهوری‌خواهی دست‌بردارند. نه سخنوری‌های احساساتی بعد از فوریه و نه قانون‌گذاری بی‌رحمانه بعد از ۱۵ مه^{۲۸} هیچ‌کدام کافی نبودند. باید تصمیمی عملی و قطعی گرفته می‌شد. شما ای وحشیان آدم‌خوار آیا انقلاب فوریه را به خاطر خودتان انجام دادید یا به خاطر ما؟ بورژوازی سؤال را طوری مطرح کرده است که ژوئن با گلوله و سنگر به آن پاسخ بدهد.

مع‌هذا همان‌طور که نماینده مردم [دوکوکس] در ۲۵ ژوئن گفت، تمام مجلس فلج شده است. وقتی سؤال و جواب سنگفرش خیابان‌های پاریس را غرق در خون کرده است، او [مجلس] در حالت تخیل به سر

^{۲۸} ۱۵ مه ۱۸۴۸: بعد از انقلاب فوریه دولت به کارگران وعده داد که برای بهبود وضع زندگی آن‌ها اقداماتی به عمل آورد. ولی به این وعده نیز وفا نکرد و کارگران پاریس در ۱۵ مه ۱۸۴۸ به مجلس ملی ریختند و یک سلسله اقدامات اجتماعی را مطالبه کردند (از قبیل ایجاد محل کار برای کارگران، مالیات‌های خاص برای ثروتمندان و غیره). بعد از آنکه مجلس ملی از قبول مطالبات کارگران امتناع ورزید، سخنگویان کارگران مجلس را منحل شده اعلام کردند و یک دولت موقتی تشکیل دادند که باربه، بلانکی، آلبر، بلان، پرودون و گایه و دیگران در آن شرکت داشتند بعد از آنکه ای اقدام انقلابی کارگران پاریس با شکست مواجه شده دولت دست به یک سلسله عملیات ارتجاعی زد که منتهی به از بین بردن آتلیه [کارگاه] های ملی شد، علاوه بر این قانونی در مورد ممنوع ساختن اجتماعات به تصویب رسید و تعداد زیادی از کلوپ‌های دموکراتیک تعطیل شدند.

می‌برد، تخدیر شده زیرا او هام عده‌ای در بخار باروت دود شده است و عده دیگری درک نمی‌کنند که چگونه خلق می‌تواند جرات آن را داشته باشد که منافع صرفاً خاص خود را مستقلاً مطرح نماید، پول روسی، پول انگلیسی، عقاب بنا یارتی، گل لیلی [آرم خاندان سلطنتی بوربون] و هر آقابالاسری از این قبیل می‌بایستی در جریان این رویداد ویژه دخالت می‌کرد. البته هر دو بخش مجلس می‌دانند که شکاف وسیعی آن‌ها را از خلق جدا ساخته است. هیچ‌کس جرات آن را ندارد نه به خاطر خلق قد برافرازد. به‌محض آنکه فلج و گنجی مرتفع شد، تکاپوها آغاز می‌گردند و اکثریت، آن خیال‌با فان بیچاره و ریاکارانی را که مشتاق هرج و مرج می‌باشند و هنوز جملات اخوت و برادری را بر زبان می‌رانند، به‌حق هو می‌کنند. اتفاقاً موضوع بر سر خاتمه دادن به این جمله‌پردازی‌ها و توهماتی است که آغوش چندجانبه آن‌ها را پر کرده است. وقتی لاروش ژاکلین [Larochejaquelein] لژیست [legitimist]، مجاهد شیدا، بر ضد ردالتی که فریاد وای بر مغلوبین! را سر داده بود و جوش و خروش به خرج می‌داد، اکثریت مجلس آن‌چنان دچار تشنج شد مثل اینکه عنکبوت زهری آن‌ها را گزیده باشد. [اکثریت مجلس] فریاد می‌زند وای به حال کارگران! تا فاش نشود که هیچ‌کس دیگری جز خود او "مغلوب" نشده است. اکنون، یا او باید نابود شود یا جمهوری؛ و به این جهت با تشنج شیون سر داده است که زنده‌باد جمهوری.

آیا پرتگاه عمیقی که پیش پای ما به وجود آمده است باید دموکرات‌ها را به‌اشتباه بیاندازد و باید ما را وادار به آن کند که بگوییم تشنجات مربوط به شکل حکومتی، بی‌محتوی، توهم آمیز و مساوی صفر می‌باشند.

فقط افراد ضعیف و ترسو می‌توانند چنین سؤالی را مطرح کننده تصادماتی که از خود شرایط جامعه بورژوایی ناشی می‌شوند باید پشت سر گذاشته شوند و نمی‌توان آن‌ها را با فانتزی از سر راه برداشت. بهترین شکل حکومتی [بورژوایی]، شکلی است که آن اختلافات اجتماعی پنهان نشده و از طریق اعمال قهر به‌طور مصنوعی و ظاهری به زنجیر کشیده نشده باشد. بهترین شکل حکومتی شکلی است که در آن [اختلافات طبقاتی] به مبارزه آشکاری انجامیده و به این وسیله منتهی به راه‌حلی گردد.

از ما سؤال خواهند کرد که آیا ما اشک و آه و کلامی برای کسانی که قربانی خشم ملت شده‌اند. نداریم، برای گارد ملی، گارد سیار، گارد جمهوری و پیاده‌نظام؟

دولت مخارج زن‌های بیوه و فرزندان یتیم آن‌ها را خواهد پرداخت و اعلامیه‌هایی در تحسین و تمجید آن‌ها صادر خواهد شد، جنازه‌هایشان طی مراسم باشکوهی به خاک سپرده خواهد شد، جراید رسمی آن‌ها را فناپذیر اعلام خواهند کرد و ارتجاع اروپایی از شرق تا غرب آن‌ها را موردتکریم و ستایش قرار خواهند داد.

اما وقتی عوام‌الناس که از گرسنگی تلف‌شده‌اند مورد دشنام و شماتت جراید قرار می‌گیرند، از طرف پزشکان طرد می‌شوند، به‌وسیله دزدان والا تبار تحقیر می‌گردند بردگان زنجیرشده و آتش‌افروز خوانده می‌شوند. زن‌ها و بچه‌هایشان به بدبختی بی‌حدوحصر تری سوق داده می‌شوند و بهترین بازماندگان آن‌ها به ماوراء دریاها تبعید می‌شوند، آن‌وقت آویختن دسته‌های گل بر گردن این‌ها که در معرض خطر قرار دارند وظیفه اصلی و حق جراید دموکراتیک است.

مارکس - شماره ۲۹؛ ۲۹ ژوئن ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۳۳-۱۳۷

انقلاب ژوئن (جریان قیام در پاریس)

رفته‌رفته این موقعیت حاصل می‌شود که انقلاب ژوئن مورد بررسی قرار گیرد. اخبار تکمیل می‌شوند. واقعیات از شایعات و همچنین دروغ‌پردازی‌ها، تمیز داده می‌شوند و خصلت قیام دائماً واضح‌تر می‌گردد؛ و هر قدر بیشتر کسی بتواند رویدادهای چهارروزه ژوئن را باهم مرتبط سازد، به همان اندازه در مورد ابعاد عظیم قیام، شهادت قهرمانانه و تشکیلاتی که به سرعت به وجود آورده شده بود و یک رأی و یک‌زبان بودن شورشیان، بیشتر دچار شگفتی می‌گردد.

برنامه جنگی کارگران - که از قرار معلوم به وسیله کرروزی [Kersausie] - یکی از دوستان راسپیل [Raspail] و افسر سابق ارتش طرح شده بود، به قرار زیر بود:

شورشیان در چهار ستون شعاعی به طرف شهرداری به حرکت درآمدند.

اولین ستون - که منطقه عملیات آن حومه‌های شهری مون مارتیر، لا شاپل و دو لاوایت بود - از حدود پواسونیر، روزه شوار، سنت دنیس و دو لاوایت به طرف جنوب حرکت کرد و بلوارها را اشغال نمود و از طریق خیابان‌های مونتورگی [Montorgueil]، سنت دنیس و سنت مارتین به شهرداری نزدیک می‌شد.

ستون دوم که منطقه عملیات آن محله‌های دو تمپل و سنت آنتوان بود - که تقریباً به طور کامل سرنشینان آن از کارگران تشکیل یافته بودند و به وسیله کانال سنت مارتین از پشت محافظت می‌شد. این ستون از راه خیابان‌های دو تمپل و سنت آنتوان و از طریق اسکله‌های ساحل شمالی رودخانه سن و همچنین از طریق کلیه خیابان‌های موازی ناحیه‌هایی از شهر که بین آن دو قسمت قرار دارند به سوی همان مرکز [شهرداری] به راه افتاد.

ستون سوم که مأمور محله سنت ما مور محله سنت مارسو بود، از طریق خیابان‌های سنت ویکتور و اسکله‌های ساحل جنوبی سن به طرف جزیره سیتیه حرکت کرد.

ستون چهارم نیز با اتکا به محله سنت ژاک و منطقه دانشکده پزشکی، از طریق خیابان سنت ژاک روانه سیتیه شد و از اینجا دو ستون اخیر متحداً به سوی ساحل راست سن پیشروی کردند و پشت و پهلوی شهرداری را اشغال نمودند.

به این ترتیب برنامه، به حق صرفاً متکی به قسمت‌های کارگر نشین شهر بود که شامل تمام نیمه شرقی پاریس می‌شد که در یک نیم‌دایره قرار دارد و هر قدر شعاع این نیم‌دایره بیشتر می‌شود، بیشتر به شرق نزدیک می‌گردد. قرار بر این بود که ابتدا قسمت شرقی شهر از وجود دشمنان پاک گردد و می‌خواستند بعد از دو سوی سن به طرف غرب و مراکز آن تولرین [Tuileries] قصر سلطنتی سابق و مجلس ملی یورش ببرند. این ستون‌ها، به وسیله تعداد زیادی از نیروهای تندرو که در میان آن‌ها بودند ولی به طور

مستقل عمل می‌کردند حمایت می‌شدند. این نیروهای تندرو سنگرسازی می‌کردند و خیابان‌های کوچک را متصرف می‌شدند و ارتباط‌ها را برقرار می‌ساختند.

[برنامه کار چنین طرح‌شده بود] که در صورت عقب‌نشینی، مراکز عملیات به‌خوبی قابل دفاع باشند و به نحو هنرمندانه‌ای به استحکامات رعب‌انگیزی مبدل گردند. از این جمله بود معبد سنت لازار و محله و میدان سنت آنتوان و محله سنت ژاک.

اگر این [برنامه] اشتباهی هم در برداشت، این بود که از آغاز عملیات، نسبت به نیمه غربی پاریس کاملاً بی‌توجه مانده بود. در آنجا، در دو طرف خیابان اونوره [St.Honoré]، نزدیک سالن‌ها و کاخ ملی، مناطق کاملاً مناسبی برای شورش وجود دارد که دارای خیابان‌های تنگ و پرپیچ‌وخمی می‌باشد و عمدتاً کارگران هستند که در آن سکونت دارند. نکته مهم این بود که یک گروه پنجم از شورشیان اینجا را اشغال می‌کرد تا به این ترتیب هم شهرداری محاصره می‌شد و هم توده عظیمی از سربازان در این نقطه حساس معطل می‌شدند. پیروزی قیام را بسته به آن بود که هر چه زودتر به مرکز پاریس نفوذ کند و شهرداری را به تصرف خود درآورد. ما نمی‌توانیم حدس بزنیم که سازمان‌دهی شورش در این قسمت شهر تا چه اندازه برای کرزوزی نامقدور بوده است؛ اما واقعیت این است که تا کنون هنوز هیچ قیامی نتوانسته است موفقیتی حاصل کند مگر آنکه از آغاز کار به این مراکز پاریس که مشرف به تولرین می‌باشند، مسلط گشته باشد. ما به عنوان نمونه فقط قیامی را که در مراسم به خاک سپردن ژنرال لامارک^{۲۹} روی داد، ذکر می‌کنیم. در آنجا نیز به همین ترتیب پیشروی فقط تا خیابان مونتورگ صورت گرفت و بعداً به عقب رانده شد.

شورشیان طبق نقشه خود پیش رفتند و بلافاصله شروع به آن کردند که به وسیله دو اقدام عمده قلمرو خود - یعنی پاریس کارگران را از پاریس بورژواها - به وسیله سنگرهای بندرگاه سنت دنیس و سیتیه جدا سازند. از اولی رانده شدند ولی دومی را حفظ کردند. روز اول یعنی روز ۲۳ ام صرفاً یک پیش‌درآمد بود. نقشه شورشیان (همان‌طور که نویه راینیشه تسایتونگ از همان آغاز کار کاملاً استنباط کرده بود. نگاه صحیح کنید به ضمیمه شماره ۲۶ روزنامه) مخصوصاً بعد از نخستین زدوخوردهایی که بامداد آن روز خطوط اول جبهه صورت گرفت، کاملاً آشکار بود، بلوار سنت مارتین که خط عملیات

^{۲۹} در ۵ ژوئن ۱۸۳۲ طرفداران جناح چپ حزب جمهوری‌خواه و از جمله اعضای انجمن دوستان خلق، در مراسم تدفین ژنرال لامارک [General Lamarque] دست به تظاهرات مسالمت‌آمیزی زدند. لامارک سخنگوی تعداد خیلی از نمایندگان جمهوری‌خواه در مجلس جدید بود. در اثر تقصیر دولت این تظاهرات مسالمت‌آمیز مبدل به یک زدو خورد خونین شد که بعد از ظهر روز ۶ ژوئن - مخصوصاً در حوالی معبد سابق سنت مری به طول انجامید، در اینجا آخرین جمهوری‌خواهان - که عده از آن‌ها را کارگران تشکیل می‌دادند سنگربندی کرده بودند.

اولین ستون را قطع می‌کرد، میدان نبرد شدیدی شد که تا حدودی به علت موقعیت جغرافیائی، منجر به پیروزی "نظم" گردید.

راه‌های ورود به [جزیره] سیته قطع شدند از سمت راست به‌وسیله نیروهای تندرویی که در خیابان پلانچ میبرای [Planche-Mibray] موضع گرفته بودند و از سمت چپ به‌وسیله ستون سوم و چهارم که ۳ پل جنوبی سیته را اشغال کرده و استحکاماتی در آنجا برپا ساخته بودند. در اینجا نیز یک نبرد بسیار شدید رخ داد. نیروهای "نظم" موفق شدند که پل سنت میشل را تصرف کنند و تا خیابان سنت ژاک پیشروی نمایند؛ و در شامگاه باد در غیغ انداختند که شورش سرکوب‌شده است.

اگر نقشه شورشیان کاملاً آشکار شده بود، در عوض نقشه "نظم" از آن‌هم به‌مراتب بیشتر عیان بود، این نقشه بیش از هر چیز فقط عبارت از آن بود که با تمام وسایل، شورشی را سرکوب کند و این منظور خود را با گلوله‌های توپ و تفنگ به شورشیان اعلام نمود.

البته دولت تصور می‌کرد که با یک دسته آشوبگر خام بی‌تجربه معمولی که بدون برنامه وارد عمل شده است، سروکار دارد و بعد از آنکه در حدود غروب خیابان‌های اصلی را از چنگ شورشیان بیرون آورد، اعلام کرد که شورش شکست‌خورده است و به این جهت مناطق تسخیر شده را با بی‌احتیاطی زیادی به‌وسیله سربازان پاسداری کرد.

شورشیان توانستند به‌خوبی از این بی‌احتیاطی استفاده کنند تا بعد از زدوخوردهایی که در روز ۲۳ ام در خطوط اول جبهه صورت گرفته بود، نبرد بزرگی را آغاز نمایند. اصولاً شگفت‌انگیز است که کارگران با چه سرعتی خود را با برنامه کار تطبیق دادند و با چه نظم و ترتیبی این برنامه را به کمک یکدیگر به مرحله اجرا گذاشتند و با چه مهارتی توانستند از قلمرویی به آن پیچیدگی استفاده نمایند. اگر کارگران تا حدودی از نظر نظامی در کارگاه‌های ملی ارگانیزه نشده بودند و به جوخه‌هایی تقسیم نگشته بودند، در این صورت موضوع کاملاً غیرقابل توضیح بود. ولی حالا فقط احتیاج به آن داشتند که تشکیلات صنعتی خود را به فعالیت‌های جنگی منتقل سازند تا بتوانند بی‌درنگ یک ارتش کاملاً سازمان‌دهی شده را تشکیل بدهند.

صبح روز ۲۴ ام [کارگران] نه‌تنها قلمرو از دست رفته را بار دیگر به تصرف درآوردند بلکه بر آن نیز افزودند. بدیهی است که جبهه بلوارها تا بلوار دو تمپل، در اشغال نیروهای نظامی باقی ماند و به‌این‌ترتیب ارتباط ستون اول با مرکز شهر قطع شده بود ولی در عوض ستون دوم از بخش سنت آنتوان به پیشروی پرداخت تا جایی که شهرداری را تقریباً محاصره کرده بود و ستاد خود را در کلیسای سنت ژرو [church of St. Gervais] - که سیصد قدم از شهرداری فاصله داشت - برپا ساخت. این ستون دیر مذهبی سنت مری و خیابان‌های اطراف آن را تسخیر کرد و از حدود شهرداری نیز به‌مراتب پا

فراتر نهاد و در ارتباط با ستون‌های سितه رابطه شهرداری را با خارج تقريباً به‌طور کامل قطع کرد، بطوری که فقط یک راه برای رسیدن به شهرداری وجود داشت و آن اسکله ساحل راست سن بود. در قسمت جنوبی شهر، محله سنت ژاک بار دیگر کاملاً اشغال‌شده بود و ارتباطات با سینه دوباره برقرار شدند، سینه تقویت شد و راه گذار به ساحل را ست سن وسیع‌تر گردید. حالا دیگر به‌هیچ‌وجه نباید وقت به هدر می‌رفت و چنانچه اقدامات قاطعی صورت نمی‌گرفتند شهرداری - مرکز انقلابی پاریس به مخاطره می‌افتاد و مجبور به سقوط بود.

مجلس ملی که وحشت‌زده شده بود کاویناک را به‌عنوان دیکتاتور منصوب نمود. این فرد که در زمان اقامتش در الجزیره عادت به اقدامات "جسورانه" ای داشت، می‌دانست چه باید بکند. بلافاصله ده گردان از طریق اسکله دولکول [Quai de l'École] به‌طرف شهرداری حرکت کردند و ارتباطات شورشیان را در فاصله [جزیره] سینه و ساحل راست سن قطع کرده و شهرداری را محافظت نمودند و حتی امکان حمله به سنگرهای که شهرداری را محاصره کرده بودند، فراهم آوردند. خیابان بلانش میبیرای و ادامه آن یعنی خیابان سنت مارتین اشغال شد و به‌طور مداوم به‌وسیله نیروی سوارنظام از وجود شورشیان تصفیه می‌گردید. پل نتردام که در طرف مقابل قرار داشت و به سینه منتهی می‌شد، به‌وسیله آتش شدید توپخانه تخلیه‌شده بود و اکنون کاویناک مستقیماً به‌طرف [جزیره] سینه حمله‌ور شده بود تا در آنجا دست با اقدامات "جسورانه" ای بزند. موضع اصلی شورشیان [یعنی پوشاک فروشی معروف] خانم باغبان زیبا ابتدا به‌وسیله گلوله‌های توپ ویران شد و سپس به‌وسیله راکت‌های آتش‌زا به حریق کشانده شد - خیابان دولاسیته [de la Cité] نیز به همین ترتیب به‌وسیله کلوله های توپ تسخیر شد و طی حملاتی سه پلی که در قسمت چپ شهر قرار داشتند، به دست نظامیان افتاد و شورشیان به‌طور قطعی به‌طرف ساحل چپ سن عقب رانده شدند. در این فاصله ۱۴ گردانی که در میدان گرو [Grève] و اسکله‌ها مستقر بودند، شهرداری را که در محاصره قرار گرفته بود، آزاد کردند و کلیسای سنت گرو که ستاد عملیات شورشیان را تشکیل می‌داد از دست رفت.

خیابان سنت ژاک نه‌تنها از طریق سینه هدف آتش توپخانه قرار گرفت بلکه از ساحل چپ سن نیز مورد یک حمله جانبی واقع شد. ژنرال دامسم در طول لوکزامبورگ به‌طرف سوربون پیشرفت و منطقه لاتین را اشغال کرد و ستون‌های خود را روانه پانتئون ساخت. میدان پانتئون به‌صورت یک دژ دفاعی خوفناک درآمده بود. خیابان سنت ژاک از مدتی قبل تصرف‌شده بود ولی "نظم" هنوز با استحکامات

تعرض ناپذیر آن سروکار داشت. حملاتی که با نیروی توپخانه و سرنیزه صورت گرفت بی‌نتیجه ماند و سرانجام خستگی و کمبود مهمات و تهدید بورژواها مبنی بر آتش زدن آن ناحیه، ۱۵۰۰ کارگری را که از همه طرف محاصره شده بودند، مجبور به تسلیم کرد. همزمان با آن میدان موبر [Maubert] بعد از یک نبرد دلیرانه و طولانی به دست "نظم" افتاد و شورشیان از مستحکم‌ترین دژهای تدافعی خود رانده شدند و مجبور گشتند که تمام ساحل چپ سن را تخلیه کنند.

در این فاصله از مواضع نیروهای نظامی و گارد ملی در بلوارهای ساحل راست سن استفاده شده بود تا از دو طرف به شورشیان حمله شود. [ژنرال] لامورسیر فرمانده این قسمت، دستور داده بود که خیابان‌های محله سنت دنیس و سنت مارتین، بلوار دو تمپل و نیمی از خیابان تمپل به وسیله آتش شدید توپخانه و حملات سریع نیروهای نظامی تصفیه شود و به خود می‌بالید که تا شامگاه به پیروزی‌های درخشانی نائل آمده بود: او صفوف ستون اول را در معبد ست لازار درهم شکسته، نیمی از آن را به محاصره درآورده و نیم دیگر را عقب رانده بود و در اثر پیشروی در بلوارها، شکافی در صفوف ستون اول [شورشیان] به وجود آورده بود.

کاویناک چگونه به این فتوحات نائل آمد؟

اولاً: به وسیله تعداد بیشتر قشونی که او بر علیه شورشیان بسیج کرده بود. در ۲۴ ژوئن نه تنها ۲۰ هزار نفر افراد پایگاه پاریس - بلکه ۲۰ تا ۲۵ هزار افراد گارد سیار و ۶۰ تا ۸۰ هزار افراد آماده خدمت گارد ملی نیز در اختیار او قرار داشتند. علاوه بر این افراد گارد ملی نقاط اطراف پاریس و برخی شهرهای دوردست (که بین ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر بودند) و همچنین ۲۰ تا ۳۰ هزار افراد نظامی که به سرعت از سربازخانه‌های اطراف به پاریس آورده شده بودند، تحت فرمان او قرار داشتند. او صبح روز ۲۴ ام بیش از ۱۰۰ هزار نفر در اختیار داشت که تا غروب همان روز در حدود ۵۰ هزار نفر دیگر بر آن افزوده شد؛ و تعداد شورشیان حداکثر ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر بود!

ثانیاً: به وسیله وسایل بی‌رحمانه‌ای که او به کار می‌برد. تاکنون فقط یکبار در خیابان‌های پاریس با توپ شلیک شده بود، آن هم در "ماه شراب" ۱۷۹۵ [ماه شراب یکی از نام‌هایی بود که بعد از انقلاب کبیر فرانسه در این کشور معمول شده بود و مشمول ۲۲ سپتامبر تا ۲۱ اکتبر می‌شد. این ماه‌های دوازده‌گانه که برومر نیز یکی از آنها بود و به همین مناسبت نیز کتاب مارکس، ۱۸ برومر نامیده شده است، بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ جانشین ماه‌های معمولی مسیحی شده بود. ا.س.] در آن ایام ناپلئون شورشیان را که در خیابان سنت هونور مستقر شده بودند با گلوله‌های توپ تار و مار کرد.^{۳۰} ولی هرگز بر ضد

^{۳۰} در ۱۲ و ۱۳ ونده میر (۴ و ۵ اکتبر) ۱۷۹۵، ناپلئون قیامی را که به وسیله سلطنت‌طلبان در پاریس صورت گرفته بود سرکوب ساخت.

سنگرها و خانه‌ها از آتش توپخانه و خمپاره و راکت‌های آتش‌زا استفاده‌نشده بود. مردم برای چنین چیزی آماده نبود و در مقابل آن بی‌دفاع مانده بودند و تنها وسیله‌ای که در اختیار داشتند ایجاد حریق بود که این هم با احساس رقیق آن‌ها سازگار نبود. مردم تاکنون با این نوع شیوه جنگ الجزیره‌ای که در وسط پاریس به مورد اجرا گذاشته‌شده بود، آشنایی نداشتند و با این جهت عقب‌نشینی کردند و همین عقب‌نشینی اولیه موجب شکست آن‌ها شد.

فقط روز ۲۵ ژوئن کاویناک با قوای بازهم بیشتری دست به حمله زد. شورشیان محدود به یک ناحیه شده بودند که شامل محله‌های سنت آنتوان و دوتمپل می‌شد، علاوه بر این، دو موضع پیش جبهه را نیز هنوز در دست داشتند که یکی از آن‌ها معبد سنت لازار و دیگری بخشی از ناحیه سنت آنتوان بود که تاپل دامیت ادامه داشت.

کاویناک که بار دیگر ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر نیروی کمکی دریافت داشته بود، به کمک نیروی مهم توپخانه ابتدا به مواضع پیش جبهه شورشیان - که در محاصره قرار گرفته بودند مخصوصاً معبد سنت لازار یورش برد. در اینجا موضع دفاعی شورشیان مثل یک قلعه نظامی بود. بعد از دوازده ساعت شلیک توپخانه و پرتاب خمپاره، سرانجام لاموریسیر، موفق شد که شورشیان را تار و مار کند و معبد سنت لازار را تصرف نماید. البته او زمانی به این موفقیت نائل آمد که حمله جناحی از خیابان‌های روشه شوار و پواسونیر برای او امکان‌پذیر شده بود و بعد از آن بود که سنگرهای روز اول را با چهل توپ و سنگرهای روز دوم را با توپ‌های بازهم بیشتری ویران ساخته بود.

یک ستون دیگر از نیروهای او [لاموریسیر] که از طریق محله سنت مارتین به محله دوتمپل حمله‌ور شده بود، نتوانست موفقیتی کسب کند؛ و ستون دیگری هم که از بلوار به‌سوی باستیل روانه شده بود، نتوانست به پیشروی خود ادامه بدهد، زیرا در این قسمت سنگرهای خوفناکی ساخته‌شده بود و تازه بعد از یک مقاومت به کمک آتش شدید توپخانه بود که این سنگرها از میان برده شدند. خانه‌های مسکونی این قسمت به طرز وحشت‌انگیزی ویران شدند.

ستون تحت فرماندهی [ژنرال] دوویویر که از محل شهرداری دست به حمله زده بود، شورشیان را زیر آتش مداوم توپخانه مجبور به عقب‌نشینی کرده بود. کلیسای سنت گروه اشغال‌شده و خیابان سنت آنتوان تا فاصله زیادی از شهرداری، تصفیه‌شده بود و ستون‌های زیادی که از اسکله و خیابان‌های موازی آن شروع به پیشروی کرده بودند، پل دامیت [Damiette Bridge] را تصرف نمودند و رابطه میان شورشیان منطقه سنت آنتوان و جزیره‌های سنت لویی و سیت را قطع کردند. ناحیه سنت آنتوان مورد یک حمله جانبی قرار گرفته بود و برای شورشیان فقط یک راه برای عقب‌نشینی به محله‌هایی که هنوز در دستشان بود، وجود داشت. در این محله‌ها نیز زد و خورد شدیدی میان آن‌ها و ستون‌هایی که

از طریق اسکله به مصب کانال سنت مارتین و از آنجا در طول کانال به‌سوی بلوار بوردن پیشروی می‌کردند، درگرفته بود. عده کمی از شورشیان که مجزا شده بودند به قتل رسیدند و فقط عده خیلی به اسارت درآمدند.

به‌وسیله این عملیات نظامی، منطقه سنت آنتوان و میدان باستیل تسخیر شدند. در حوالی شامگاه نیروهای تحت فرماندهی [ژنرال] لاموریسیر، موفق شدند که بلوار بومارشه را کاملاً تصرف کنند و در میدان باستیل به نیروهای تحت فرماندهی [ژنرال] دوویویر ملحق شوند.

اشغال پل دامیت به دوویویر اجازه داده بود که شورشیان را از جزیره سنت لوئی و جزیره سابق لوویه بیرون به راند. او این اقدام را با یک بربریت الجزیره‌ای شایان توجهی انجام داد. در کمتر ناحیه‌ای از شهر آتش توپخانه با این خشونت به کار برده شده بود که او در سنت لوئی انجام داد. ولی این چه اهمیتی داشت؟ شورشیان تار و مار شده و یا قتل‌عام گشته بودند و "نظم" بر روی ویرانه‌های به خون آغشته پای‌کوبی می‌کرد!

در ساحل چپ سن یکی از استحکامات دفاعی شورشیان وجود داشت که هنوز تسخیر نشده بود. روی پل اوسترلینز [Austerlitz] که در طرف شرق کانال سنت مارتین قرار داشت و محله سنت آنتوان را به ساحل چپ سن متصل می‌کرد، مواضع دفاعی محکمی بنا شده بود و در ساحل چپ سن که به میدان والوبرت منتهی می‌شود یک موضع ارتباطی مستحکم ساخته شده بود. پس از سقوط پانتئون و میدان موبر، این موضع ارتباطی تنها استحکامات شورشیان در ساحل چپ سن بود که بعد از مقاومت سرسختانه‌ای از دست رفت.

به این ترتیب در روز بعد یعنی روز ۲۶ ژوئن، برای شورشیان فقط یک موضع باقی‌مانده بود که آن‌ها عبارت از محله سنت آنتوان و بخشی از محله دوتمپل بود. هیچ‌یک از این دو خیابان برای جنگ‌های خیابانی چندان مناسب نمی‌باشند و دارای خیابان‌های کاملاً مستقیم و نسبتاً وسیعی می‌باشند که میدان عمل بسیار خوبی برای نیروی زرهی به وجود می‌آورد. این قسمت از سمت مغرب به نحو بسیار شایسته‌ای حراست می‌شود ولی برعکس از ناحیه شمال کاملاً باز است و از اینجا پنج تا شش خیابان کاملاً مستقیم و وسیع به درون محله سنت آنتوان کشیده می‌شوند.

استحکامات اصلی در میدان باستیل و در مهم‌ترین خیابان‌های سراسر ناحیه و در خیابان‌های محله سنت آنتوان مستقر شده بودند و در این محل سنگ‌رهایی که استحکام قابل‌توجهی داشتند، ساخته شده بودند که برخی از آن‌ها به‌وسیله بالکن‌هایی به یکدیگر مربوط بودند و برخی دیگر به‌وسیله تخته‌سنگ‌های بزرگ محافظت می‌شدند و زاویه‌ای به‌طرف داخل داشتند تا از طرفی اثر گلوله‌های توپ را ضعیف‌تر کرد و از طرف دیگر یک جبهه وسیع‌تر و روزنه‌های بیشتری برای تیراندازی به وجود آورده، شده باشد.

دیوارهای میان خانه‌ها را خراب کرده بودند تا ارتباط بین خانه‌ها بهتر و سهل‌تر صورت گیرد و به این ترتیب شورشیان ساده‌تر می‌توانستند برحسب ضرورت یا در سنگرها به دفاع بپردازند و یا نیروهای نظامی را به زیر آتش گلوله بکشند، پل‌ها و اسکله‌های اطراف کانال و همچنین خیابان‌های موازی کانال نیز به همین منوال دارای استحکامات خوبی بودند، مختصر کلام: دو محله‌ای که هنوز در دست شورشیان بود کاملاً به یک قلعه نظامی شباهت داشت که مهاجمین مجبور بودند برای هر وجب خاک آن قربانی‌هایی بدهند.

صبح روز ۲۶ ژوئن، قرار بود که نبرد از نو آغاز گردد. البته کاویناک علاقه چندانی به آن نداشت که نیروهای خود را روانه این سنگرهای پریپیچ‌وخم نماید و تهدید کرد که آن قسمت را به توپ خواهد بست. موزر و تفنگ‌های خمیده کار گذاشته شدند و مذاکره آغاز گردید. در همین ضمن کاویناک دستور داد که خانه‌های اطراف را اشغال کنند ولی به علت کوتاه بودن زمان و به علت کانالی که از خطوط حمله حراست می‌کرد، طبقاً این دستور به‌صورت بسیار محدودی اجرا گردید. از این گذشته از درون خانه‌هایی که قبلاً اشغال شده بودند سوراخ‌هایی در دیوارهای حفاصل خانه‌ها تعبیه شد تا بتوان با خانه‌های مجاور تماس برقرار کرد.

مذاکرات بی‌نتیجه ماندند و نبرد دوباره آغاز گردید. کاویناک دستور داد که ژنرال پروت [Perrot] از محله دوتمپل و ژنرال لاموریسیر از میدان باستیل حمله‌کنند. از هر دو سو شدت به‌طرف سنگرها با توپخانه شلیک می‌شد. پروت به‌سرعت پیشروی کرد و بقیه محله دوتمپل را نیز اشغال نمود و در چند نقطه حتی تا محله سنت آنتوان نیز پیش رفت. لاموریسیر پیشرفتش کند تر بود و باوجودآنکه اولین خانه‌های این قسمت از شهر در اثر پرتاب خمپاره‌ها دچار حریق شده بودند ولی سنگرها سرسختانه در مقابل آتش توپخانه او مقاومت می‌کردند. او بار دیگر مذاکره [با شورشیان] را آغاز کرد و ساعت به دست منتظر لحظه‌ای نشسته بود که در آن، این پرجمعیت‌ترین منطقه پاریس را با خاک یکسان کند و بدین گونه بود که سرانجام بخشی از شورشیان تسلیم شدند. درحالی‌که بخش دیگری که مورد یک حمله جانبی قرار گرفته بود، بعد از یک زدوخورد کوتاه از شهر عقب‌نشینی کرد.

این بود پایان مبارزات خیابانی ژوئن. در خارج از شهر هنوز تیراندازی‌های منفردی صورت می‌گرفتند که فاقد اهمیت بودند. شورشیان فراری در نقاط اطراف پراکنده شدند و به‌وسیله نیروی سواره‌نظام اسیر گشتند.

ما این گزارش صرفاً نظامی را از جریان مبارزه برای خوانندگان خود تهیه کرده‌ایم تا آن‌ها بدانند که کارگران پاریس با چه شهامت قهرمانانه، با چه وحدت نظر، با چه دیسیپلین و با چه مهارت نظامی، جنگیده‌اند. آن‌ها با نیروی ۴۰ هزارنفری‌شان، چهار روز تمام در مقابل نیرویی که چهار برابر آن‌ها

بود جنگیدند و پیروزی آن‌ها به یک‌تار مو بسته بود و این‌تار مو، رسیدن آن‌ها به مرکز پاریس و اشغال شهرداری بود، آن‌وقت یک دولت موقتی تشکیل می‌دادند و نیروهای‌شان مضاعف می‌شد، چه به‌وسیله نیروهای کمکی سایر نقاط شهر و چه به‌وسیله گارد جمهوری که در آن زمان فقط احتیاج به یک تکان داشت تا به نیروهای مردم به پیوندد.

روزنامه‌های آلمانی ادعا می‌کنند که این نبرد قطعی و تعیین‌کننده‌ای بود که میان جمهوری سرخ و جمهوری سه‌رنگ صورت گرفت و میان کارگران و بورژواها اتفاق افتاد. ما اطمینان راسخ داریم که این نبرد چیز دیگری جز تجزیه و انشعاب خود پیروز شدگان را در بر ندارد. از این گذشته جریان تمام قضایا نشان می‌دهد که حتی اگر ما موضوع را صرفاً از نقطه‌نظر نظامی هم مورد دقت قرار دهیم، کارگران می‌توانند در مدت کوتاهی به پیروزی برسند. اگر ۴۰ هزار کارگر پاریسی توانستند در مقابل ارتشی که چهار برابر آن‌ها بود، دست با این اقدام عظیم به زنند، پس تمام توده‌های کارگری پاریس اگر یک رأی و هم آهنگ باشند، چه‌کارهایی می‌توانند انجام بدهند!

کرروزی دستگیر گشته و احتمالاً در این لحظه تیرباران شده است. بورژواها می‌توانند به ضرب گلوله جان او را به گیرند ولی نمی‌توانند این افتخار را که او اولین جنگ‌های خیابانی را سازمان‌دهی کرد، از وی به گیرند. آن‌ها می‌توانند او را تیرباران کنند ولی هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که به تواند مانع آن به شود که کشف او در مورد جنگ‌های خیابانی، مورد استفاده قرار گیرد. آن‌ها می‌توانند او را تیرباران کنند ولی نمی‌توانند مانع آن به شوند که نام او به‌عنوان اولین سردار جنگ‌های خیابانی در تاریخ ورد زبان‌ها گردد.

انگلس - شماره ۳۱ و ۳۲؛ ۱ و ۲ ژوئیه ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۱۴۵-۱۵۳

سیاست خارجی آلمان و رویدادهای اخیر پراگ

کلن، ۱۱ ژوئیه. علیرغم جاروجنجال و طبل و نقاره وطن‌پرستانه‌ای که تقریباً تمام مطبوعات آلمان به راه انداخته‌اند، "نویه راینیشه تایتونگ" از آغاز کار، در رابطه با پوژن [Posen] به نفع لهستان، در مورد ایتالیا به نفع ایتالیایی‌ها و بر سر قضیه بوهم [Bohemia] به نفع چک‌ها، موضع‌گیری کرده است. ما از همان لحظات اول دست این سیاست ماکیاولیستی را خوانده بودیم، سیاستی که در داخل آلمان از پایه و بنیان متزلزل شده است و می‌خواهد با برانگیختن کینه قبیله‌ای تنگ‌نظرانه‌ای که با خصلت جهان‌گرایانه آلمانی در تضاد است - انرژی انقلابی را فلج کند، توجه عمومی را از خود منحرف سازد و لایه سوزان انقلابی را در فاضلاب مدفون نمایند. این سیاست، جنگ قبیله‌ای پر جاروجنجال به راه انداخته و از بربریت بی‌نام‌ونشان، میلیتاریستی ساخته است که نظیر آن در جنگ‌های سی‌ساله وجود نداشته است.

در این لحظه که آلمانی‌ها به خاطر آزادی داخلی خود با حکومت‌هایشان دست‌وپنجه نرم می‌کنند، به‌فرمان همین حکومت‌ها در لشکرکشی تهاجمی بر ضد آزادی لهستان، بوهم و ایتالیا شرکت می‌کند! عجب ترکیب شگفتی است! عجب جمع اضداد تاریخی است! آلمان که در غلیان انقلابی بسر می‌برد، با توسل به جنگی که برای احیای سلطنت صورت می‌گیرد و لشکرکشی‌ای که به خاطر استقرار قدرت دیرینه‌ای - که بر ضد آن انقلاب کرده است - برای خود دریچه اطمینانی می‌گشاید. فقط جنگ بر ضد روسیه است که برای آلمان یک جنگ انقلابی می‌باشد، جنگی که گناهان گذشته در آن شسته می‌شود، جنگی که در آن خاطرات زنده می‌شوند، جنگی که در آن می‌توان بر مستبدین خودی، غلبه کرد، جنگی که در آن زنجیرهای بلند و سنگین بردگی خلق پاره می‌شوند، جنگی که در آن به قیمت قربانی کردن فرزندان خود، برای تمدن تبلیغ می‌کند و با آزاد ساختن دیگران در خارج، خود را در داخل آزاد می‌سازد. هر قدر افکار عمومی، حوادث اخیر را با خط‌کشی‌های دقیق‌تری بیشتر مشخص سازد، به همان اندازه واقعیات، بر استنباط ما مبنی بر اینکه جنگ قبیله‌ای، دوران جدید آلمان را به لجن کشیده است - صحه می‌گذارد.

نویه راینیشه تسایتونگ؛ ۱۳ ژوئیه ۱۸۴۸، جلد ۵

مبارزه رهایی بخش ایتالیا و علل ناکامی کنونی آن

اتریشی‌ها، با همان سرعت ویژه‌ای که در مارس از لومباردی [Lombardy] بیرون انداخته شده بودند، اکنون دوباره پیروزمندانه بازگشته‌اند و اینک وارد میلان شده‌اند.

مردم ایتالیا از هیچ قربانی‌ای فروگذاری نکرده و آماده بودند که به قیمت جان و مال خود کار آغاز شده را به پایان برسانند و استقلال ملی خود را به وسیله مبارزه به دست آورند.

فقط آن‌هایی - که عنان کار را در اختیار داشتند - بودند که در هیچ موردی شهادت، شور و هیجان و فداکاری لازمه و شایسته را نداشتند و آشکارا و مخفیانه به هر اقدامی مبادرت می‌ورزیدند، البته نه به خاطر آنکه وسایلی را که برای رهایی از استبداد بی‌رحمانه اتریشی در اختیار داشتند، مورد استفاده قرار دهند بلکه برای آنکه قدرت خلق را فلج کنند و وضع سابق را بنا به ماهیت‌شان هر چه زودتر دوباره برقرار سازند.

پاپ [پیوس نهم Pius IX] که سیاست کاتولیکی اتریش هر روز بیشتر روی او اثر می‌گذاشت و توافقش را جلب می‌کرد، کلیه موانعی را که در رابطه با "سیاه‌ها" و "سیاه - زردها"^{۳۱} در دسترسی داشت، فرا راه کابینه مامیانی [Mamiani]، قرار می‌داد. هیئت دولت نطق‌های میهن پرستانه‌ای در مجالسی دوگانه ایراد می‌کرد ولی برای اجرای اراده خود انرژی لازم را دارا نبود.

درواقع در توسکانا [Tuscany]، دولت با کلمات زیبایی اظهار وجود کرد ولی کار چندانی انجام نداد. از میان شاهزادگان، تنها کارل آلبرت دشمن اصلی آزادی ایتالیا بود و هست. ایتالیایی‌ها می‌بایستی همیشه این ضرب‌المثل را مورد توجه قرار می‌دادند که: "خدا ما را از شر دوستانمان مصون دارد، خودمان از حریف دشمنانمان بر خواهیم آمد". آن‌ها احتیاج به آن نداشتند که از فردیناند بوربون [Bourbon] واهمه زیادی داشته باشند. او از مدت‌ها قبل مشتتش باز شده بود. در مقابل از کارل آلبرت، همه‌جا به مثابه شمشیر ایتالیا، در ترانه‌ها یاد می‌شد و به عنوان قهرمان مورد تحسین قرار می‌گرفت، قهرمانی که نوک شمشیرش اطمینان‌بخش‌ترین تضمین برای آزادی و استقلال ایتالیا می‌باشد.

فرستادگان مخصوص او به همه نواحی شمالی ایتالیا رفته بودند و او را به عنوان تنها مردی که می‌تواند و می‌خواهد سرزمین پدری را نجات دهد، معرفی می‌کردند و [می‌گفت] بدیهی است که برای انجام چنین کاری تشکیل یک دولت سلطنتی در شمال ایتالیا، ضروری است و تازه به این وسیله است که نه تنها قدرت لازم برای مقاومت در برابر اتریش بلکه برای بیرون انداختن آن‌ها از ایتالیا می‌تواند در

^{۳۱} منظور انگلس از "سیاه‌ها" کشیشیان مسیحی است که لباس‌های سیاه‌رنگی می‌پوشند و منظور از "سیاه - زردها" اتریشی‌هاست که پرچم ملی آن‌ها به رنگ سیاه و زرد بود.

اختیار او قرار داده شود. در گذشته خونخواهی او موجب شده بود که با کاربوناریست‌ها^{۳۲} - که بعد به آن‌ها نیز خیانت کرد - روابطی برقرار کند، همین حس خونخواهی حالا بیش از هر زمان دیگر بیدار شده و موجب گشته بود که او خواب اقتدار و حکم‌فرمایی‌ای را به بیند که جلال و جبروت سایر شاهزادگان ایتالیا می‌بایستی در مقابل آن بی‌رونق و جلا باشند. او معتقد بود که می‌تواند تمام جنبش خلقی سال ۱۸۴۸ را به خدمت وجود زبون خود درآورد. او که مالا مال از نفرت و بدبینی نسبت به کلیه مردان لیبرال واقعی بود، افرادی را گرد خود جمع کرده بود که کمتر یا بیشتر تسلیم و مجذوب حکومت مطلقه بودند و به گسترش غرور سلطنتی تمایل داشتند. او ژنرال‌هایی را در رأس ارتش قرار داده بود که از تفوق معنوی و نظریات سیاسی‌شان بیم و هراسی نداشته باشد. ولی این‌ها نه مورد اعتماد سربازان بودند و نه از استعدادی که برای رهبری موفقیت‌آمیز جنگ، ضرورت داشت، برخوردار بودند.

او باد به غبغب می‌انداخت و خود را "ناجی" ایتالیا می‌خواند. درحالی‌که با شرایط خود یوغ اسارت را بر گردن کسانی که می‌خواست آزاد کند، آویخته بود. اوضاع برای او بی‌اندازه مساعد بود ولی طمع او برای آنکه استفاده‌های زیادی ببرد و در صورت امکان همه‌چیز را تصاحب کند، بالاخره موجب شد آنچه را که قبلاً به دست آورده بود، نیز از دست بدهد. تا وقتی‌که انضمام لومباردی به پیهمونت [Piedmont] هنوز کاملاً محرز نشده بود و تا وقتی‌که امکان نوعی حکومت جمهوری هنوز وجود داشت - علیرغم ضعف نسبی آن زمان اتریشی‌ها - در سنگرهای خود در برابر آن‌ها ساکت و بی‌حرکت ماند گذاشت که رادتسکی، داسپر [d'Aspre]، ولدن [Weiden] و دیگران شهرها و استحکامات ایالت ونیز را یکی بعد از دیگری تسخیر کنند و اصلاً تکانی به خود نداد و تازه، وقتی ونیز به تاج‌وتخت او پناهنده شد، از نظر او استحقاق کمک را پیدا کرد و به همین منوال بود در مورد پارما [Parma] و مودن [Modena]. در این فاصله رادتسکی به تقویت خودپرداخت و تمام اقدامات لازم برای حمله را به عمل آورد و در برابر بی‌کفایتی و نابینائی کارل آلبرت و ژنرال‌های او وسایل پیروزی تعیین‌کننده را، فراهم ساخت.

با نتایج آن آشنا هستیم. از امروز به بعد، ایتالیایی‌ها دیگر نه می‌توانند نجات خود را به دست یک شاهزاده یا شاه بسپارند و نه چنین کاری خواهند کرد، بلکه به کمک رهایی خود این "شمشیرهای ایتالیا"

^{۳۲} کاربوناری [Carbonari] به معنی تحت‌اللفظی یعنی نقال فروش و به عبارت بهتر کسانی که در جنگل از چوب درختان زغال می‌ساختند کاربوناری نام یک انجمن مخفی ایتالیایی بود که در اوایل قرن نوزده تأسیس یافته بود و برای وحدت و استقلال ایتالیا و به وجود آوردن یک حکومت لیبرال مبارزه می‌کرد. کاربوناریست‌ها از ۱۸۱۵ به شدیدترین نحو با ارتجاع در ایتالیا مبارزه کردند و با هزاران عضوی که در ناپل داشتند، نقش مهمی در انقلاب ۱۸۲۰ بازی کردند.

را به عنوان عوامل نالایقی، هر چه زودتر از میان خواهند برد. اگر در گذشته این کار را کرده بودند و شاه و رژیوم او را به انضمام کلیه طرفدارانش کنار گذاشته و بین خود یک اتحادیه دموکراتیک به وجود آورده بودند، در این صورت احتمالاً اکنون دیگر هیچ اتریشی در ایتالیا یافت نمی‌شد. بجای این کار، نه تنها بیهوده تمام مصائب جنگ وحشیانه‌ای را که دشمنان آن‌ها به راه انداخته بودند - بدون آنکه ضرورتی داشته باشد - تحمل کردند و به عبث قربانی‌های فراوانی دادند. بلکه همچنین بدون دفاع، فدای عطش انتقام مردان مرتجع اتریش مترنیخی [Metternich] و دارو دسته نظامیان شدند. هر کس که به بیانیه رادتسکی خطاب به ساکنین لومباردی و بیانیه ولدن خطاب ایلات رومی نظری بیفکند، متوجه خواهد شد که آتیل [Attila] و دارو دسته هون‌ها [در مقام مقایسه با اتریش]، از نظر ایتالیایی ما فرشته‌های سلیم‌النفس و ملایمی بودند. کار ارتجاع و احیای سلطنت تمام و کمال است، دوک مودنا [Duke of Modena] موسوم به "ایل کارنه نیس" [جلاد] - که یک میلیون و دویست هزار گولدن به عنوان هزینه لشکرکشی به اتریشی‌ها پرداخته بود - مراجعت کرده است. چه بسیار اتفاق افتاده است که خلق‌ها در اثر بی پروائی خود گور خود را کنده‌اند و باید بالاخره هشیار شوند و کمی از دشمنان خود بیاموزند. اهالی مودنا، گذاشتند که دوک مزبور که در ایام حکومت قبلی خود هزاران نفر را به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌شان به زندان انداخته، به دار کشیده و تیرباران کرده بود، به سادگی به راه خود ادامه بدهد و به این جهت او باز به سراغ آن‌ها آمد تا هوس مضاعف حکومت خونین و وحشت‌انگیز خود را تحقق بخشد.

کار ارتجاع و احیای سلطنت [رستوراسیون] تمام و کمال است، ولی صرفاً به‌طور موقتی نفوذ روحیه انقلابی در خلق، عمیق‌تر از آن است که به توان این وضع را برای همیشه پابرجا نگاه داشت. میلان، برسیا و سایر نقاط، در ماه مارس نشان دادند که این روحیه قادر به چه کارهایی است. مصائب بیش از حد تحمل، منجر به قیام تازه‌ای خواهند. ایتالیا با رهنمود گرفتن از تجربیات تلخ ماه‌های اخیر، از خیال‌پردازی‌ها تازه پرهیز خواهد کرد و در لوای پرچم واحد دموکراتیک، استقلال خود را تضمین خواهد نمود.

انگلس - شماره ۷۳؛ ۱۲ اوت ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۳۶۶-۳۶۸

وساطت و مداخله نظامی کاویناک و رادتسکی

در حدود سه هفته دیگر مدت قرارداد آتش‌بسی که به‌وسیله خیانت کارل آلبرت بسته شده است، منقضی می‌شود. فرانسه و انگلستان پیشنهاد وساطت کرده‌اند. روزنامه "سپکتاتور ریپوبلیکان" [Spectateur républicain] ارگان کاویناک می‌نویسد که اتریش درباره رد یا قبول [این پیشنهاد وساطت] هنوز تصمیمی اتخاذ نکرده است. دیکتاتور فرانسه [کاویناک] از بی‌نزاکتی اتریش به خشم آمده و تهدید کرده است که اگر کابینه وین تا تاریخ معینی، پاسخ ندهد و یا پیشنهاد وساطت را رد کند، او مجبور به مداخله نظامی خواهد شد. آیا اتریش مخصوص اینک که بر دموکراسی وین پیروز شده و بر "یاغیان" ایتالیایی غلبه کرده است - اجازه خواهد داد که فردی مثل کاویناک، صلح را برای او دیکته کند؟ اتریش خیلی خوب می‌داند که بورژوازی فرانسه خواهان "صلح به هر قیمت" می‌باشد، می‌داند که اصولاً آزادی یا نوکری ایتالیا، برای بورژوازی کاملاً بی‌تفاوت است، می‌داند که او [بورژوازی] چنانچه در انتظار جهانیان آبرویش ریخته نشود - با همه چیز موافقت خواهد کرد و با این ترتیب با وجود عدم تمایل شمشیر را به دست او می‌سپارد. گفته می‌شود که رادتسکی برای مدت کوتاهی به وین خواهد رفت تا نظر تعیین کنند، خود را در مورد وساطت اعلام دارد. برای این کار او احتیاج به آن ندارد که ابتدا به وین برود. سیاست او اینک کاملاً روشن است و اگر خودش هم در میلان به ماند، از اهمیت نظریات او کاسته نخواهد شد. اگر اتریش به اصول صلحی که فرانسه و انگلستان پیشنهاد کرده‌اند، تن دردهد، به علت وحشت از مداخله نظام کاویناک نبوده بلکه به دلایل کاملاً مبرم‌تر و جبری‌تر خواهد بود.

ایتالیایی‌ها در اثر حوادث مارس به همان اندازه نشئه شده بودند که آلمان‌ها، آن‌ها گمان می‌کردند که به هر حال اینک دیگر سلطه اجنبی به پایان رسیده است و که این‌ها معتقد بودند سیستم قدیم برای همیشه به خاک سپرده شده است. برعکس، حکومت اجنبی در آنجا بیش از پیش برقرار می‌باشد، درحالی‌که در آلمان، سیستم قدیمی ضرباتی را که در مارس خورده بوده جبران کرده و با کینه و عطش انتقام بیشتری دست بکار شده است.

اشتباه ایتالیایی‌ها در حال حاضر عبارت از این است که از حکومت فعلی فرانسه انتظار نجات خود را دارند. [درحالی‌که] فقط سرنوشتی این حکومت می‌تواند باعث نجات آن‌ها بشود، از این گذشته ایتالیایی‌ها دچار این اشتباه شده‌اند که رهایی کشورشان را امکان‌پذیر تلقی می‌کنند. درحالی‌که در فرانسه، آلمان و غیره دموکراسی هر روز بیشتر و بیشتر محدود می‌شود. ارتجاعی که ایتالیا اکنون در زیر ضربات آن از پادرامده است، فقط یک [ارتجاع] ایتالیایی نیست این یک عامل اروپایی است. ایتالیا نمی‌تواند به‌تنهایی خود را از چنگال این ارتجاع نجات بدهد. مخصوصاً اگر به‌سوی بورژوازی فرانسه - که اتفاقاً پایه اصلی ارتجاع در تمام اروپا شده است - چشم امید دوخته باشد.

قبل از اینکه به توان ارتجاع را در ایتالیا و آلمان از بین برد، باید ابتدا در خود فرانسه آن را از میان برداشت و بنابراین ابتدا باید در آنجا جمهوری سوسیال دمکراتیک، اعلام‌شده باشد - و ابتدا باید پرولتاریای فرانسه بورژوازی خود را لگدکوب به کند تا به توان بعداً به پیروزی دائمی دموکراسی در ایتالیا، آلمان، لهستان، مجارستان و غیره معتقد شد.

انگلس - شماره ۹۱؛ ۱ سپتامبر ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۳۷۶-۳۷۷

حکم‌های اعدام آنتورپ [ANTWERP]

کلن، ۲ سپتامبر. کشور مشروطه سلطنتی نمونه بلژیک دلیل بارز جدیدی برای بی‌عیب و نقص بودن دستگاه‌های دولتی خود ارائه داده است. هفته حکم اعدام به مناسبت داستان مسخره ریسکوتو.^{۳۳} هفته حکم اعدام، به خاطر قصاص عمل ناشایستی که چند نابخرد، چند دیوانه امیدوار، در مورد ملت بی‌گذشت بلژیک انجام داده و کوشیده بودند که چند تاروپود قبای مشروطه را به باد بدهند! هفته حکم اعدام - عجب قساوتی!

داستان ریسکوتر را می‌شناسیم: کارگران بلژیکی در پاریس گرد هم آمدند تا یک یورش جمهوری‌خواهانه به سرزمین پدری خود به عمل آورند. دموکرات‌های بلژیکی از بروکسل آمدند و این اقدام را مورد پشتیبانی قرار دادند. لدرو - رولن [وزیر کشور فرانسه] تا آنجا که برایش مقدور بود آن‌ها را تشویق کرد. لامارتین، خیانت‌کار "خوش‌قلب" [وزیر خارجه و همه‌کاره حکومت موقتی فرانسه] که حرف‌های زیبا و کارهای ترحم آمیزش بهمان اندازه عامل خارجیان می‌شد که مشمول دموکرات‌های فرانسوی می‌گردید، لامارتینی در مدح و ثنای خود می‌گوید که با هرچ‌ومرج همان‌گونه توطئه‌چینی کرده است که برق‌گیر با ابرهای بارانی، این لامارتین ابتدا از لژیون بلژیکی پشتیبانی می‌کرد تا بعداً با اطمینان بیشتری به آن خیانت نماید. لژیون دست بکار شد. دلسکلوز [Delescluze] استاندار ایالت شمالی [فرانسه] اولین ستون آن‌ها [افراد لژیون جمهوری‌خواهان بلژیکی] را به ما مور راه‌آهن بلژیک فروخت و قطار حامل آن‌ها در اثر این خیانت در محاصره سرنیزه‌های بلژیکی قرار گرفت. ستون دوم [لژیون جمهوری‌خواهان بلژیکی] که سه جاسوس بلژیکی آن را رهبری می‌کردند [این مطلب را یکی از اعضای حکومت موقتی پاریس، شخصاً بما گفته است و جریان موضوعات نیز این مطلب را تأیید می‌کند]، به‌وسیله رهبران خائن خود به یکی از مناطق جنگلی بلژیک که در آنجا گلوله‌های توپ آماده پذیرایی از آن‌ها بود - کشانده شده بود. عده‌ای از آن‌ها به قتل رسیدند و بیشترشان دستگیر شدند.

این ماجرای ناچیز انقلاب ۱۸۴۸ - که به‌وسیله خیانت‌کاری‌های فراوان و ابعاد مضحکی که در بلژیک به آن داده‌شده بود - مشخص می‌شد، بهانه‌ای به دست دادستان بروکسل داده بود که آن را پیراهن عثمان کند و به‌عنوان عظیم‌ترین توطئه‌ای که تاکنون اتفاق افتاده است، جلوه دهد. ناجی آنتورپ [یعنی] ژنرال مالینه [Mellinet] سالخورده، تدسکو [Tedesco]، بالیو [Ballin] و خلاصه کلام قاطع‌ترین و فعال‌ترین دموکرات‌های بروکسل، لی یژ [Liege] و ژنت [Ghent] در ماجرا شرکت داده شدند. اگر آقای ژوتراند

^{۳۳} محاکمه معروف به ریسکوتو [Risquon]: بین ۹ تا ۳۰ اوت ۱۸۴۸ در آنتورپ بلژیک صورت گرفت. این محاکمه به خاطر تسویه‌حساب لئوپولد پادشاه بلژیک با دموکرات‌های این کشور صحنه‌سازی شده بود و بهانه آن زدو خوردی بود که میان لژیون جمهوری‌خواه بلژیکی - که از فرانسه عازم بلژیک بود - و نظامیان بلژیکی در ۲۹ مارس ۱۸۴۸ در نزدیکی دهکده ریسکوتو در نزدیکی مرز فرانسه روی داده بود.

[Jottrand] مطالبی را نمی‌دانست و اسنادی در دست نداشت که انتشار آن‌ها تمام حکومت بلژیک - و حتی لئوپولد ارقه [Leopold] - را به مفتضح‌ترین وضع رسوا نمی‌کرد، آن‌وقت آقای باوای [Bavay]، حتی ژوتراند را هم از بروکسل به دادگاه می‌کشید.

و حالا علت دستگیری دموکرات‌ها چیست و تنظیم عظیم‌ترین پرونده‌ها بر علیه افرادی که از تمام موضوع به اندازه هیئت‌منصفه‌ای که در مقابل آن قرار گرفته، بی‌خبر بودند، بچه علت است؟ به خاطر آنکه مردم بلژیک را به وحشت بیاندازد و در پناه این وحشت مالیات‌های سنگین و بیش‌ازحد و قرضه‌های اجباری را، وضع نماید تا به این ترتیب ساختمان‌های پر عظمت دولتی بلژیک را که دستخوش مشکلات مالی شده است، بر پا سازد!

سخن کوتاه، متهمین را در برابر هیئت‌منصفه‌ای در آنتورپ قرار داده‌اند، در برابر زبدگان مشروب‌خواران فلامی [فلام Flemish بخشی از بلژیک است - ا. س.] که غلیان فداکاری‌های سیاسی فرانسوی برایشان بهمان اندازه بیگانه است که سکون اطمینان‌بخش ماتریالیسم بزرگ انگلیسی، در برابر آن خرده‌پاهایی قرار داده است که با خرده‌بورژوازی‌ترین استفاده‌جویی، با تنگ‌نظرانه‌ترین و وحشتناک‌ترین خودپرستی‌ها، عمری را می‌گذرانند. باوای کبیر! [داستان کل بلژیک]، افراد خود را خوب می‌شناخت و از بیم و هراس آن‌ها استفاده کرد.

در عمل، آیا هیچ‌وقت یک جمهوری‌خواه در آنتورپ وجود داشته است؟ اکنون سی‌ودو نفر از این غول‌ها در مقابل اهالی وحشت‌زده آنتورپ قرار گرفته بودند و اعضای لرزان هیئت‌منصفه با اتفاق دادگستری شرور به استناد ماده ۸۶ قانون جزاء هفده تن از آن‌ها را محکوم به اعدام کرده‌اند.

در دوران وحشت ۱۷۹۳ نیز محاکمات قلابی ترتیب داده می‌شدند و محکومیت‌هایی صورت می‌گرفتند که علت آن‌ها واقعیاتی سوای محتویات اعدانامه‌های رسمی بودند؛ اما پرونده‌ای که این‌چنین بی‌شرمانه به وسیله دروغ‌پردازی و کینه و نفرت مغرضانه‌ای ساخته شده باشد، حتی به دست فوکیه - تنویل [Fouquier-Tinville] متعصب [داستان دادگاه ضدانقلاب فرانسه - ا. س.] نیز ساخته و پرداخته نشده بود و حالا یا جنگ داخلی در بلژیک جریان دارد، آیا نصف اروپا پشت مرزهای آن ایستاده و با یاغیان داخلی آن توطئه‌چینی کرده است، همان‌طور که ۱۷۹۳ در مورد فرانسه مصداق داشت؟ آیا سرزمین پدری در خطر است؟ آیا خللی به تاج و تخت وارد شده است؟ برعکس، هیچ‌کس به فکر به زیر یوغ کشیدن بلژیک نیست و لئوپولد ارقه هنوز هم هر روز بدون اسکورت از لاکن [Laeken] به بروکسل رفت و آمد می‌کند!

این ملینه [Mellinet] ۸۱ ساله که هیئت‌منصفه و قضات او را محکوم به اعدام کرده‌اند، چه‌کار خلاقیتی مرتکب شده است؟ این ژنرال سالخورده جمهوری فرانسه، در ۱۸۳۱ آخرین‌ها له شرافت بلژیک را

نجات داد. او آنتورپ را آزاد ساخت و حالا آنتورپ در عوض او را محکوم به مرگ می‌کند! تمام تقصیر او عبارت از این بود که از بکر [Becker] یکی از دوستان قدیمی خود در مقابل سوءظن جراید بلژیکی، حمایت کرده بود و در هنگامی که او [بکر] در پاریس توطئه‌چینی می‌کرده است دوستی خود را با او قطع نکرده بود. البته خود او به هیچ وجه با توطئه سروکاری نداشته است. ولی همین برای حکم اعدام او کافی است.

و گناه بالیو [Ballin] چیست؟ او یکی از دوستان ملینه بوده و مرتباً بدیدن او می‌رفته و یکبار به اتفاق تدسکو [Tedesco] در یک رستوران او را دیده بودند؛ و همین کافی است که او را نیز محکوم به مرگ کنند.

و اما تدسکو! آیا این همان کسی نیست که در باشگاه کارگران آلمانی بوده است، آیا او با افرادی که پلیس به آن‌ها مظنون بوده، رابطه نداشته است؟ آیا او را به اتفاق بالیو در یک رستوران ندیده بودند؟ همین برای اثبات موضوع کافی است و تدسکو که جنگ خلق‌ها را در ریسکوتو به راه انداخته بود باید به دست جلاد سپرده شود!

به همین گونه بود در مورد سایرین.

ما مفتخریم که می‌توانیم بیش از یک نفر از این "توطئه گران" را - که به هیچ دلیل دیگری جز آنکه دمکرات می‌باشند محکوم به اعدام نشده‌اند - دوستان خود بخوانیم و وقتی جراید بلژیک آن‌ها را به لجن می‌کشاند، می‌خواهیم لااقل از شرافت آن‌ها در برابر دموکراسی آلمان دفاع کنیم و وقتی سرزمین پدری‌شان آن‌ها را نفی می‌کند، ما می‌خواهیم همبستگی خود را با آن‌ها اعلام داریم.

وقتی رئیس دادگاه حکم اعدام آن‌ها را قرائت کرد، با صدای بلند فریاد زدند: "زنده باد جمهوری!" آن‌ها در تمام مدت محاکمه و در هنگام قرائت رأی دادگاه با صلابت تزلزل‌ناپذیری انقلابی رفتار کردند.

و حالا در مقابل حرف‌های جراید بیچاره بلژیکی گوش کنید: "ژورنال دانور" [Journal d'Anvers] چنین می‌نویسد: "اعلام رأی دادگاه هیجانی بیش از کل محاکمه در شهر به وجود نیاورد، همان طور که جریان محاکمه نیز تقریباً مورد توجه هیچکس قرار نگرفته بود. فقط در میان طبقات زحمتکش [بخوانید: لومپن پرولتاریا] است که می‌توان یک احساس خصمانه نسبت به طرفداران جمهوری را تشخیص داد و بقیه مردم اصلاً اعتنائی به این جریان ندارند. از نظر آن‌ها، مسخره بودن تلاش‌های انقلابی حتی با صدور حکم اعدام نیز منتفی نشده است. علاوه بر این هیچکس باور نمی‌کند که این [حکم اعدام‌ها] به مورد اجرا گذاشت خواهند شد."

طبیعی است که اگر جالب‌ترین صحنه این نمایش برای اهالی آنتورپ اجرا شود و ۱۷ جمهوری‌خواه و در رأس آن‌ها، مالینه سالخورده، ناجی خود را در زیر تیغه گیوتین به بینند، آن وقت توجه‌شان به محاکمه

جلب خواهد شد! مثلاً اینکه، قساوت دولت بلژیک و هیئت‌منصفه و دادگستری درست در همین نکته نهفته نمی‌باشد که به این سادگی با حکم اعدام بازی می‌کنند!

روزنامه "لیبرال لی‌یزوا [Libéral Liégeois]" می‌نویسد: "دولت می‌خواست خود را مقتدر نشان بدهد ولی فقط کار را به بی‌رحمی کشاند است."

به هر تقدیر این سرنوشتی است که ملت فلام همواره با آن دست‌به‌گریبان بوده است.

انگلس - شماره ۹۳؛ ۳ سپتامبر ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۳۷۸-۳۸۱

قیام در فرانکفورت

کلن، ۱۹ سپتامبر ساعت ۷ بعدازظهر. قرارداد آتش‌بس میان آلمان و دانمارک، طوفانی برپا کرده است. خونین‌ترین قیام‌ها در فرانکفورت صورت گرفته است، کارگران فرانکفورت، اوفن باخ [Offenbach] و هاناو [Hanau] و دهقانان اطراف با جان خود از شرافت آلمان - که به‌وسیله مجلس ملی به یک هیئت دولت پروس مستعفی ننگ و نکبت زده، فروخته‌شده بود - به دفاع پرداخته‌اند.^{۲۴}

مبارزه هنوز در کشوقوسی است. چنین به نظر می‌رسد که تا دیشب سربازان به پیشرفت بزرگی نائل نیامده باشند. نیروی توپخانه به‌جز در تسایل [Zeil] و حداکثر چند خیابان و میدان دیگر، در هیچ کجا قابل استفاده نمی‌باشد و سوارنظام نیز اصلاً شانس ندارد و از این نظر مردم شانس آورده‌اند.

هاناوئی‌ها - که به‌وسیله حمله به فروشگاه بزرگ اسلحه، به دست آورده‌اند - به یاری شتافته‌اند و همین موضوع در مورد دهقانان نقاط بی‌شماری از نواحی اطراف صادق است. شاید تا دیشب نیروهای نظامی در برابر ده‌هزار نفری که نیروی آتش ضعیفی دارند - قوی‌تر بود، اما در اثنای شب، تعداد بسیار زیادی از دهقانان و تعداد به‌مراتب کمتری سرباز وارد میدان شده‌اند. حومه نزدیک شهر، خالی از نیروهای نظامی شده است. منش انقلابی اولدن والدی‌ها [Odenwald]، ناساوبی‌ها [Nassau] و کورهستی‌ها [Electorate of Hesse] [نواحی اطراف فرانکفورت ا. س.] مانع از آن شده است که سربازان بیشتری به شهر فرستاده شوند، آن‌ها وسایل ارتباطی [نیروهای نظامی] را قطع کرده‌اند. تمام اولدن والد، ناسا و کورهنسن و راین هسن [Rhenish Hesse] اسلحه به دست گرفته است، زیرا قیام تا امروز ادامه یافته و به همین ترتیب [در صورت ادامه نبرد] در تمام ناحیه میان فولدا [Fulda]، کوبلنس [Koblenz]، مانهایم [Mannheim] و آشافن بورگ [Aschaffenburg]، مردم اسلحه بدست خواهند گرفت. آنوقت دیگر نیروی نظامی‌ای وجود نخواهد داشت که بتواند قیام را سرکوب کند.

چه کسی [جز ما] پشتیبان ماینس، مانهایم، ماربورگ [Marburg]، کاسل، ویسبادن [Wiesbaden] شهرهای ناحیه مرکزی آلمان - ا. س.] و بسیاری شهرهای دیگر می‌باشد؟ شهرهایی که در آن‌ها به علت خونریزی‌های افراد با اصطلاح "نیروهای رایش"، نفرت مردم از نظامی‌گری به آخرین حد خود رسیده است. چه کسی [جز ما] حامی دهقانان راین است؟ دهقانانی که به سهولت می‌توانند مانع اعزام سربازان از طریق رودخانه‌ها بشوند.

^{۲۴} در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۴۸ بعد از مدت‌ها مذاکره قرارداد موقتی آتش‌بس (برای مدت ۷ ماه) میان پروس و دانمارک منعقد شد در این قرارداد پروس خودسرانه و برخلاف نظریات اتحادیه آلمان - که به خاطر ایالت شلسویک هولشتاین با دانمارک وارد جنگ شده بود - رفتار کرد مجلس ملی فرانکفورت اگرچه ابتدا کمی مقاومت کرد ولی بعداً تسلیم نظریات پروس شد و در ۱۶ سپتامبر ۱۸۴۸ قرارداد مزبور را تصویب کرد. فردای آن روز بیست هزار نفر از دمکرات‌ها تظاهراتی بر علیه این تصمیم در فرانکفورت بر پا کردند. در روز ۱۸ سپتامبر نبردهای خیابانی میان سربازان پروس و اتریش و تظاهرکنندگان درگرفت.

باوجود این، اعتراف می‌کنیم که امید چندان به پیروزی این قیام‌کنندگان سرب‌براه نداریم. فرانکفورت از لحاظ شهری، کوچک‌تر از آن و قدرت نسبی نیروهای نظامی و سمپاتی ضدانقلابی معروف تنگ‌نظران فرانکفورتی بزرگ‌تر از آن است که ما بتوانیم امیدهای بیش از حد انتظاری داشته باشیم. که حتی در صورتی هم قیام‌کنندگان به‌زانو درآیند، هنوز تکلیف هیچ‌چیز قطعی نشده است. ضدانقلاب سرمست و هار خواهد شد و با توسل به حکومت‌نظامی و جلوگیری از آزادی مطبوعات و باشگاه‌ها و اجتماعات، برای مدتی ما را تحت انقیاد خود در خواهد آورد؛ ولی نه برای همیشه و صدای خروس‌های گالی^{۳۰} ناقوس رهایی و قصاص را بصدا در خواهد آورد.

کلن ۲۰ سپتامبر، اخباری که از فرانکفورت می‌رسند، رفته‌رفته ظن هراس‌آمیز دیروز ما را تائید می‌کنند. چنین به نظر می‌رسد که قیام‌کنندگان به‌طور قطعی از فرانکفورت بیرون رانده شده‌اند و فقط ساکسن‌هاوزن [Sachsenhausen] را - که دارای استحکامات دفاعی نیرومندی می‌باشد - در اختیار دارند. در فرانکفورت حکومت‌نظامی اعلام گشته و [بمردم اخطار شده است] که هر کس اسلحه در دست داشته باشد و یا در برابر "قدرت رایش" مقاومت نماید به محاکمه کشیده خواهد شد. بنابراین حضراتی که در کلیسای پاول [St. Paul's Church] اجتماع کرده‌اند [محل اجلاس ملی آلمان - ا. س.] اکنون دست‌کمی از همکاران پارisi‌اشان ندارند و می‌توانند با خیال راحت و تحت سلطه حکومت‌نظامی حقوق اساسی مردم آلمان را به "حداقل" تنزل دهند.

راه‌آهن ماینس در بسیاری از نقاط کنده شده است و پست‌ها یا دیر می‌رسند و یا اصلاً نمی‌رسند. به نظر می‌رسد که پیاده‌نظام تکلیف نبرد را در خیابان‌های وسیع تعیین کرده و راه نظامیان را برای حمله به خط پشت جبهه رزمندگان سنگرها، گشوده باشد. تنگ‌نظران فرانکفورتی با شور و علاقه درهای خانه‌هایشان را بروی آن‌ها می‌گشایند و به این ترتیب تمام شرایط مناسب نبرد خیابانی را برای آن‌ها فراهم می‌آورند. حمل سریع نیروهای نظامی به وسیله قطارها و در مقابل، حرکت کند دهقانان - که مجبورند پیاده خود را به میدان نبرد برسانند - بقیه کارها را روبه‌راه کرده است.

البته اینکه نبرد در خود فرانکفورت از نو آغاز نشده است، به هیچ وجه به معنی پایان قیام نیست. دهقانان عصیان زده به این آسانی سلاح‌های خود را به زمین نخواهند گذاشت و اگر نمی‌توانستند مجلس ملی

^{۳۰} خروس گالی [Gallic cock]: یک نشان جنگی فرانسه است. در اینجا اشاره به مقدمه نامه ایست که هاینریش هاینه شاعر آلمانی به ژنرال مولتکه نگاشته و ضمن آن در رابطه با انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه چنین می‌نویسد: "خروس گالی (فرانسوی) اکنون برای بار دوم قوقولی‌قوقو کرده است و در آلمان نیز بامداد ظاهر خواهد شد."

را داغان کنند می‌توانند در جای خود به‌اندازه کافی تلاقی کنند. طوفانی که به‌وسیله کلیسای پاول، آرام شده است می‌تواند به ۶ یا ۸ محله و صدها خانه اشرافی سرایت کند. جنگ دهقانی بهار امسال تا وقتی که به نتایج خود، یعنی رهایی دهقانان از فئودالیسم نائل نیاید پایان نخواهد یافت.

پیروزی مداوم "نظم" در تمام نقاط اروپا از کجا ناشی می‌شود؟ و علت شکست‌های بی‌شمار احزاب انقلابی - که مرتباً از ناپل، پراگ، پاریس تا میلان، وین و فرانکفورت، تکرار می‌شود، چیست؟ [علت آن این است که] همه احزاب می‌دانند که مبارزه‌ای - که در تمام ممالک متمدن تدارک دیده می‌شود - مبارزه دیگری خواهد بود و به‌مراتب مهم‌تر از انقلابانی که تاکنون صورت گرفته‌اند، خواهد بود. [به‌این علت است که] هم در وین و هم در پاریس، هم در برلین و هم در فرانکفورت و هم در لندن، موضوع بر سر واژگون ساختن سلطه بورژوازی است، بر سر دگرگونی است که عواقب آن از هم‌اکنون قلب کلیه سفته‌بازان و کاهلان را مملو از انزجار کرده است.

آیا در پنج ماه یک مرکز انقلابی وجود داشته است که پرچم سرخ به‌مثابه شاهد مبارزه کارگران برادر اروپایی در سنگرهای آن به اهتزاز درنیامده باشد؟

در فرانکفورت نیز مبارزه با پارلمان جبهه متحده یونکرها و بورژوازی در زیر پرچم سرخ صورت گرفت، زیرا بورژوازی موجودیت سیاسی‌اش به‌طور مستقیم و موجودیت اجتماعی‌اش به‌طور غیرمستقیم - به‌وسیله این قیام‌ها در معرض تهدید قرار دارد؛ و این است علت تمام شکست‌های [کنونی]. خلق که از همه کم‌سلاح‌تر است نه‌فقط مجبور است بر ضد قدرت دولتی متشکل کارمندان و نظامیان - که اکنون به دست بورژوازی افتاده است - بجنگد بلکه باید بر ضد خود بورژوازی هم مبارزه نماید. خلق کم‌سلاح و غیر متشکل در برابر کلیه طبقات دیگر جامعه قرار گرفته است، طبقاتی که به‌خوبی متشکل بوده و مسلح و مجهز می‌باشند؛ و به‌این علت است که خلق تاکنون شکست‌خورده است و شکست خواهد خورد تا وقتی که دشمنان او - خواه به علت سرگرم بودن نیروهای نظامی در جنگ، خواه در اثر انشعاب درونی‌شان - ضعیف بشوند و تا زمانی که یک حادثه بزرگ رگ مردم را به مبارزه‌ای - که چندان هم به آن امیدوار نیست - بکشانند و روحیه دشمنان او را خراب کند.

و زمینه یک چنین حادثه بزرگی، در فرانکفورت به وجود آمده است. به این جهت، اگر از چهار ماه قبل به این طرف، در همه‌جا رگبار گلوله بر سنگرهای [خلق] غلبه کرده است، نباید ناامید شد. برعکس هر پیروزی دشمنان ما به‌طور ضمنی شکستی برای آن‌ها بوده و آن‌ها را دستخوش تفرقه و انشعاب نموده است. [این پیروزی‌های دشمن]، حزب موفق محافظه‌کار فوریه - مارس را بر سر حکومت نیاورده است، بلکه هر بار فقط حزبی را که در فوریه و مارس سقوط کرده بود بر سرکار آورده است.

پیروزی ژوئن پاریس فقط در آغاز کار حکومت خرده‌بورژوائی یعنی حکومت جمهوری‌طلبان "خالص" را بر سرکار آورد، هنوز سه ماه نگذشته است که بورژوازی بزرگ - یعنی حزب مشروطه‌طلب کاویناک را به سقوط و "خالص‌ها" را به پناه بردن به آغوش کند "سرخ‌ها" و تهدید می‌کند. در فرانکفورت هم چنین خواهد شد: پیروزی به نفع میانه‌روهای ساده‌لوح تمام نخواهد شد بلکه به نفع دست راستی‌ها تمام خواهد شد - و بورژوازی مجبور است به حق تقدم حضرات حکومت‌نظامیان، کارمندان و یونگرها، تن دردهد و به‌زودی زود، مزه تلخ ثمرات پیروزی خود را خواهد چشید. نوش جانسان باد! در این میان ما در انتظار لحظه‌ای نشسته‌ایم که ناقوس رهایی اروپا، در پاریس به صدا درآید.

انگلس - شماره ۱۰۷ و ۱۰۸؛ ۲۰ و ۲۱ سپتامبر ۱۸۴۸ - جلد ۵؛ صفحه ۴۱۰-۴۱۳

قطعه‌نامه تجمع خلقی کلن در رابطه با قیام فرانکفورت

اطلاعیه!

لطفاً تکثیر کنید!

از آنجا که تصمیم مجلس ملی فرانکفورت در ۱۶ م ماه راجع به تأیید قرارداد نا شرافتمندانه آتش‌بس با دانمارک، خیانت به خلق آلمان و شرافت سلاح‌های آلمانی است شهروندهای رایش که در ۲۰ سپتامبر در یک تجمع خلقی در کلن، گرد هم آمده‌اند اعلام می‌دارند:

ماده یک: اعضای مجلس به اصطلاح ملی فرانکفورت - به استثنای آن‌هایی که اعلام داشته‌اند که از [عضویت مجلس] استعفا خواهند داد - خائنین به خلق می‌باشند.

ماده دو: رزمندگان سنگرهای فرانکفورت در خدمت به سرزمین پدری جنگیده‌اند. این اطلاعیه باید به وسیله اعلامیه‌های دیواری و روزنامه‌ها، حتی الامکان در همه جا منتشر شود.

دفتر تعاون "نویه راینیشه تسایتونگ" قبول کمک‌های مربوط به قیام‌کنندگان و خانواده‌هایشان را به عهده گرفته است.

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۱۱؛ ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۴۹۷-۴۹۸

حکومت‌نظامی در کلن^{۳۶}

کلن ۲۶ سپتامبر. امروز نیز از سرمقاله صرف‌نظر می‌کنیم و روزنامه را باعجله منتشر می‌سازیم. از منابع موثق شنیده‌ایم که در عرض یکی دو ساعت آینده حکومت‌نظامی در شهر اعلام خواهد شد و سازمان دفاع ملی منحل گشته و خلع سلاح خواهد شد. "نویه راینیشه تساینونگ" و "نویه کولنیشه تساینونگ"^{۳۷} - "روزنامه کارگران"^{۳۸} و "نگهبان راین"^{۳۹} توقیف‌شده و دادگاه‌های زمان جنگ دایر خواهند شد و کلیه حقوقی که در مارس به‌دست آمده‌اند، لگدمال خواهند گشت. شایع است که سازمان دفاع ملی قصد ندارد که بگذارد خلع سلاح بشود.

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۱۱۳؛ ۲۷ سپتامبر ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۴۱۵

^{۳۶} در ۲۶ سپتامبر ۱۸۴۸، به علت وحشت از رونق جنبش انقلابی - دموکراتیک، تحت عنوان "برای حفظ شخصیت و مالکیت" حکومت‌نظامی در کلن اعلام گردید. طبق دستور فرماندار نظامی تجمعات و فعالیت کلیه سازمان‌هایی که دارای "اهداف سیاسی و اجتماعی" بودند ممنوع شد و سازمان دفاع ملی منحل گشت و فرمان خلع سلاح آن صادر شد. دادگاه‌های زمان جنگ تشکیل یافتند و انتشار روزنامه "نویه راینیشه تسایتونگ" و سایر جرایم دموکراتیک ممنوع شد. ^{۳۷} "نویه کولنیشه تسایتونگ" [Neue Kölnische Zeitung] (روزنامه کلی نو) برای شهرنشینان، روستائیان و سربازان یک روزنامه انقلابی - دموکراتیک بود که از ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۸ تا ۱۴ ژوئن ۱۸۴۹ به مدیریت آنه‌که و بویست در کلن منتشر می‌شد. این روزنامه خود را موظف می‌دانست که به صورتی که برای همه قابل‌درک باشد، در شهر و روستا و در میان سربازان تبلیغات انقلابی نماید.

^{۳۸} "روزنامه باشگاه کارگری کلن" [Arbeiter-Zeitung] از آوریل تا ژوئیه ۱۸۴۸ تحت مدیریت گوت شالک و از اکتبر ۱۸۴۸ به بعد به مدیریت مول و شایر منتشر می‌شد و در ضمن این مدت ۴۰ شماره آن انتشار یافت و پس‌از آن شعار "آزادی، برادری، کار" که تا آنوقت زیر اسم روزنامه ذکر می‌شد به‌صورت نام روزنامه درآمد از اکتبر ۱۸۴۸ تا ژوئن ۱۸۴۹، ۲۳ شماره دیگر روزنامه تحت نام جدید منتشر شد. این روزنامه اخبار و فعالیت‌های مربوط به باشگاه کارگری کلن و سایر باشگاه‌های کارگری ایالت را این را چاپ می‌کرد.

^{۳۹} روزنامه "نگهبان راین" [Wächter am Rhein]: یک روزنامه دموکراتیک بود که در سال‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ به سردبیری کرامر در کلن منتشر می‌شد. در این روزنامه ضمن مطالب دیگر، گزارشات مربوط به انجمن دموکراتیک کلن منتشر می‌شدند.

انقلاب در وین

کلن ۱۱ اکتبر. "نویه راینیشه تسایتونگ" در اولین شماره خود (اول ژوئن) انقلاب (۲۵ مه) وین را گزارش داد. امروز بعد از لغو حکومت نظامی در کلن - که مدتی موجب تعطیل روزنامه شد - در اولین شماره دوره جدید خود خبر بی‌نهایت مهم‌تری را درباره حوادث ۶ و ۷ اکتبر وین منتشر می‌سازیم. اخبار مشروح راجع به حوادث وین ما را مجبور می‌کند که امروز تمام مقالات دیگر را کنار بگذاریم و به این جهت چند کلمه درباره انقلاب وین می‌نویسیم. خوانندگان ما ضمن مطالعه گزارش خبرنگار ما در وین [مولر تلرینگ Müller-Telling] متوجه می‌شوند که این انقلاب به علت عدم اعتماد بورژوازی نسبت به طبقه کارگر، اگر با شکست مواجه نشود، لااقل در جریان تکامل خود تهدید به فلج شدن خواهد شد. بهر حال انعکاس آن در مجارستان، ایتالیا و آلمان موجب به هم ریختن تمام نقشه‌های تهاجمی ضدانقلاب خواهد شد، فرار امپراتور و نمایندگان چک از وین،^{۴۰} بورژوازی را مجبور می‌کند که چه بخواد و چه نخواهد، به مبارزه ادامه بدهد. مجلس فرانکفورت که سرگرم آن است که به ما آلمان‌ها:

"یک زندان ملی و یک تازیانه مشترک"^{۴۱}

هدیه نماید، به علت حوادث وین - وحشت‌زده از خواب بیدار شده و هیئت دولت برلین سراسیمه به وسیله عمومی [یعنی] حکومت نظامی متوسل شده است. حکومت نظامی مانند انقلاب در هایش به طرف دنیا باز می‌شود، حتی سعی کردند که این تجربه را به طور کلی در سراسر امپراتوری، در مجارستان مورد استفاده قرار دهند. این تلاش بجای آنکه ضدانقلاب را در مجارستان مستقر سازد، موجب بروز انقلاب در وین شد. حکومت نظامی این تودهنی را که خورده است دیگر نمی‌تواند جبران کند. حکومت نظامی برای همیشه کارش ساخته شده است. مسخرگی سرنوشت این است که همزمان با یلاخیش [Jellachich]، قهرمان حکومت نظامی در غرب [یعنی] کاویناک نیز آماج گاه حمله همه فراکسیون‌هایی شده است که او در ژوئن به زور گلوله نجات‌شان داده است و او فقط به وسیله پیوستن قاطعانه به انقلاب می‌تواند برای مدت کوتاهی روی پا به ایستد. ما در پایان تازمترین اخبار وین، گزارشاتی را که مربوط به ۵ اکتبر می‌باشند، می‌آوریم، زیرا آن‌ها بازتاب امیدها و هراس‌های وین از سرنوشت مجارستان می‌باشند.

مارکس؛ شماره ۱۱۴؛ ۱۲ اکتبر ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۴۱۷-۴۱۸

^{۴۰} در آغاز قیام خلق در وین، امپراتور اتریش در ۷ اکتبر ۱۸۴۸ به اولموتی فرار کرد. همچنین اکثر نمایندگان چک - در راپشتاگ وین - که متعلق به حزب ناسیونال لیبرال چک بودند، وین را ترک کرده و بیراگ گریختند.

^{۴۱} مصرعی از شعر خانه‌های بلوطی هاینه شاعر آلمانی [Heinrich Heine, "Der Tannhäuser"]

انقلاب کلن

کلن، ۱۲ اکتبر. "روزنامه کلن" [Kölnische Zeitung] برای ما تعریف می‌کند که "انقلاب کلن"، در ۲۵ سپتامبر یک خیمه‌شب‌بازی مسخره بود و حق هم با "روزنامه کلن" است! در روز ۲۶ سپتامبر، کاویناک اداره "فرماندهی نظامی کلن" را به عهده داشت و "روزنامه کلن" خردمندی و اعتدال "فرماندهی نظامی کلن" را مورد تحسین قرار داده بود. ولی حالا چه کسی مسخره‌تر است. کارگران که در ۲۵ سپتامبر در سنگرها از خود محافظت می‌کردند - یا کاویناک - که در ۲۶ سپتامبر با جدی‌ترین لحن، مقدس‌آبانه حکومت‌نظامی را اعلام کرد، روزنامه‌ها را توقیف نمود، سازمان دفاع ملی را خلع سلاح کرد و اتحادیه‌ها را قدغن ساخت؟

بیچاره "روزنامه کلن"! کاویناک "انقلاب کلن" نمی‌تواند به اندازه یک‌بند انگشت هم از خود "انقلاب کلن" بزرگتر باشد. بیچاره "روزنامه کلن"! مجبور است انقلاب را شوخی بگیرد و "کاویناک" باید این انقلاب شوخی را جدی تلقی کند. عجب موضوع گیج‌کننده، ناگوار و پرتناقضی!

ما درباره صلاحیت فرمانده نظامی هیچ‌چیز تازه برای گفتن نداریم، زیرا داستر [D'Ester] آن را به‌خوبی تشریح کرده است. از این گذشته ما، فرمانده نظامی را به‌عنوان آلت دست تلقی می‌کنیم، سازندگان اصلی این تراژدی عجیب و غریب "شهروندهای خوش‌نیت" بودند، بنابراین جای تعجبی وجود ندارد که آقای دومونت [Dumont]، به‌وسیله روزنامه‌هایش، اطلاعیه ضد داستر، بوخارت [Borchardt] و کیل [Kyll] را منتشر می‌سازد. چیزی که "خوش‌نیت‌ها" می‌خواستند از آن دفاع کنند عمل فرمانده نظامی نبود بلکه اعمال خودشان بود.

رویدادهای کلن، بهمان شکلی که "ژورنال دس دبات [Journal des Débats]" (نشریه بحث) کلن، معرفی کرده، در مطبوعات آلمان منعکس شده‌اند و این برای پرداختن ما به مطلب کفایت می‌کند.

مول [Moll] یکی از محبوب‌ترین رهبران باشگاه کارگران بایستی دستگیر می‌شد. شاپر [Schapper] و بکر [Becker] قبلاً زندانی شده بودند. برای اجرای این منظور یک روز دوشنبه را انتخاب کرده بودند، یعنی روزی که بخش عمده‌ای از کارگران کار نمی‌کنند؛ بنابراین از قبل می‌دانستند که دستگیری‌ها با پرخاش کارگران مواجه شود و می‌تواند حتی موجب مقاومت قهرآمیز آن‌ها گردد. عجب تصادفی بود که این دستگیری‌ها را درست بروز دوشنبه می‌انداخت! بعد از اخطاریه و رانگل^۱

^۱ در ۱۷ سپتامبر ۱۸۹۸ و رانگل [Wrangel]، ژنرال فرمانده قوای نظامی ناحیه مارک یک فرمان نظامی صادر کرد و طی آن اعلام داشت که گروه نظامی پروسی درصدد یورش به دستاوردهای انقلاب است. در این اخطاریه و رانگل خاطرنشان می‌سازد که وظیفه اوست که "نظم و آرامش عمومی" را حفظ نماید و "عناصری را که می‌خواهند اعمال غیرقانونی را تحریض نمایند" مورد تهدید قرار می‌دهد؛ و در پایان این فرمان از سربازان می‌خواهد که از دستورات افسران مربوطه و پادشاه تبعیت نمایند.

و انتصاب پفول به نخست‌وزیری^۱ و با در نظر گرفتن دستور نظامی اشتاین^۲ و ضربات قاطعی که ضدانقلاب هر لحظه وارد می‌آورد، انتظار می‌رفت که برلین دست به انقلاب بزند و بنابراین عصیان بهمراتب بیشتر قابل پیش‌بینی بود. به این جهت کارگران می‌بایستی دستگیری‌ها را نه به‌عنوان اقدامات قضائی بلکه به‌عنوان اقدامات سیاسی تلقی می‌کردند و به دادستان فقط به نظر یک مأمور ضدانقلاب می‌نگریستند. آن‌ها معتقد بودند که می‌خواهند در آستانه حوادث مهمی رهبرشان را به ربایند تصمیم گرفتند به هر قیمت شده مانع توقیف مول بشوند. وقتی به هدف خود نائل آمدند میدان نبرد را ترک کردند. سنگرها تازه وقتی ساخته شدند که به کارگران مجتمع در میدان کهنه خبر رسید که نظامیان از همه طرف برای حمله به آن‌ها به حرکت درآمده‌اند. آن‌ها مورد حمله قرار نگرفتند، بنابراین احتیاجی هم به دفاع نداشتند. مضافاً به اینکه اطلاع حاصل کردند که اخبار مهمی از برلین نرسیده است؛ بنابراین کارگران بعد از آنکه بیشتر ساعات شب را بیهوده در انتظار دشمن گذراندند به خانه‌های خود بازگشتند. به این ترتیب چیزی مضحک‌تر از این نیست که کارگران کلن را متهم به ترسو بودن کرده‌اند.

البته اتهامات دیگری هم نسبت به آن‌ها وارد آورده‌اند تا حکومت نظامی را موجه جلوه دهند و حادثه کلن را یک انقلاب کوچک قلمداد نمایند. نقشه آن‌ها این بوده است که شهر خوب کلن را غارت کنند و برای این کار ظاهراً غارت یک پارچه‌فروشی را دستاویز قرار داده‌اند. مثل اینکه هیچ شهری دزدهای تصادفی - که طبیعتاً از روزهای طغیان عمومی استفاده می‌کنند - ندارد؛ و یا اینکه منظورشان از غارت، غارت اسلحه فروشی‌هاست. به این ترتیب دادستان کلن را به برلین فرستادند تا دستورات لازم برای تعقیب قانونی انقلاب مارس به او داده شود. بدون وجود اسلحه فروشی‌های غارت‌شده احتمالاً هرگز این رضایت حاصل نمی‌شد که آقای هانز هان [Hansemann] تبدیل بیک رئیس بانک و آقای مولر [Müller] تبدیل به یک معاون وزیر بشوند.

در رابطه با کارگران کلن همین اندازه کافی است و حالا می‌پردازیم به دموکرات‌ها و اینکه "روزنامه کلن"، "روزنامه آلمان [Deutsche Zeitung]"، "روزنامه عمومی آگسبورگ [Augsburg]" و سایر روزنامه‌های "خوش‌نیت" چه اتهامی به آن‌ها وارد می‌سازند؟ [این‌ها

^۱ در ۲۱ سپتامبر ۱۸۴۸ به فرمان فریدریش ویلهلم چهارم [پادشاه پروس]، پفول [Pfuell] مأمور تشکیل دولت می‌شود و کابینه‌ای از کارمندان ارتجاعی و افسران ارتش تشکیل می‌دهد که ظاهراً به خواست‌های مجلس ملی پاسخ مثبت می‌دهد ولی در باطن نیروها ضدانقلابی را سازمان‌دهی می‌کند پس از سقوط وین کابینه پفول در ۸ نوامبر سقوط می‌کند و شاهزاده براندنبورگ جانشین او می‌گردد که کودتای ضدانقلابی را اجرا می‌نماید (حکومت نظامی در برلین، انحلال سازمان دفاع ملی و مجلس ملی).

^۲ در سوم اوت ۱۸۴۸ نیروهای نظامی، پروس، استحکامات شویدینس سازمان دفاع ملی را زیر آتش می‌گیرند و ۱۴ نفر از افراد سازمان دفاع ملی را به قتل می‌رسانند. یکی از نمایندگان مجلس ملی بنام اشتاین [Stein] با این مناسبت دولت وقت را مورد استیضاح قرار می‌دهد و مجلس تصویب می‌کند که قوای نظامی از دخالت در امور سیاسی خودداری نمایند ولی وزیر جنگ از ابلاغ این دستور به واحدهای نظامی امتناع می‌ورزد و به دنبال طرح مجدد موضوع در مجلس ملی، کابینه سقوط می‌کند و هیئت دولت بعدی پفول فرمان نیم‌بندی در این رابطه صادر می‌نماید.

ادعا می‌کنند که]: برگمن‌ها [Brüggemann] و باسرمن‌های [Bassermann] قهرمان و غیره خون می‌طلبیدند و دموکرات‌های نازک دل به علت چین خون به راه نیانداختند!

حقیقت قضیه خیلی ساده از این قرار است: دموکرات‌ها در کرانتس Kranz (در میدان کهنه)، در سالن ایزر Eiser Hall (محل سخنرانی) و در سنگرها به کارگران می‌گفتند تحت هیچ‌گونه شرایطی مایل به دست زدن به "کودتا" نیستند. البته در لحظه‌ای که یک مسئله بزرگ - که می‌توانست تمام مردم را به مبارزه به کشاند - وجود نداشت و به این جهت نیز هر نوع طغیانی محکوم به شکست می‌شد - این امر بی‌حاصل‌تر می‌بود تا چند روز آینده - که حوادث عظیمی می‌توانستند روی بدهند. به این جهت باید قبل از روز تعیین تکلیف، خود را برای نبرد آماده ساخت. وقتی هیئت دولت برلین جرات آن را به خود بدهد که ضدانقلابی به راه بیاندازد، آن وقت از نظر خلق روزی که باید دست به انقلاب بزند، فرارسیده است. تحقیقات قضائی ادعاهای ما را تائید خواهند کرد. حضرات "روزنامه کلن" بجای "در تاریکی شب" با "دسته‌ای روی سینه قرار گرفته و نگاه‌های تیره‌وتار" خود در مقابل سنگرها ایستادن و "به آینده خلق خود تعمق کردن"، بهتر بود که با سخنان حکیمانه خود توده‌های اغفال‌شده را به ترک سنگرها موعظه می‌کردند! خردمندی بعد از جریان واقعه بچه دردی می‌خورد؟

در رابطه با حوادث کلن، سازمان دفاع ملی بیش از همه مورد ناسزاگویی مطبوعات وزین! قرار گرفته است. باید تمیز داد که اگر سازمان دفاع ملی از آن امتناع ورزید که به‌صورت نوکر بی‌اراده پلیس درآید، این وظیفه او بود و اگر داوطلبانه سلاح‌های خود را تسلیم کرد، این واقعیت فقط به این‌گونه می‌تواند مورد اغماض قرار گیرد که: بخش لیبرال آن می‌دانست که بخش غیر لیبرال موقع را مغتنم شمرده و با خوشحالی سلاح‌های خود را به زمین خواهد گذاشت؛ و البته مقاومت یک بخش [از سازمان دفاع ملی] ثمری نداشت.

"انقلاب کلن" یک نتیجه داشت؛ و آن این بود که مشتی یک دسته بیش از دوهزار نفری از پارسا نمایان را باز کرده [پارسانمایی] که "عفت سیر شده و اخلاق چاق و چله‌شان" فقط در ایام حکومت نظامی قادر به "زندگی آزادانه" ای می‌باشد. شاید روزگاری، فرصتی برای نگارش شرح حال این پارسا نمایان پیش بی‌آید، آن وقت خوانندگان ما مطلع خواهند شد که "گنج‌ها" چگونه به دست می‌آیند، [گنج‌هایی] که "نه موریانه و نه زنگ‌زدگی" آن‌ها را خراب می‌کند و متوجه خواهند شد که زمینه اقتصادی "نیت خوب" بچه نحو تسخیر می‌شود.

مارکس؛ شماره ۱۱۵؛ ۱۳ اکتبر ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۴۱۹ - ۴۲۱

تازه‌ترین اخبار وین، برلین و پاریس

کلن، ۴ نوامبر. افق روشن می‌شود. هنوز هم به‌طور مستقیم اخبار از وین نمی‌رسند. ولی حتی از گزارشات مطبوعات رسمی پروس نیز پیدا است که وین تسلیم نشده است. ویندیش‌گرایتس [Windischgrätz] عمداً و یا در اثر یک سوءتفاهم، یک خبر تلگرافی غلط در دنیا منتشر کرده است که انعکاس مشتاقانه، دوپهل و تعصب‌آمیزی در مطبوعات "خوب" داشته است، به حدی که آن‌ها می‌کوشند با خوشحالی خودشان را در پس پرده نطق‌های سوگوارانه و عوام‌فریبانه مخفی نمایند. اگر مطالب افسانه‌آمیز و پرت و بلاهای مملو از تناقض گزارشات شلزی [Silesia] و برلین را حذف کنیم، نکات زیر مشخص می‌شوند: در ۲۹ اکتبر راهزنان سلطنتی فقط چند ناحیه خارج شهر وین را به تصرف خود درآورده بودند. اینکه آیا تاکنون قدم به داخل شهر وین گذاشته‌اند یا نه از گزارشاتی که تاکنون واصل شده‌اند، دستگیر نمی‌شود. تمام موضوع تسلیم وین محدود می‌شود به اعلامیه خیانت کارانه‌ای که شورای شهر وین صادر کرده است. در ۳۰ اکتبر فرمانده ارتش مجارستان – ویندیش‌گرایتس – دست به تهاجم می‌زند ولی ظاهراً عقب رانده می‌شود، در ۳۱ اکتبر، ویندیش‌گرایتس بار دیگر به بمباران وین اقدام می‌ورزد، [وین را به توپ می‌بندد] اما باز هم بدون نتیجه. او اکنون میان اهالی وین و ارتش ۸۰ هزار نفری مجارستان گیر کرده است. بیانیه بی‌شرمانه ویندیش‌گرایتس در تمام ولایات، قیام را نوید می‌دهد و یا لااقل ناقوس جنبش تهدیدکننده‌ای را به صدا درآورده است. حتی متعصبین پراگ سلوانسکالیپاهای عهد دقیانوس [Olmiitz] از رویای مغشوش خود بیدار شده‌اند و به نفع وین و بر ضد شیندرهانس همایونی^۱ موضع می‌گیرند ضدانقلاب هرگز جرات آن را نداشته است که این‌طور وقیحانه و مبتذل، برنامه‌های خود را با کوس و کرنا اعلام دارد. حتی در اولموتی [Olmiitz] - کوبلنس اتریش [Austrian Koblenz] - زمین زیر پای دیوانه‌های تاجدار به لرزه درآمده است. رهبری بلاخنیش [Jellachich]، سپهسالاری که شهرتش عالم‌گیر گشته و نامی آن‌قدر بلندآوازه شده است که "وقتی شمشیرش در هوا می‌درخشد، ماه، وحشت‌زده خود را در پشت ابرها مخفی می‌کند" و کسی که در هر موقعیتی "غرش توپ‌ها جهت را برایش مشخص می‌کند" جهتی که در آن از مهلکه جان بدر می‌برد، [چنین رهبری‌ای] اجازه نمی‌دهد شک و تردید در مورد مجارها و وینی‌ها به وجود آید:

این بی‌سرو پاها را

با شلاق به دانونب به ریزید.

^۱ شیندرهانس [Schinderhannes] در اصل عنوانی بود که به شخصی بنام یوهان بوکلر [Johann Bückler] – سردهسته یک باند از دزدان اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ در نواحی راین هسن - اطلاق می‌شد و در اینجا منظور از شیندرهانس همایونی، ژنرال ویندیش‌گرایتس است.

و این خیل بی‌شرم لومپن‌ها را
جارو کنید.

این انبوه ولگردان

و بد ذاتان و دریوزگان

سفله‌های صربی

نوکرهای پست دهاتی‌ها

که از سرزمین اشباع‌شده‌ای

رانده‌شده‌اند.

و دست به ماجراجویی جنون‌آمیزی زده‌اند

که سقوط آن حتمی است.

اخبار بعدی، جزئیات مشمئزکننده‌ای راجع به جنایات صرب‌ها و سایر مجاهدین "نظم قانونی و آزادی
منطبق با قانون اساسی" در بر خواهند داشت و بورژوازی اروپا از بازارهای بورس و سایر جایگاه‌های
راحت خود به‌عنوان تماشاجی و برای صحنه‌های خونین کف میزند و هورا می‌کشد، همان بیچاره‌هایی
که به‌وسیله چند اقدام جسورانه دادگاه خلق، از فرط انزجار اخلاقی فقط و فقط یکبار فریاد برآورده
بودند و خیانت دسته‌جمعی‌شان نسبت به "قاتلین" لاتور شریف و لیشنوسکی [Lichnowski] نجیب از
هزاران سینه برخاسته بود.

لهستانی‌ها برای چندمین بار به خاطر قصاص صحنه‌های قتل و جنایت فرانسوی در رأس ناجیان وین
قرار گرفتند، همان‌طور که در رأس مردم ایتالیا قرار گرفته‌اند و همان‌طور که در همه‌جا ژنرال‌های
پردل و جرات انقلاب می‌باشند، درود بر لهستانی‌ها و بازهم درود بر لهستانی‌ها.

درباریان برلینی سرمست از خون وین، خیره از شعله‌های حریق حومه آن و نشئه نمره‌های پیروزی
صرب‌ها و هایدوک‌ها [haiduks] [در اصل نام یک گروه برگزیده نظامی مجاری بود و بعدها بطور
عام به نوکران کمر بسته اطلاق می‌شد - ا. س.]، نقاب از چهره خود برداشته‌اند. "آرامش در برلین
برقرار شده است"؛ و ما شاهد آن خواهیم بود.

و بالاخره از پاریس نخستین غرش‌های زیرزمینی - که منادی زمین لرزه می‌باشند - به گوش می‌رسند
و [مژده می‌دهند] که جمهوری علیه، در ویرانه‌های خودمدفون خواهد شد.

افق روشن می‌شود ...

مارکس؛ شماره ۱۳۵؛ ۵ نوامبر ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۴۵۳-۴۵۴

پیروزی ضدانقلاب در وین

کلن ۱۰ نوامبر. آزادی و نظم صربیی پیروز شد و با قتل و غارت و جنایتکاری پیروزی خود را با فرمان‌برداران بی‌نام و نشان رذل خود جشن گرفت. وین به دست ویندیش‌گرایتس، بلاخنیش و آورسپرک [Auersperg] افتاده است. همه پیش‌گویی‌های ناگوار خبرنگار ما در وین [مولر تلرینگ] به وقوع پیوست و شاید در این لحظه خود او نیز به قتل رسیده باشد.

مدت کوتاهی امیدوار بودیم که موکورس‌های مجارستانی، وین را نجات بدهند ولی حرکت ارتش مجارستان برای ما نامفهوم و غیرقابل درک است.

انواع مختلف خیانت‌ها، موجب سقوط وین شدند. تمام تاریخ رایش‌تاک و شوراهای محلی، از تاریخ ۶ اکتبر تاکنون چیزی جز سرگذشت یک خیانت متداوم بیش نیست، چه کسی در رایش‌تاک و شوراهای محلی نمایندگی داشت؟

بورژوازی.

بخشی از گارد ملی وین، از همان آغاز انقلاب اکتبر، آشکارا به طرفداری از درباریان وارد مبارزه شد و در پایان انقلاب بخش دیگری از گارد ملی با موافقت پنهانی راهزنان سلطنتی به نبرد با پرولتاریا و لژیون دانشگاهی پرداخت. این فراکسیون‌های گارد ملی وابسته به کی بودند؟

به بورژوازی.

در فرانسه، بورژوازی بعد از برطرف کردن تمام موانعی که در راه حکومت طبقه او وجود داشتند در رأس انقلاب قرار گرفت و در آلمان قبل از آنکه حتی اولین شرایط حیاتی آزادی و سلطه بورژوازی خود را تأمین نماید، تحت فشار اطرافیان سلطنت مطلقه و فنودالیسم قرار گرفته است. در فرانسه به‌عنوان حاکم مستبدی در صحنه ظاهر شد و ضدانقلاب خود را به راه انداخت. در آلمان به‌عنوان یک برده ظاهر می‌شود و در ضدانقلابی که حاکم مستبد خود اوست، شرکت می‌کند. در فرانسه به پیروزی رسید تا خلق را به حقارت بکشانند و در آلمان خودش را تحقیر کرده است تا خلق پیروز نشود. در تمام تاریخ زبونی‌ای ننگ‌بارتر از بورژوازی آلمان سراغ نداریم. چه کسانی دسته‌دسته وین را ترک کردند و پاسداری از ثروت‌های باز پس‌گذاشته را به شهادت خلق محول ساختند تا در موقع فرار در مورد این پاسداران بدگویی کنند و به‌نگام بازگشت آن‌ها را سرکوب نمایند؟

بورژوازی.

میزان الحراره‌ای که با هر نفس کشیدن خلق وین پائین می‌آید و با هر خس‌خس دم واپسین او بالا می‌رود بازگوکننده اسرار درونی کیست و چه کسی به زبان کهنه بورس بازان صحبت می‌کند؟

بورژوازی.

"مجلس ملی آلمان" و "قدرت مرکزی" آن به وین خیانت کردند. چه کسی در آن‌ها نماینده دارد؟
بیش از همه بورژوازی.

پیروزی "آزادی و نظم صربی" در وین، به علت پیروزی جمهوری "محترمین!" در پاریس میسر شده بود. چه کسی در روزهای ژوئن [در پاریس] پیروز شده بود؟
بورژوازی.

با پیروزی او در پاریس، لجام‌گسیختگی ضدانقلاب اروپا آغاز شد.
در روزهای فوریه و مارس قدرت مسلح در همه‌جا با شکست مواجه شد. چرا؟ زیرا نماینده چیزی
سوی خود حکومت‌ها نبود، اما بعد از روزهای ژوئن، در همه‌جا پیروز شد، زیرا بورژوازی در
همه‌جا به‌طور پنهانی با او توافق کرده است، درحالی‌که از طرف دیگر رسماً رهبری جنبش‌های انقلابی
را در دست دارد و طبعاً نتیجه تمام اقدامات نیم‌بندی که انجام می‌دهد مثل سقطجنین است.
تعصب ملی چک‌ها، بزرگ‌ترین ابزار کار درباریان وین بود. [اینک] متحدین با یکدیگر به جدال
پرداخته‌اند. خوانندگان ما در این شماره می‌خوانند که نمایندگان پراگ بر ضد این بی‌نزاکتی‌های
جسورانه اعتراض کرده و به خاطر آن در اولموتس مورد تحسین قرار گرفته‌اند.

این اولین علامت جنگی است که میان حزب اسلاوی و قهرمان آن ویلاخیش با حزب درباریان عامی‌ای
که به تمام ملیت‌ها بی‌اعتنا می‌باشند و قهرمان آن‌ها ویندیش‌گرایش، شروع خواهد شد. آلمانی‌های
روستانشین اتریش به سهم خود، هنوز آرام نگرفته‌اند. صدای آن‌ها از میان قیل‌وقال درهم و آشفته
خلق‌های اتریش به گوش می‌رسد و از جهت سومی، صدای مردم دوستانه تزار! تا پست [Pest] به
گوش می‌رسد و عمال او در شاهزاده‌نشین‌های اطراف دانوب بی‌صبرانه منتظر صدور دستورات
تعیین‌کننده او نشسته‌اند. [پست قسمتی از شهر بوداپست پایتخت مجارستان است که در قسمت شرقی
رودخانه دانوب قرار دارد، این قسمت تا سال ۱۸۷۲، شهر جداگانه‌ای بود ولی بعداً با ناحیه بودا که
در قسمت غربی دانوب قرار دارد یکی شد و شهر بوداپست به وجود آمد. ا. س.]

و بالاخره اگر قدرت مرکزی آلمان و مجلس ملی آلمان، وظیفه خود را در این ندیده بود که در صحنه
ظاهر شود تا از طرف مردم اروپا، مورد تمسخر و استهزاء قرار گیرد. آن وقت آخرین تصمیم مجلس
ملی آلمان در فرانکفورت - که قسمت آلمانی نشین امپراتوری اتریش را بخشی از آلمان اعلام نموده
بود - الزاماً منجر به یک کشمکش عظیم می‌شد. علیرغم این - چشم‌پوشی‌های سرنوشت‌گرایانه، مبارزه
در اتریش ابعاد بسیار عظیمی خواهد یافت که در تاریخ جهان بی‌سابقه خواهد بود.

هم‌اکنون در وین دومین پرده این درام روی صحنه آمده است. پرده اول این درام تحت عنوان "روزهای
ژوئن" در پاریس بازی شده است، در پاریس [به‌توسط] ولگرد‌ها و در وین [به‌وسیله] "صربی‌ها" و در

هر دو مورد به دست "لاتسارون‌ها [lazzaroni]" [لاتسارون، به زبان ایتالیایی به افراد لومپن پرولتاریای شهری اطلاق می‌شود. ا. س.] لومپن پرولتاریای مسلح شده و مزدور، بر ضد پرولتاریای زحمتکش و اندیشمند؛ و بهزودی شاهد پرده سوم [این درام] در برلین خواهیم بود.

فرض می‌کنیم که ضدانقلاب در تمام اروپا به‌وسیله اسلحه زنده بوده است، در این صورت به‌وسیله پول در تمام اروپا خواهد مرد. ورشکستگی اروپا، ورشکستگی دولتی، واقعیتی است که موجب حصول پیروزی ما خواهد شد و در اثر یوان‌های اقتصادی، نوک سرنیزه‌ها مثل نوک فشفسه‌های نرم خواهد شکست.

البته سیر حوادث منتظر فرارسیدن روزی که در آن موعد سفته‌هایی - که کشورهای اروپایی در جامعه به قدرت خرید آنها اروپا کشیده‌اند، سر آمده باشد - نمی‌نشیند. در پاریس ضربه نابودکننده متقابل انقلاب ژوئن وارد خواهد آمد و با پیروزی "جمهوری سرخ" در پاریس، ارتش‌های درون‌مرزی کشورها، از سرحدات خواهند گذشت و قدرت واقعی احزاب متخاصم به صورتی خالص متبلور خواهد شد. آنوقت ما ژوئن و اکتبر را به خاطرخواهیم آورد و نیز فریادخواهیم زد: وای بر مغلوبین! [شعار گالیر به هنگام تسخیر و ویران کردن رم به سال ۳۹۰ قبل از تاریخ مسیحی - ا. س.]

کشتار بیشتری ای که از روزهای ژوئن و اکتبر جریان دارد و مجالس یادبود خسته‌کننده‌ای که از مارس و فوریه برای شهیدان گرفته می‌شود، همراه با وحشی‌گری خود ضدانقلاب، خلق‌ها را متقاعد خواهد ساخت که فقط یک وسیله برای کوتاه کردن، ساده نمودن و متمرکز ساختن دردهای کشنده زائوی در حال مرگ جامعه کهنه و دردهای زائوی خون‌آلود جامعه وجود دارد.

فقط یک وسیله: تروریسم انقلابی.

مارکس؛ شماره ۱۳۶؛ ۷ نوامبر ۱۸۴۸، جلد ۵، صفحه ۴۵۵-۴۵۷

تقاضای دموکرات‌های حوزه را ین راجع به امتناع از پرداخت مالیات

اطلاعیه^۲

کلن، ۱۸ نوامبر. کمیته دموکرات‌های حوزه را ین از تمام باشگاه‌های دموکراتیک ایالت را ین تقاضا می‌کند که در تصویب و اجرای اقدامات زیر کوشش نمایند:

۱- بعد از آنکه خود مجلس ملی پروس، امتناع از پرداخت مالیات را تصویب کرده است،^۳ باید در همه‌جا با تارومار کردن قهرآمیز [به‌وسیله دولت پروس] با توسل به هرگونه مقاومت، مقابله گردد.
۲- در همه‌جا باید نیروهای ضربتی برای دفاع در مقابل دشمن سازمان‌دهی گردد و باید برای افراد بی‌بضاعت به خرج صندوق انجمن‌های محلی و با کمک‌های مالی داوطلبانه اسلحه و مهمات نظامی تهیه شود.

۳- در همه‌جا باید از مقامات دولتی خواسته شود که علناً توضیح بدهند که آیا مایل‌اند مصوبات مجلس ملی را به رسمیت به شناسند و اجرا کنند و در صورتی‌که از این امر امتناع ورزند باید کمیسیون‌های امنیتی تشکیل شوند، البته تا حد امکان با توافق شوراهای محلی. شوراهای محلی‌ای که با مجلس قانون‌گذاری مخالف می‌باشند بایستی به‌وسیله رأی عمومی مردم از نو انتخاب شوند.

کلن، ۱۸ نوامبر

از طرف کمیته دموکرات‌های حوزه را ین

کارل مارکس کارل شاپر [Karl Schapper] شنایدر [Schneider II]

نویه راینیشه تساینونگ؛ شماره ۱۴۷؛ ۱۹ نوامبر ۱۸۴۸، جلد ۶، صفحه ۳۳

^۲ این اطلاعیه موجب شد که مقامات قضایی بر علیه اعضای کمیته دموکرات‌های حوزه را ین – مارکس، شاپر و شنایدر دوم – ادعانه‌ای تنظیم کنند و آن‌ها را به محاکمه بکشانند.

^۳ مجلس ملی پروس که به‌وسیله قهر نظامی از محل اجلاس خود رانده شده بود، در هتلی تشکیل جلسه داد و به اتفاق آراء [با ۲۲۶ رأی] لایحه مربوط به امتناع از پرداخت مالیات را به تصویب رسانده متن این لایحه عیناً در زیر نقل می‌شود:

"تا زمانی‌که مجلس ملی نتواند جلسات خود را آزادانه همچنان در برلین تشکیل بدهد، هیئت دولت براندنبورگ صلاحیت ندارد که پول‌های دولتی را در اختیار داشته باشد و مالیات‌ها را اخذ کند. این تصمیم از ۱۷ نوامبر به اجراء گذاشته می‌شود. مجلس ملی ۱۵ نوامبر"

مارکس در شماره ۱۴۵ روزنامه مورخ ۱۷ نوامبر ۱۸۴۸ ضمن نوشته کوتاهی در این باره چنین می‌نویسد: "لئابر این از امروز به بعد مالیات‌ها از بین رفته‌اند! پرداخت مالیات خیانت به وطن است و امتناع از پرداخت مالیات اولین وظیفه افراد است!"

حکومت نظامی در همه‌جا

کلن، ۲۲ نوامبر. ما پیش‌بینی کرده بودیم که انجمن شهر کلن به‌عنوان جواب درخواستی که از شاه کرده است، از او تیپا خواهد خورد. ما اشتباه کرده بودیم. درست است که انجمن شهر تیپای خود را نوش جان کرد ولی نه به‌وسیله پادشاه بلکه به‌وسیله مانتویفل – براندنبورگ [Manteuffel-Brandenburg]. چه بدتر! علاوه بر این ما گفته که بودیم که بعد از مصوبات پارلمان فرانکفورت، چپی‌ها وظیفه‌دارند که استعفا بدهند. آن‌طور که می‌شنویم، نه‌تنها چپی‌ها بلکه جناح چپ سنتروم نیز استعفا داده‌اند تا یک کمیته مرکزی دموکراتیک تشکیل بدهند، چه‌بهرتر!

حکومت‌نظامی، این است دست‌آورد انقلاب مارس، شهر دوسلدورف [Düsseldorf] در محاصره است! یک شهر را برای آن محاصره می‌کنند که به اشغال درآورند. تمام شهرهای پروس به‌تدریج در محاصره قرار می‌گیرند تا دوباره به تصرف درآورده شوند. تمام پروس باید از نو تسخیر شود، زیرا تمام پروس از پروس جدا شده است. این محاصره چگونه صورت می‌گیرد؟ به‌وسیله خلع سلاح مردم و شهری مثل کلن که قبلاً خلع سلاح شده است، چگونه دوباره محاصره خواهد شد؟ به‌این‌ترتیب که قبلاً دوباره به آن اسلحه داده شود. محاصره مجدد کلن به معنی آن است که دوباره اسلحه به دست کلن داده شود. زنده‌باد محاصره!

مارکس؛ شماره ۱۵۰؛ ۲۳ نوامبر ۱۸۴۸، جلد ۶ صفحه ۴۵

جنبش انقلابی در ایتالیا

کلن ۲۹ نوامبر. سرانجام پس از شش ماه شکست‌های تقریباً مداوم دموکراسی و بعد از یک ردیف ناهنجارترین موفقیت‌های ضدانقلاب، بالاخره بار دیگر علائم پیروزی احزاب انقلابی ظاهر می‌شوند. ایتالیا - کشوری که قیام آن، پیش‌درآمد قیام کشورهای اروپائی را در ۱۸۴۸ تشکیل می‌داد و سرکوبی آن طلیعه سقوط وین بود - همین ایتالیا برای دومین باره قیام می‌کند. توسکانا [Tuscany] هیئت‌وزیران دموکرات خود را سرکار آورد و رم نیز در این اواخر به همین موفقیت نائل آمده است.

۱۰ آوریل لندن، ۱۵ مه و ۲۵ ژوئن پاریس، ۶ اوت میلان و اول نوامبر وین^۴ این‌ها تاریخ‌های چهارگانه که ضدانقلاب اروپا بود و چهار سنگ کیلومتر شماری هستند که معرف فاصله‌هایی می‌باشند که ضدانقلاب در آخرین یورش پیروزمندانه خود به سرعت پشت سر گذارده است.

در ۱۰ آوریل در لندن، نه‌تنها نیروی انقلابی چارتیست‌ها^۵ بلکه همچنین بدو^۶ تبلیغ انقلابی پیروزی فوریه، درهم‌شکسته شد. هر کس که درک صحیحی از انگلستان و موضع آن در تاریخ مدرن داشته باشد، از این امر که انقلابات قاره [اروپا]، بدون باقی گذاشتن اثری در آن، از کنارش گذشته‌اند دچار شگفتی نخواهد شد. انگلستان - کشوری که در اثر صنعت و تجارت خود بر همه ملت‌های انقلابی قاره [اروپا] مسلط می‌باشد و مع‌الوصف سلطه‌ایی بر بازارهای آسیا، اروپا و استرالیا به‌طور نسبتاً ناچیزی وابسته به قدرت خرید آن‌ها می‌باشد، کشوری که در آن تناقضات جامعه بورژوازی مدرن و مبارزات طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا بیشترین گسترش را یافته و به بالاترین نقطه اوج خود رسیده است، این کشور بیش از هر کشور دیگر دارای تکامل مستقل و خاص خود می‌باشد. انگلستان که برای حل و از میان بردن اختلافات طبقاتی بیش از سایر کشورها رسالت دارد، نیاز به آن ندارد که همانند حکومت‌های موقتی قاره [اروپا] به حل و از میان بردن آنها اقدام نماید. انگلستان انقلاب قاره را قبول ندارد و هنگامی که زمان آن فرا به رسد، انگلستان انقلاب را به قاره دیکته خواهد کرد. این موضع انگلستان بود و نتیجه الزامی این موضع و مآلاً پیروزی "نظم" در ۱۰ آوریل کاملاً قابل توضیح بود،

^۴ در ۱۰ آوریل ۱۸۴۸، تظاهرات چارتیست‌ها را به کمک نظامیان و پلیس مخصوص برهم زدند. منظور از این تظاهرات این بود که برای سومین مرتبه تقاضانامه‌ای را که دربرگیرنده منشور خلق بود در پارلمان مطرح سازد. در ۱۵ مه ۱۸۴۸: به کمک گارد ملی بورژوازی عملیات انقلابی کارگران پاریس را سرکوب ساخت و در ۲۵ ژوئن ۱۸۴۸ قیام پرولتاریای پاریس را به خون کشید. در اول اوت ۸۴۸: میلان به‌وسیله نیروهای نظامی اتریش که جنبش آزادی‌بخش ملی را در شمال ایتالیا سرکوب کرده بود - تسخیر شد. در اول نوامبر ۱۸۴۸، فلد مارشال ویندیش‌گرایتس اتریشی وین را اشغال کرد.

^۵ چارتیست‌ها [Chartists]: نمایندگان جنبش کارگری انقلابی ولی غیر سوسیالیستی انگلیس بودند که در بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۸ فعالیت می‌کردند و برای تحقق منشور خلق (بیپل چارتر) مبارزه می‌کردند. مطالبات آن‌ها بر بنیان دموکراتیک کردن نظام حکومتی انگلستان قرار داشت. لنین درباره اهمیت جنبش چارتیستی می‌گوید که: "انگلستان، اولین جنبش توده‌ای واقعی و پردامنه‌ای را که از لحاظ سیاسی پرولتاریا انقلابی بود... ارائه داده است."

ولی کیست که به خاطر نیاورد که چگونه این پیروزی "نظم" [یعنی] اولین ضربه متقابل بر ضربه فوریه و مارس در همه جا به ضدانقلاب دل گرمی تازه‌ای بخشید و سینه به اصطلاح محافظه کاران را مملو از امیدهای جسورانه‌ای ساخت! چه کسی به خاطر نمی‌آورد که چگونه پیدایش پلیس مخصوص در لندن، موجب شد که در تمام آلمان سر مشقی برای کلیه نیروهای دفاعی گردد! چه کسی به خاطر نمی‌آورد که این دلیل اولیه چه تأثیراتی مبنی بر این که جنبش به حرکت درآمده مقاومت‌ناپذیر می‌باشد، باقی گذاشته است!

پاریس در ۱۵ مه به‌طور ضمنی نقطه مقابل پیروزی حزب سکون انگلستان را ارائه داد. ۱۰ آوریل در مقابل تندترین امواج سیلاب انقلاب، سدی قرار دارد و ۱۵ مه قدرت آن را در خود راه‌های خروجی آن در هم شکست. ۱۰ آوریل نشان داد که جنبش فوریه مقاومت‌ناپذیر نبود و ۱۵ مه ثابت کرد که جنبش شورشی در پاریس ممانعت‌پذیر بود. وقتی مرکز انقلاب از پا درآمد، طبیعی است که حاشیه آن نیز شکست خواهد خورد و این امر به‌طور روزمره در پروس و کشورهای کوچک آلمانی رخ می‌دهد. البته حرکت انقلابی هنوز به اندازه کافی قوی بود تا در وین، دو بار پیروزی خلق را امکان‌پذیر سازد - که اولین آن نیز در ۱۵ مه و دومین آن در ۲۶ مه^۱ صورت گرفت - و پیروزی حکومت مطلقه - که آن نیز در ۱۵ مه به دست آمده بود - به علت موجودیت خود بیشتر به عنوان وزنه مقابل پیروزی نظم در پاریس تأثیر بخشید. یک کمبود دیگر نیز وجود داشت و آن این بود که نه تنها جنبش انقلابی در پاریس می‌بایستی سرکوب می‌شد بلکه طلسم چهرگی ناپذیری قیام مسلحانه پاریس نیز بایستی شکسته می‌شد. تازه آنوقت ضد انقلاب آرام می‌گرفت.

و این موضوع در پاریس در نبردهای چهارروزه‌ای - که در فاصله ۲۳ تا ۲۶ ژوئن صورت گرفت - تحقق پذیرفت. چهار روز غرش توپ‌ها برای پایان دادن به ماجرای تسخیرناپذیری سنگرها و غلبه ناپذیری خلق مسلح کافی بود.

^۱ پیروزی خلق در وین در ۱۵ و ۲۶ مه: در ۱۵ مه ۱۸۴۸ در وین میان کارگران و دانشجویان با نیروهای نظامی درگیری مسلحانه‌ای صورت گرفت. کارگران و دانشجویان بر علیه قانون اساسی‌ای که هیئت دولت پیلر سدورف تدوین و اعلام نموده بود دست به اعتراض زده بودند. این قانون اساسی سیستم دو مجلسی را در برمی‌گرفت و کارگران را به این عنوان که مالک چیزی نمی‌باشند، از حق رأی محروم ساخته بود. علاوه بر این در قانون اساسی مزبور خراج‌های فنودالی - که دهقانان می‌بایستی به مالکین به پردازند - حفظ شده بودند. از این گذشته مبارزات دانشجویان و کارگران به مناسبت اعلام انحلال کمیته مرکزی‌ای - که از نمایندگان دانشجویان و افراد گارد ملی تشکیل یافته بود، صورت می‌گرفت. این کمیته مرکزی در آن ایام مرکز مبارزات ضد قانون اساسی شده بود و سرانجام دولت مجبور شد که از انحلال کمیته مرکزی مزبور چشم‌پوشی کند و قانون اساسی را موقتی اعلام دارد. از این گذشته مجلس سنا حذف گردید و راپشتاگ اتریش فقط از مجلس نمایندگان تشکیل یافت و موانع انتخاباتی ملغی اعلام شد. در ۲۶ مه ۱۸۴۸: دولت اتریش دستور انحلال لژیون دانشگاهی را - که تشکیلات نظامی دانشجویان انقلابی را تشکیل می‌داد - صادر کرد و مجدداً دانشجویان و کارگران قیام کردند. دولت بار دیگر مجبور به عقب‌نشینی شد و حکم انحلال لژیون دانشگاهی را لغو کرد.

کاویناک با پیروزی خود می‌توانست چه چیز دیگری جز این نکته را نشان بدهد که قوانین هنر جنگ‌آوری در خیابان، نه کمتر و نه بیشتر از سان است و در برابر سنگر یا در مقابل حصار و قلاع یکسان است؟ اینکه ۴۰ هزار کارگر مسلح بی‌دیسپلین و بدون توپ و تفنگ‌ها و نیمه خمیده و بدون مهمات در مقابل یک ارتش سازماندهی‌شده ۱۲۰ هزار نفری از سربازان کهنه‌کار و گارد ملی ۱۵۰ هزار نفری که بوسیله نیروی توپخانه پشتیبانی می‌شود و به مهمات بی‌شمار مجهز می‌باشد، نمی‌تواند بیش از ۴ روز استقامت نماید؟ پیروزی کاویناک، یعنی خرد شدن یک نیروی قلیل بوسیله نیرویی که تعدادش هفت برابر بیشتر بود، ناشکوهمندترین و بی‌افتخارترین پیروزی‌هایی است که تاکنون در تاریخ به چنگ آمده است و باوجود تفوق نیروی عظیمی که وجود دارد، هر قدر بیشتر خون ریخته شود، نکوهیده‌تر خواهد بود. مع‌الوصف دنیا با شگفتی به‌عنوان یک معجزه به آن نظاره می‌کند زیرا پیروزی این نیروی قوی‌تر، به ماجرای تسخیرناپذیری سنگرهای پاریس، از نظر اهالی پاریس پایان داده است. به این وسیله کاویناک‌ها نه تنها بر ۴۰ هزار کارگر بلکه بر سیصد هزار نفر پیروز شدند و بدون آنکه خودشان بدانند انقلاب اروپایی را شکست دادند. همه ما به‌خوبی می‌دانیم که آن روزها چه عکس‌العمل طوفانی پایان‌ناپذیری را به وجود آورد. دیگر هیچ مانعی امکان‌پذیر نبود. قهر محافظه‌کاران در پاریس با توسل به خمپاره و

نارنجک بر خلق چیره شد و آنچه را در - پاریس ممکن ساخته بودند می‌توانستند در جاهای دیگر نیز مورد تقلید قرار دهند. بعد از این شکست برای دمکراسی راه دیگری جز این باقی نمانده بود که تا حدود امکان شرافتمندانه عقب‌نشینی کند و از مطبوعات، اجتماعات خلقی و پارلمان حراست ناپذیر، قدم‌به‌قدم مدافعه نماید.

ضربه بزرگ بعدی، سقوط میلان بود. تسخیر مجدد میلان بوسیله رادتسکی در واقع عبارت بود از اولین واقعیت اروپایی که بعد از پیروزی ژوئن پاریسی اتفاق افتاد. به اهتزاز درآمدن پرچم دو عقابی [منظور آرم رسمی اتریش است. ا. س.] بر فراز کلیسای بزرگ میلان، تنها به معنی سقوط تمام ایتالیا نبود بلکه به معنی قد برافراشتن مجدد مرکز ثقل ضدانقلاب اروپا [یعنی] اتریش بود. به‌زانو درآمدن ایتالیا و برپا خاستن اتریش، ضدانقلاب چه آرزوی دیگری غیر از این می‌توانست داشته باشد! و این واقعیتی است که با سقوط میلان انرژی انقلابی موقتاً در ایتالیا دچار خمودگی شد. حکومت مامیانی در رم سقوط کرد، دمکرات‌ها در پیه مونت شکست خوردند و توام با آن حزب ارتجاعی دوباره در اتریش قد علم کرد و شروع به آن نمود که از ستاد فرماندهی رادتسکی یعنی هسته مرکزی خود، تحریکاتش را در تمام ایالات گسترش بدهد و تازه حالا وقت آن فرارسیده بود که یلاخیش دست به تهاجم بزند و تازه حال اتحاد بزرگ ضدانقلاب با اسلاوهای اتریش به‌طور کامل صورت گرفت.

من از صحنه‌های کوتاه مدت و کوچکی که ضمن آن‌ها ضدانقلاب به پیروزی‌های محلی نائل آمده و برخی ولایات را به تصرف درآورده است و همچنین از سستی و رخوت فرانکفورت [منظور مجلس ملی آلمانست] و غیره، صحبت نمی‌کنم. این‌ها دارای اهمیت محلی و شاید ملی هستند ولی دارای هیچ اهمیت اروپائی نمی‌باشند.

و بالاخره در اول نوامبر آنچه در روز کوستوزا^۷ شروع شده بوده تکمیل شد یعنی همانطور که رادتسکی به میلان قدم گذاشته بود، همان طور هم ویندیش‌گرایتس و یلاخیش وارد وین شدند. متد کاویناک در مورد بزرگترین و فعال‌ترین گروه‌های انقلاب آلمان نیز اجرا شد، آن‌هم با موفقیت؛ و انقلاب در وین همانند پاریس در خون و دود خرابه‌ها خفه شد.

البته تقریباً چنین به نظر می‌رسد که از قرار، پیروزی اول نوامبر در عین حال مشخص‌کننده این نکته است که جنبش در حال زوال، تغییر حالت داده و بحران تازه‌ای پدیدار خواهد شد. کوشش برای آن‌که اقدام قهرمانانه! وین را عیناً در پروس تکرار کنند، با شکست مواجه شده است و در بهترین حالت و حتی در صورتی که کشور [پروس] مجلس قانون‌گذاری را کنار بگذارد، تاج‌و تخت فقط می‌تواند، انتظار پیروزی نیم‌بندی را که تعیین‌کننده نمی‌باشد، داشته باشد و به‌هر حال از تأثیر مأیوس‌کننده شکست، وین کاسته شده و در اثر کوشش ناشیانه‌ای که مبتنی بر تقلید از کلیه جزئیات آن می‌باشد، این [تأثیر] شکسته شده است.

و در حالی که شمال اروپا یا دوباره به نوکری ۱۸۴۷ باز پس کشانده شده و یا با زحمت از کامیابی‌هایی که در ماه‌های اول بر علیه ضدانقلاب کسب کرده بود، دفاع می‌کند، ایتالیا به‌طور غیر مترقبه‌ای بار دیگر برپا خاسته است. لیورنو [Leghorn]، تنها شهر ایتالیائی که در اثر سقوط میلان، به یک انقلاب ظفرنمون تحریض شده است، بالاخره هیجان دموکراسی خود را در برابر توسکانا اشاعه داده و یک هیئت دولت قاطع دموکرات را روی کار آورده است. [هیئت دولتی] که از هر [هیئت دولت] دیگری در رژیم سلطنتی قاطع‌تر بوده و قاطعیت آن به قدری است که فقط به ندرت در یک رژیم جمهوری می‌تواند وجود داشته باشد. هیئت دولتی که با اعلام تشکیل مجلس قانون‌گذاری ملی ایتالیا، به سقوط وین و تجدید بنای اتریش پاسخ داده است؛ و اخگر انقلابی که این هیئت دولت دموکرات به این وسیله در درون خلق ایتالیا برافروخته، آتشی را شعله‌ور ساخته است. در رم، مردم، گارد ملی و ارتش یک دل و یک رأی بر پا خاستند و هیئت دولت ضد انقلابی را که از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کرد، ساقط نمودند و یک هیئت دولت دموکرات را بر سرکار آوردند که رئوس درخواست‌های تحقق‌یافته آن

^۷ در ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۸ ارتش اتریش به فرماندهی رادتسکی در کوستوزا [Custoza] (در شمال ایتالیا) شکست سختی به نیروهای نظامی ساردنی - لومباردی [Sardinian-Lombardian] وارد آورد.

عبارتند از: حکومت بر اساس اصل ملیت ایتالیائی یعنی اعزام نمایندگان قانونگذار ایتالیایی که گورازی [Guerazzi] پیشنهاد کرده بود. شک نیست که پیه‌مونت و سیسیل نیز این راه را طی خواهند کرد. آن‌ها این راه را تعقیب خواهند کرد همانطور که سال گذشته نیز تعقیب کردند.

خوب حالا؟ آیا این رستاخیز دوم ایتالیا در سه سال اخیر مثل [رستاخیز] قبلی طلیعه رونق یک دموکراسی اروپایی خواهد بود؟ تقریباً چنین به نظر می‌رسد. [جام] ضدانقلاب لبریز شده است. فرانسه در صدد آنست که خود را به آغوش یک ماجراجو به افکند، فقط به خاطر آن‌که از شر سلطه کاویناک و مارات در امان بماند. آلمان تکه‌تکه‌تر و پراکنده‌تر از همیشه است. اتریش تحت فشار است. پروس در آستانه جنگ داخلی قرار دارد. تمام خیال‌پردازی‌ها و فوریه و مارس بی‌رحمانه به‌وسیله گام‌های طوفانی تاریخ لگدکوب شده‌اند. در واقع خلق از پیروزی‌های جدید ضدانقلاب بهترین درس را آموخته است و امید است که در فرصت‌های آینده، تجارب شش‌ماهه اخیر را به موقع و بدون بیم و هراس مورد استفاده قرار دهد.

مارکس؛ شماره ۱۵۶؛ ۳۰ نوامبر ۱۸۴۸، جلد ۶ صفحه ۷۷-۸۰

انحلال مجلس ملی

کلن، ۶ دسامبر. ضدانقلاب به مرحله دوم خود نائل آمده است. مجلس ملی منحل شده است^۸ و "ذات مقدس ظل الله" بدون هیچ چون و چرا یک قانون اساسی غیر مجاز را اعلام نموده است. تمام ریاکاری‌هایی که از ماه مه به این طرف در رابطه با "مصالحه" صورت می‌گرفت، کاملاً عریان شده است.

انقلاب مارس باطل اعلام‌شده و "ظل الله" پیروزی خود را جشن گرفته است. درباریان، یونکرها [Junkers]، بوروکرات‌ها و تمام مرتجعین - با اونیفورم و بی‌اونیفورم [نظامی و غیر نظامی] شادی و پای‌کوبی می‌کنند که بالاخره باید خلق ابله بار دیگر به طویله مملکت "مسیحی - ژرمنی" رانده شود.

مارکس؛ شماره ۱۶۲؛ ۷ دسامبر ۱۸۴۸، جلد ۶ صفحه ۸۴

^۸ در ۵ دسامبر ۱۸۴۸، پائشاه پروس فرمان انحلال مجلس ملی پروس را صادر کرد. در گزارش وزیر دربار در مورد این فرمان، مجلس ملی بویژه متهم به آن می‌شود که با دستور تغییر محل اجلاس مجلس از برلین به براندنبورگ مخالفت کرده است. این دستور ظاهراً به این علت داده‌شده بود تا به قول مقامات درباری "آزادی شور نمایندگان ملت از گزند جنبش‌های هرجومرج طلبانه و نفوذ تروریستی آن‌ها پایتخت مصون بماند."

کودتای ضد انقلاب

کلن، ۷ دسامبر. مجلس ملی منحل شده است. نمایندگان مردم به وسیله "ظل الله" تارومار گشته‌اند. در این میان هیئت دولت، برای توجیه این اعمال قهرآمیز، تلخ‌ترین مسخرگی‌ها را چاشنی کودتایی که چنین بی‌شرمانه صورت گرفته است، می‌نماید.

مجلس ملی، اکنون محصول ضعف و جبن طولانی و دراز مدت خود را درو می‌کند و اجازه داد که توطئه بر ضد خلق، ماه‌ها ادامه یابد و بزرگ و قوی گردد و به این جهت اینک خودش! اولین قربانی آن شده است.

همچنین مردم - که در مارس و حتی در آوریل و مه - از فرط غرور و بهتر بگوییم به علت نادانی و بالاخره به‌وسیله "مقاومت به اصطلاح منفی" مرتکب گناه شده بودند، به سزای خود می‌رسند. آن‌ها اکنون تجربه‌ای آموخته‌اند که [در آینده] مورد استفاده قرار خواهند داد. پیروزی بعدی آن‌ها به "مصلحه" و سایر جمله‌پردازی‌ها و ریاکاری‌ها پایان خواهد داد.

مارکس؛ شماره ۱۶۳؛ ۸ دسامبر ۱۸۴۸، جلد ۶ صفحه ۱۰۱

جنبش انقلابی

تاکنون هیچ جنبش انقلابی‌ای مثل جنبش انقلابی ۱۸۴۸ با یک چنین پیش‌درآمد پارسایانه‌ای آغاز نشده است. پاپ برای آن در کلیسا دعا کرده است و لامارتین به هیجان درآمده و با لحن ظریف و انسان دوستانه، ترانه‌ای را که مبنی بر دعوت اعضای اجتماع و ملت به برادری می‌باشد - به خاطر آن سروده است:

باهم بیامیزید ای میلیون‌ها انسان

این بوسه‌ای است برای تمام جهان^۹

پاپ از رم رانده شد که اکنون در کانتا تحت حمایت ببر کودن، فردیناند "الهام‌بخش" ایتالیا^{۱۰} به سر می‌برد، به اتفاق، اتریش، اتریشی که در دوران کامیابی خود به کفر تهدیدش کرده بود، با اتریش، دشمن پدرکشته ایتالیا، بر ضد ایتالیا توطئه می‌کند. انتخابات اخیر ریاست جمهوری فرانسه منفور بودن لامارتین خائن را به وسیله آمار نشان داد.^{۱۱} هیچ چیز بشردوستانه‌تر، انسانی‌تر و ناتوان‌تر از انقلاب مارس و فوریه نبود و چیزی بی‌رحمانه‌تر از نتایج الزامی این ضعف انسانی نیست. شواهد آن: ایتالیا، لهستان، آلمان و مخصوصاً مغلوبین ژوئن.

با شکست کارگران فرانسوی در ژوئن، خود غالبین ژوئن نیز مغلوب شدند. لدرو - رولن و سایر مردان مونتانی کوهستان^{۱۲} به وسیله حزب جمهوری‌خواه [یعنی] حزب "ناسیونال" کنار زده شدند. حزب ناسیونال به وسیله اپوزیسیون طرفدار خاندان اورلئان^{۱۳} یعنی تیرس - باروت [Thiers-Barrot] از میدان رانده شد و اگر گردش دورانی ادوار سه‌گانه احیای سلطنت [رستوراسیون] کند نشده بود و لوئی ناپلئون بیش از یک صندوق خالی نبود، صندوق خالی‌ای که به وسیله آن دهقانان فرانسوی، شرکتشان در جنبش انقلابی - اجتماعی و کارگران فرانسوی لعن و نفری‌نشان بر علیه کلیه رهبران دوران‌های

^۹ بینی است از شعر شیلر [Schiller]، شاعر آلمانی بنام "خطاب به دوستان"

^{۱۰} پاپ پیوس نهم بلافاصله بعد از انتخاب شدن خود، دست به یک سلسله رفرم‌های لیبرالی زد تا از رشد جنبش خلقی پیش‌گیری کرده باشد [از قبیل عفو برخی از زندانیان سیاسی و الغای سانسور و غیره]. بعد از قیام خلقی رم، پاپ پیوس نهم در ۲۴ نوامبر به قلعه نظامی کانتا که در قلمرو سلطنتی ناپل قرار داشت، گریخت.

^{۱۱} در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در ۱۰ دسامبر ۱۸۴۸ لویی بناپارت [ناپلئون سوم] با ۵۴۳۰۰۰۰ رأی به ریاست جمهوری فرانسه برگزیده شد. لامارتین کاندیدای "ناسیونال" با شکست افتضاح آمیزی مواجه شد و با ۱۷۹۰۰ رأی بعد از کاویناک، لدرو - رولین و راسپیل (سایر کاندیداهای ریاست جمهوری) نفر آخر شد.

^{۱۲} "مونتانی" [Mountain] - "مردان کوه": یک گروه سیاسی خرده‌بورژوا - دموکرات و جمهوری‌خواه بود که به رهبری لدرو - رولین بگرد روزنامه "لارفورم" متشکل شده بود. سوسیالیست‌های خرده‌بورژوایی که تحت رهبری لویی بلان بودند به این گروه ملحق شدند. "لارفورم" به عنوان یک روزنامه یومیه از ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۰ در پاریس منتشر می‌شد.

^{۱۳} اپوزیسیون طرفدار خاندان سلطنتی اورلئان: یک فراکسیون پارلمانی بود که به رهبری اودیلون باروت در ایام سلطنت ژوئیه در مجلس فرانسه فعالیت می‌کرد و اعضای آن نماینده و بلندگوی محافل لیبرال بورژوازی صنعتی و تجارتي بود و طرفدار اجرای یک رفرم انتخاباتی معتدل بودند. آن‌ها معتقد بودند که به این وسیله می‌توان از بروز انقلاب جلوگیری کرد و خاندان سلطنتی اورلئان را بر سرکار نگاهداشت.

گذشته: تیرس - باروت، لامارتین و کاویناک - ماراست [Cavaignac-Marrast] را نشان نداده بودند، آن وقت اپوزیسیون طرفدار خاندان اورلئان نیز مجبور بود میدان را برای لژیون‌ها^{۱۴} خالی کند. البته باید این واقعیت را در نظر داشته باشیم که شکست طبقه کارگر انقلابی فرانسه، به‌طور اجتناب‌ناپذیری شکست بورژوازی جمهوری‌خواه فرانسه را - که طبقه کارگر را از پا درآورده بود - به هم به همراه آورد.

شکست طبقه کارگر در فرانسه و پیروزی بورژوازی فرانسه در ضمن به معنی به نوکری درآمدن مجدد ملیت‌هایی بود که به آواز خروس گالی با تلاش‌های رهایی‌بخش قهرمانانه‌ای داده بودند، لهستان، ایتالیا و ایرلند بار دیگر به‌وسیله ژاندارم‌های پروس، اتریشی و انگلیسی مورد تعدی، تجاوز و قتل و غارت قرار گرفتند. شکست طبقه کارگر در فرانسه و پیروزی بورژوازی فرانسه در ضمن به معنی شکست طبقات متوسط، در تمام کشورهای اروپایی بود، آنجا که طبقات متوسط برای مدت کوتاهی با خلق متحد شده و به آواز خروس گالی با برافراشتن پرچم خونین مبارزه علیه فئودالیسم، پاسخ گفته بودند: ناپل، وین، برلین. با شکست طبقه کارگر در فرانسه و پیروزی بورژوازی فرانسه در ضمن به معنی پیروزی شرق بر غرب [منظور حکومت‌های مطلقه روسیه و پروس و ترکیه و اتریش در شرق اروپا و حکومت‌های نسبتاً دموکرات‌تر مثل فرانسه در غرب اروپاست. ا. س.] بود، شکست تمدن از بربریت بود و در والاخای [Wallachia] با منکوب ساختن رومانی‌ها به‌وسیله روس‌ها و آلت دستی مثل ترکیه، شروع شد.^{۱۵} در وین، صرب‌ها، پاندرها [pandours]، چک‌ها، سرهشان‌ها^{۱۶} و لومپن مسلک‌های نظیر آن‌ها، آزادی ژرمنی را خفه کردند. در این لحظه، تزار در همه جای اروپا نخود هر آشی شده است؛ بنابراین سقوط بورژوازی در فرانسه و پیروزی طبقه کارگر فرانسه و بطور کلی رهائی طبقه کارگر راه حل نجات اروپاست.

^{۱۴} لژیون‌ها: طرفداران خاندان سلطنتی بوربون بودند و چون سلطنت را حق قانونی این سلسله می‌دانستند "لژیونیست" [قانونا محق] خوانده می‌شدند. خاندان بوربون از ۱۵۸۹ تا ۱۷۹۲ بر فرانسه سلطنت می‌کرد و بعد از شکست و تبعید ناپلئون بار دیگر از ۱۸۱۴ تا ۱۸۳۰ بر سرکار آمد. این دوره را دوره "رستوراسیون" می‌نامند که به معنای احیای سلطنت است. خاندان بوربون نماینده مالکیت‌های موروثی بود.

^{۱۵} در ژوئن ۱۸۴۸ بعد از فرار شاهزاده بیبسکو از والاخای [بخارست] یک حکومت موقتی متشکل از نیروهای لیبرال بر سرکار آمده این دولت موقتی کوشید که یک سلسله رفرم‌های بورژوایی را انجام دهد و قانون اساسی‌ای که مشابه قوانین اساسی کشورهای اروپایی باشد تدوین کند و همچنین با ترکیه طبق قراردادی کنار بیاید. ولی ارتش تزاری در ۱۰ ژوئیه به پروت [یکی از شهرهای والاخای یا رومانی کنونی] حمله کرد. در ضمن دولت تزاری، ترکیه را متقاعد ساخت که نیروهایی برای سرکوبی جنبش رهایی‌بخش این ناحیه اعزام دارد. در ماه سپتامبر نیروهای نظامی ترکیه والاخای را اشغال کردند و دست به کشتار مردم بخارست زدند.

^{۱۶} "سره شانر [serezshans] یا پالتو سرخ‌هاگ: نیروهای نظامی ویژه‌ای بودند که از سال ۱۷۰۰، به خاطر عملیات اکتشافی و به‌منظور شرکت در جنگ‌های کوچک محلی در مقابله با تجاوزات نظامی ترکیه عثمانی به سرحدات اتریش، به نیروهای مرزبانی این کشور افزوده شد. آن‌ها شنل‌ها و کلاه‌های سرخ‌رنگی بر تن داشتند و به بیرحمی و شقاوت مشهور بودند و بعد از سال ۱۸۷۱ مبدل به ژاندارم‌های مرز صربستان و اتریش شدند.

البته، کشوری که تمام ملت‌ها را مبدل به پرولتاریای خودکرده است، کشوری که با لشکرهای عظیم خود، به تمام دنیا جنگ افکنده است، کشوری که یکبار یا پول خود مخارج رستوراسیون [احیای سلطنت] اروپا را تأمین کرده است، کشوری که اختلافات طبقاتی را به بی‌شرمانه‌ترین و برجسته‌ترین شکل آن، در دامن خود پرورده است، یعنی انگلستان، صخره‌ایست که امواج انقلابی را در هم می‌شکند و چنین به نظر می‌رسد که جامعه جدید در دامن ما در خود از گرسنگی تلف می‌شود. انگلستان بر بازار جهانی حکومت می‌کند. دگرگونی مناسبات ملی - اقتصادی در هر یک از کشورهای قاره اروپا و یا در تمام قاره اروپا بدون انگلستان، در حکم طوفانی در یک لیوان آب است.^{۱۷} مناسبات صنعتی و بازرگانی درون هر ملتی تحت تأثیر سایر ملت‌ها قرار دارد و منوط به مناسبات آن با بازار جهانی می‌باشد؛ و حالا انگلستان بر دنیا حکومت می‌کند و بورژوازی بر انگلستان.

بنابراین رهایی اروپا - چه از راه قیام ملیت‌های تحت ستم برای کسب استقلال و چه به‌وسیله سرنگونی حکومت مطلقه فئودالی - منوط به قیام پیروزمندانه طبقه کارگر فرانسه است. البته هر دگرگونی اجتماعی فرانسه الزاماً به‌وسیله بورژوازی انگلستان و به علت سلطه جهانی صنعتی و مالی بریتانیای کبیر با شکست مواجه می‌شود. هر نوع رفورم اجتماعی نیم‌بند در فرانسه و به‌طور کلی در تمام قاره اروپا - چنانچه بخواهد قطعی و مسلم باشد، صرفاً یک آرزوی محض بوده و خواهد بود؛ و انگلستان فقط به‌وسیله یک جنگ جهانی و تنها به‌وسیله حزب چار티ست‌ها، حزب کارگری متشکل انگلستان - که شرایط یک قیام پیروزمندانه بر ضد ستمگران غول‌پیکر خود را تدارک می‌بیند - سقوط خواهد کرد. انقلاب اجتماعی تازه وقتی از حیطة خیال‌پردازی به حیطة واقعیت می‌گراید که چارتیست‌ها در رأس حکومت انگلستان قرار گیرند. البته هر جنگ اروپایی که انگلستان در آن شرکت داشته باشد، یک جنگ قدیمی جهانی بوده و هم در کانادا و هم در ایتالیا، هم در هند شرقی و هم در پروس، هم در آفریقا و هم در ساحل دانونب صورت خواهد گرفت؛ و جنگ اروپایی اولین نتیجه انقلاب کارگری پیروزمند فرانسه می‌باشد و انگلستان همانند زمان ناپلئون در رأس نیروهای ضدانقلاب قرار داشته ولی در اثر جنگ به رهبری جنبش انقلابی کشیده خواهد شد و دین خود را نسبت به انقلاب قرن ۱۹، ادا خواهد کرد.

قیام انقلابی طبقه کارگر فرانسه، جنگ جهانی: این است فهرست محتویات سال ۱۸۴۹.

مارکس؛ شماره ۱۸۴؛ ۱ ژانویه ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۱۴۸ - ۱۵۰

^{۱۷} اصطلاح "طوفان در لیوان آب": اشاره به حادثه بزرگی است که در یک محیط کوچک و محدود رخ می‌دهد؛ و تأثیر مهمی بر روی محیط خارج از محدوده تنگ خود باقی نمی‌گذارد. منتسکیو در رابطه با آشفته‌گی‌هایی که در جمهوری کوچک سان‌مارینو صورت گرفته بود، این اصطلاح را بکار برد.

اوضاع پاریس

پاریس ۲۸ ژانویه در اثر رأی ای که مجلس علیه فوریت لایحه ممنوع کردن باشگاه‌ها - یعنی به‌طور کلی بر ضد ممنوع ساختن باشگاه‌ها^{۱۸} داده است. خطر یک قیام خلقی در پاریس عمدتاً منتفی شده، اما خطر تازه‌ای ظاهر گشته است، خطر کودتا.

[روزنامه] "ناسیونال"^{۱۹} را اگر امروز بخوانید متوجه می‌شوید که از هر سطر آن وحشت از کودتا بچشم می‌خورد، [ناسیونال چنین می‌نویسد]:

"رأی امروز ضربه مرگباری بر کابینه وارد آورد و ما از آقایان اودیلون باروت [Odilon Barrot]، فوشر [Faucher] و افرادی نظیر آن‌ها می‌خواهیم که اکنون پست‌های وزارت خود را برای مدت بیشتری حفیظ کنند."

تا اینجا چنین به نظر می‌رسد که "ناسیونال" هنوز شهادت زیادی دارد. ولی به جمله بعدی نیز توجه کنید:

"... بدون آنکه به طغیان آشکار بر ضد روح و الفبای قانون اساسی متوسل شوند!"

و آقایان باروت، فوشر و افرادی نظیر آن‌ها چه نفعی در آن دارند که بر علیه قانون اساسی طغیان کنند! و از کی تابه‌حال باروت و فوشر شیفته قانون اساسی ۱۸۴۸ می‌باشند!

ناسیونال، دیگر وزرا را تهدید نمی‌کند بلکه برای آن‌ها توضیح می‌دهد که باید استعفا بدهند و به رئیس‌جمهور نیز تذکر می‌دهد که باید آن‌ها را از کار برکنار سازد و این کار در کشوری صورت می‌گیرد که از سی سال پیش تاکنون، استعفای هیئت دولت بعد از رأی عدم اعتماد، امری بدیهی است! ناسیونال می‌گوید: امیدواریم که رئیس‌جمهور متوجه این نکته بشود که میان اکثریت و کابینه نفاق و اختلاف‌نظر کامل وجود دارد و او با از کار برکنار کردن کابینه رشته پیوند میان خود و اکثریت را محکم‌تر خواهد ساخت و متوجه خواهد شد که میان او و اکثریت فقط یک مانع برای ایجاد حسن تفاهم وجود دارد و آن کابینه است.

آری "ناسیونال" سعی می‌کند که برای عقب‌نشینی هیئت دولت یک پل طلایی بسازد:

^{۱۸} در ۲۶ ژانویه ۱۸۴۹ فوشر وزیر کشور کابینه اودیلون باروت در مجلس مقننه فرانسه لایحه‌ای در مورد باشگاه‌ها و اتحادیه‌ها پیشنهاد کرد که ماده اول آن چنین بود: "گلوپ‌ها قدغن می‌باشند." او این لایحه را با قید ۳ فوریت به مجلس تقدیم کرد ولی مجلس با فوریت لایحه مخالفت کرد و در ۲۷ ژانویه لدرو - رولین ورقه‌ای را که به امضای ۲۳۰ نفر از وکلای مجلس رسیده بود و مشعر بر استیضاح از دولت به خاطر لطمه وارد آوردن به قانون اساسی بود، به مجلس آورد. در ۲۱ مارس ۱۸۴۹ لایحه دولت در مورد قدغن ساختن باشگاه‌ها در مجلس به تصویب رسید و بدین گونه حق تشکیل باشگاه و اتحادیه از کارگران سلب شد.

^{۱۹} "ناسیونال": روزنامه روزانه فرانسوی که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۱ در پاریس منتشر می‌شد و در سال‌های ۴۰ ارگان بورژواهای معتدل جمهوری‌خواه بود سردبیر این روزنامه ماراست معروف بود.

او آرزو می‌کند که استیضاح از هیئت دولت پس گرفته شود و [معتقد است که] رأی عدم اعتماد به اندازه کافی آن‌ها را مجازات کرده است از این آخرین وسیله، باید زمانی استفاده کرد که وزرا واقعاً به قانون اساسی، به وسیله عمل انجام‌شده‌ای، لطمه وارد آورده باشند.

آری حتی در پایان کلام اظهار می‌دارد که همه‌چیز کابینه را موظف به استعفا می‌سازد [زیرا] اظهارات خود [کابینه] آن قدر او را در محذور قرار داده است که ما به زحمت می‌توانیم باور کنیم که جرات کند و قدرت را همچنان در دست خود نگاه دارد.

آقای باروت امشب اعلام کرده است که اگر فوریت لایحه رد شود، مسئولیت حوادث، به گردن خود مجلس خواهد افتاد. خوب، آنجا که مسئولیت از میان برود، قدرت نیز به پایان می‌رسد. اگر کابینه نمی‌خواهد مسئولیت حوادث را به عهده بگیرد، در این صورت حق اداره امور هم از او سلب می‌شود. آقای باروت با عدم قبول مسئولیت استعفانامه‌اش را روی تریبون [مجلس] گذاشته است.

مختصر کلام: "ناسیونال" به استعفای داوطلبانه هیئت دولت و همچنین از کار برکنار کردن آن، به وسیله رئیس‌جمهور اعتقاد ندارد.

اگر هیئت دولت بخواهد با رأی اعتماد مجلس لجاج ورزد، در این صورت راه دیگری جز کودتا برایش باقی نمی‌ماند.

انحلال مجلس و تدارک مقدمات احیای سلطنت به وسیله، قهر نظامی، این است آن چیزی که از لابلای وحشت "ناسیونال" از بر سر کار باقی ماندن هیئت دولت، به چشم می‌خورد.

به این جهت "ناسیونال" و روزنامه‌های سرخ از مردم خواهش می‌کنند که ساکت و آرام به مانند و بهانه‌ای برای حمله [به دست دشمن] ندهند، زیرا هرگونه طغیان فقط کابینه متزلزل را ساقط خواهد کرد و می‌تواند فقط در خدمت ضدانقلاب سلطنت‌طلب قرار گیرد.

درگیری‌هایی که میان شانگاری [Changarnier] و افسران گارد سیار صورت می‌گیرد، نشان‌دهنده آن است که کودتا، دائماً قریب‌الوقوع‌تر می‌شود. دارو دسته جنگندگان کاویناک مایل نیستند که در کودتای سلطنت‌طلبان مورد استفاده قرار گیرند و به این جهت باید منحل شوند. آن‌ها غرغر می‌کنند و شانکارنیر نیز تهدید می‌کند که آن‌ها را داغان خواهد کرد و افسران آن را توقیف می‌کند.

وضع ظاهراً پیچیده‌تر می‌گردد ولی عملاً بسیار ساده است، به همان سادگی که همواره در آستانه یک انقلاب، صورت می‌گیرد.

میان مجلس و رئیس‌جمهور و هیئت دولت‌اش کشمکش بروز کرده است. فرانسه نمی‌تواند بیش از این تحت سترونی‌ای که از ده ماه پیش بر آن حکومت می‌کند، به موجودیت خود ادامه بدهد، کسر بودجه، رکود اوضاع صنعتی و مالی، فشار مالیات‌هایی که زراعت را به نابودی کشانده است، هر روز

غیر قابل تحمل تر می گردد و دست زدن به اقدامات قاطعانه مهمی، دائماً مبرم تر می شود. هر دولت جدیدی دائماً سترون تر و بی عمل تر از دولت قبلی شده است تا آنجا که بالاخره اودیلون باروت بی کفایتی را به حد اعلای خود رسانده و در عرض ۶ هفته مطلقاً هیچ کاری انجام نداده است.

البته به این ترتیب وضع خیلی ساده تر شده است. بعد از او دیگر، امکان روی کار آمدن هیچ هیئت دولتی در جمهوری علیّه وجود نخواهد داشت. دولت های ائتلافی [دولت موقتی و کمیسیون اجرائیه،^{۲۰} دولت "ملی" و دولت دست چپی های قدیمی] همه این ها، پشت سر گذاشته شده اند، همه چیز زوارش در رفته و از کار افتاده است و حالا نوبت تیرس [Thiers] فرار سیده، تیرسی که علناً طرفدار احیای سلطنت است. احیای سلطنت یا جمهوری سرخ. این تنها آلترناتیو در فرانسه است.

بحران می تواند چند هفته دیگر به تعویق به افتد ولی بالاخره باید بروز کند. به نظر می رسد که شانگارنیر - مونک^{۲۱} با سیصد هزار نفری که می تواند در ظرف ۲۴ ساعت کاملاً در اختیار او قرار گیرد - نمی خواهد بیش از این در انتظار به سر به برد.

وحشت "ناسیونال" نیز به همین مناسبت است. او بی کفایتی خود را برای تسلط بر اوضاع، تشخیص داده است و می داند که اقدام به هرگونه تغییر قهرآمیز دولت، موجب بر سرکار آوردن سرسخت ترین دشمنان آن خواهد شد، او همچنین می داند که هم در رژیم سلطنتی و هم در جمهوری سرخ، فاتحه او خوانده شده است و آه کشیدن او برای یک انتقال قدرت مسالمت آمیز و نزاکت و ادبش در برابر وزرا، به همین علت است.

ما به زودی پی خواهیم برد که آیا برای پیروزی نهائی جمهوری سرخ، ضرورت آن وجود دارد که فرانسه برای مدت کوتاهی از دوران سلطنتی گذر نماید. ممکن است ولی احتمال ندارد.

ولی این حتمی است که: جمهوری علیّه، به زودی از هم خواهد پاشید و بعد از آن - ولو آن که در این میان چند صحنه کوچک نیز اجرا شوند - فقط امکان جمهوری سرخ وجود خواهد داشت.

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۲۰۹؛ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۹، جلد ۶، صفحه ۲۱۳ - ۲۰۹

^{۲۰} "کمیسیون اجرائیه": پس از استعفای دولت موقت [در فرانسه] مجلس قانون گذاری در ۱۰ مه ۱۸۴۸ "کمیته اجرائیه" را انتخاب کرد که در حکم هیئت دولت جمهوری فرانسه بود. کمیته اجرائیه تا ۲۴ ژوئیه ۱۸۴۸ یعنی تا آغاز دیکتاتور نظامی کاویناک بر سر کار بود.

^{۲۱} جرج مونک [Monk]: یک ژنرال انگلیسی بود که در ۱۶۶۰ به کمک سربازانی که تحت فرمانش بودند سلطنت را به خاندان استوارت بازگرداند. در فرانسه وقتی ژنرال سلطنت طلب ها شانگار نیز در دسامبر ۱۸۴۸ به سر فرماندهی نیروهای متحده گارد ملی ایالت سن، گارد سیار و نیروی پیاده نظام ارتش اول منصوب شد، سلطنت طلبان امیدوار شدند که بتوانند به کمک او سلطنت را دوباره به خاندان بوربون بازگردانند.

اعلام جمهوری در رم

مجلس مقننه ایتالیا، مجلس ملی فرانکفورت نیست. ایتالیائی‌ها می‌دانند که وحدت سرزمینی که به شاهزاده‌نشین‌های فئودال تجزیه‌شده است، جز با از بین بردن شاهزاده‌نشین‌ها، تحقق نمی‌پذیرد. ایتالیائی‌ها در ۱۸۴۸ این جنبش را شروع کردند و حالا در ۱۸۴۹ نیز آن را بار دیگر آغاز می‌کنند. آن‌ها با چه پیشرفتی! دیگر نه پیوس نهمی^{۲۲} [پاپ] در ایتالیا و نه لامارتینی در فرانسه وجود دارد. گلوله‌های سوزان، گردن زدن‌های زیاد و تبعیده‌ها، به نحو شایسته‌ای به دوران خیال‌پردازانه انقلاب اروپائی، دوران شوریدگی، حسن نیت و سخن‌سرائی‌ها، خاتمه داده‌اند. خطاریه‌های اتریش، پروس و روسیه، بهترین پاسخ برآورنده به اعلامیه‌های لامارتینی می‌باشند.

آلمانی‌ها عادت کرده‌اند که از بالای سه‌پایه پیتیای^{۲۳} دقت و پشت کار، با تبختر نگاه تحقیرآمیزی به سطحی بودن ایتالیائی‌ها به افکنند. مقایسه میان سال ۱۸۴۸ ایتالیا و سال ۱۸۴۸ آلمان جواب دندان‌شکنی به این موضوع است. در این مقایسه باید این نکته را در نظر داشت که ایتالیای انقلابی، به‌وسیله آلمان و فرانسه تحت فشار قرار گرفته بود، درحالی‌که آلمان انقلابی به‌هیچ‌وجه مانعی در سر راه جنبش‌هایش نداشت. جمهوری در رم! اولین جمله درام انقلابی است.

نویه راینیشه تساینونگ؛ شماره ۲۲؛ فوریه ۱۸۴۹، جلد ۶، صفحه ۳۰۸

Pius IX^{۲۲}

^{۲۳} "سه‌پایه پیتیا" [their Pythian tripod]: نام صندلی‌ای ست که در معبد دلفی بر روی یک حفره زمینی قرار داشت که از درون آن بخارهای تخدیر کننده‌ای بر می‌خواست. پیتی‌ای راهبه از فراز این سه‌پایه وحی‌های منزل خود را بگوش مردم می‌رساند.

ارتش پروس و شورش انقلابی خلق

کلن ۷ مه. عوامل در حال نضج، در آلمان، هرروز بیشتر از یکدیگر متمایز می‌شوند و خط‌کشی‌ها مشخص‌تر می‌گردند. درحالی‌که یک مرکز ضدانقلابی آلمان، یعنی اتریش سخت سرگرم مسئله مجارستان می‌باشد، مرکز دیگر، یعنی پروس دارو دسته مسلح خود را برای سرکوبی شورش‌های انقلابی خلق به همه‌جا گسیل می‌دارد.

در سدن [Dresden]، در شهر مجلی که سابقه هنری طولانی‌ای دارد، مردم دست به اسلحه برده‌اند و با سنگربندی و گلوله تفنگ به اعلامیه‌های خیانت‌کارانه حکومت سلطنتی^{۲۴} پاسخ می‌دهند، بخش بزرگی از نظامیان به خلق پیوسته‌اند و سرنوشت مبارزه تا حدود زیادی معلوم شده است، ولی در این گیرودار گردان‌های پروسی وارد می‌شوند و به نفع خیانت‌کاران سلطنتی و بر ضد خلقی دست به کار می‌گردند.

در فالس نیز خلق به همین منوال اسلحه به دست بر علیه ضدانقلاب باواریا [Bavarian] که هرروز دریده‌تر می‌شود قد علم کرده است. در اینجا نیز گردان‌های پروسی آماده آن هستند که در لحظه مناسبی وارد میدان به شوند و به همراه مجلس فرانکفورت، قیام فالس را نیز از هم متلاشی سازند. به هر کجا از قسمت‌های شمالی و جنوب غربی آلمان نگاه کنیم، می‌بینیم گردان‌های پروسی آماده آن هستند که به‌زور اسلحه، ضدانقلاب را روی کار بیاورند.

و برای آنکه نه در سرزمین خودی و نه در کشورهای هم‌جوار، جای گردان‌های پروسی خالی نباشد، طبق ضوابط دفاعی عالی! ما، سازمان دفاع ملی^{۲۵} در همه‌جا از میان برداشته‌شده است. ارتش اتریش در آنجا و ارتش پروس در اینجا، مرکز ضدانقلاب شده‌اند و ضدانقلاب هرروز شدیدتر و عمومی‌تر بر علیه انقلاب جدید برمی‌خیزد.

حکومت موقتی در سدن هنوز بر سرکار است و نیروهای خلق را از تمام کشور به گرد خود متشکل می‌سازد.

و کمیته دفاع ایالتی فالس هنوز پابرجاست و هرروز بیشتر و بیشتر اهالی فالس را در زیر پرچم انقلاب جمع می‌کند.

^{۲۴} در سوم تا هشتم مه ۱۸۴۹ قیام مسلحانه‌ای به خاطر مبارزه برای دفاع از قانون اساسی رایش - که به تصویب مجلس ملی فرانکفورت رسیده بود - در درسدن صورت گرفت. کارگران در این نبردهای خیابانی نقش اصلی را بازی کردند درحالی‌که بورژوازی و خرده‌بورژوازی تقریباً هیچ‌گونه شرکتی در قیام نداشتند. به این جهت کارگران تنها ماندند و پس از دفاع شجاعانه، مغلوب نیروهای نظامی ساکسن و پروس شدند.

^{۲۵} سازمان دفاع ملی، در اصل به خاطر مسلح ساختن همگانی مردم کشور به‌موجب آن کلیه افرادی که واجد شرایط سربازی بودند می‌بایستی برای دفاع از کشور مسلح می‌شدند ولی بعد از آنکه ارتش دائم به وجود آورده شد از اهمیت آن کاسته شد و تازه بعد از نیاز مبرمی که به علت جنگ‌های ناپلئون پیش آمد، بار دیگر سازمان دفاع ملی مورد توجه قرار گرفت.

و بالاخره سازمان دفاع ملی ایالت پروسی راین، از حرکت، سر با زده است و حتی در البرفلد [Elberfeld]، در وپرتال [Wuppertal] سفید و سیاه [رنگ‌های پرچم پروس] از آن امتناع می‌ورزد که از میدان تجمع خود یا فراتر به گذارد.

و سرانجام در اتریش موضوع اصلی این است که انقلاب مجاری در آستانه گستره و غلیان توقف‌ناپذیری قرار دارد. روابط پستی با وین قطع شده است، شاید به علت آنکه مجارها خطوط راه‌آهن مران [Moravian] را از جا کنده‌اند، این‌که آن‌ها به داخل مران نفوذ کرده‌اند امری حتمی و مسلم است. از رابیتور [Ratibor] به ما می‌نویسند که ۸ روز قبل در گوکلوویتس [Golkowitz]، در مرز اتریش و در سوم مه در لوسلاو [Loslau] همچنین در شلزن [Silesia] علیای پروس، صدای غرش توپ‌ها به گوش می‌رسیده‌اند. به هر حال زدوخوردها در این‌سوی یابلونکا [Jablunka] جریان دارند.

ضمناً پیروزی مجارستان از هر زمان دیگر حتمی‌تر است. یقین حاصل شده است که روس‌ها وارد میدان نخواهند شد؛ بنابراین چند روز دیگر مجارها در وین خواهند بود و انقلاب مجارستان به پایان رسیده و انقلاب ثانوی آلمانی به عالی‌ترین نحو آغاز خواهد شد.

انگلس؛ شماره ۲۹۲؛ ۸ مه ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۴۷۴ - ۴۷۳

سؤال از کارگران

کلن، ۷ مه. چنین به نظر می‌رسد که حضرات پروسی می‌خواهند به هر نحوی شده، زدو خوردی راه بیاندازند. دو روز پیش به هریک از افراد نیروی توپخانه [که در ضمن روی آن اشتباهاً خیلی حساب می‌شود] ۱۵ گروشن نقره [یکدهم تالر، واحد پول سابق آلمان]، به‌عنوان "اضافه‌حقوق"، برای ماه‌های قبل، پرداخت شده است. پیاده‌نظام نیز درواقع این اضافه‌حقوق را دریافت کرده است.

افسران یکی از گردان‌های ساخلوی اینجا، از سربازان خود مستقیماً خواسته‌اند که فردا زدو خوردی راه بیاندازند و همین امشب زدو خوردی میان نظامیان و افراد غیرنظامی در بازار نو صورت گرفته است. ما بار دیگر از کارگران سؤال می‌کنیم: که آیا می‌خواهند به گذارند که حضرات پروسی برای آن‌ها لحظه قیام را تعیین کنند؟

انگلس؛ شماره ۲۹۲؛ ۸ مه ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۴۷۵

یورش ضدانقلاب و پیروزی انقلاب

ضدانقلاب به سرعت گسترش می‌یابد ولی انقلاب از آن سریع‌تر نضج می‌گیرد. اگر ضدانقلاب در درسدن به کامیابی‌هایی که پیروزی او را قابل پیش‌بینی نموده بودند، نائل آمده است و اگر در برسلو [Breslau]، تحریض موفقیت‌آمیز به کودتا، مسبب حکومت‌نظامی، سانسور و مقررات زمان جنگ شده است، در عوض انقلاب به پیروزی‌های کامل دیگری نائل آمده است. ما نمی‌خواهیم از طغیان آشکار نیروی دفاع ملی ایالت راین که به سرعت رشد یافته و اتفاقاً به محلات سیاه‌وسفید [رنگ پرچم رسمی پروس و در اینجا منظور طرفداران پروس است. ۱. س] سرایت کرده است، صحبت کنیم. ما نمی‌خواهیم از جنبش‌های جنوب آلمان که از طرف حکومت‌ها، بورژوازی و حتی از طرف مجلس فرانکفورت، مورد خیانت همه‌جانبه قرار گرفته‌اند، صحبت کنیم.^{۲۶} ما فقط می‌خواهیم از واقعیت بزرگی که به جنبش‌های کوچک و پراکنده آلمانی - که از خارج سرایت کرده و مورد خیانت قرار گرفته‌اند - وحدت و استحکام می‌بخشد، صحبت کنیم، یعنی از انقلابات مجارستان و پاریس.

درحالی‌که انقلاب مجارستان به پیروزی‌ای بعد از پیروزی دیگر نائل می‌آید و بعد از نبرد تعیین‌کننده‌ای [که گویا در پنجم یا ششم این ماه در حوالی پرس‌بورگ [Pressburg] اتفاق افتاده است]، به‌طور بلا واسطه‌ای به‌سوی وین نزدیک می‌شود و وین را آزاد خواهد ساخت. فرانسه بار دیگر دستخوش یک جنبش علنی شده است که با وضوح کامل در حال توسعه می‌باشد. فعالیت‌های زیرزمینی ماه‌های اخیر منتفی می‌شوند و شکست فرانسه در رم،^{۲۷} تمام حکومت موجود را افشا کرده و له و لورده می‌کند. خلق این آخرین داور صلاحیت‌دار و با اقتدار، بار دیگر در صحنه ظاهر می‌شود - چه در انتخابات و چه در انقلاب علنی. خلق فرانسه در عرض مدت کوتاهی، حرکتی به جنبش خواهد داد که تمام اروپا آن را احساس خواهد کرد. خاندان‌های سلطنتی اروپا به‌زودی لمس خواهند کرد که خلق زبده انقلابی، همان خلق سابق است و انقلاب ۱۸۴۹ فرانسه به جای عبارت‌پردازی‌های لامارتنینی به‌وسیله توپ‌ها استیضاح خواهد کرد.

انگلس؛ شماره ۲۹۴؛ ۱۰ مه ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۴۸۲-۴۸۱

^{۲۶} اوایل مه ۱۸۴۹، در ایالات راین، در قسمت فالس ایالت باواریا و در بادن قیام‌هایی برای دفاع از قانون اساسی رایش - که در تاریخ ۲۸ مارس ۱۸۴۹ در مجلس ملی فرانکفورت به تصویب رسید، ولی مورد موافقت برخی از کشورهای اتحادیه آلمان (از قبیل پروس زساکسن، باواریا و هانور) قرار نگرفته بود - صورت گرفت. این قیام‌ها که عمدتاً به‌وسیله دموکرات‌های خرده‌بورژوا رهبری می‌شدند، خصلتی ایزوله و جهشی داشتند و واسطه ژوئیه ۱۸۴۹ بی‌رحمانه سرکوب شدند.

^{۲۷} ۱۹ در آوریل ۱۸۴۹ دولت بورژوازی فرانسه ستون‌های نظامی‌ای را به ایتالیا گسیل داشت تا جمهوری رم را از بین ببرند و قدرت جهانی پاپ را دوباره مستقر سازند. در ۳۰ آوریل ۱۸۴۹ نیروهای فرانسوی از ارتش جمهوری رم تحت فرماندهی گاریبالدی شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی شدند.

قیام در برگیش [Berg Country]

کلن ۱۲ مه. توجه تمام ایالت راین [Rhine] در این لحظات به‌سوی البرفلد [Elberfeld] جلب شده است، جایی که "شعله طغیان" از همه شهرهای دیگر راین عظیم تراست.

انحلال مجلس ناقوس جنبش را در وپرتال [Wuppertal] که معمولاً آرام و مسالمت‌آمیز بود به صدا درآورده ساده‌گراترین "شیون گران"ها و ضجه و زاری کننده‌ترین "برهم زنان" اعتراف می‌کنند که ارتجاع کاسه گناه خود را لبریز ساخته است و کارگران سربهرای - که ما هرگز در انرژی آنها شک و تردیدی نداشته‌ایم - به جوش و خروش درآمده و دست به اسلحه برده‌اند و به صفوف قهرمانانی که مصمم هستند تا سرحد مرگ بر ضد سلطنت در سنگرها به جنگند، پیوسته‌اند.

غیرممکن است که به توان از میان اخبار گیج‌کننده‌ای که حتی از میدان نبرد به ما می‌رسد، اخبار درست و غلط را تشخیص داد. ولی تا این حد مسلم است که اهالی مسلح شده‌اند که در خانه‌ها و خیابان‌ها سنگربندی شده است که از نقاط مجاور - از زلینگن [Solingen]، رشاید [Remscheid]، گرافرات [Gräfrath]، از محلات خیابان انپه [Ennepe] و مختصر کلام از تمام برگیش، دسته‌های مسلح به‌سرعت وارد میدان می‌شوند و مسلم است که اشغال شهرهای البرفلد و بارمن [Barmen] قناعت نشده بلکه به اقدامات دفاعی مقتضی برای گسترش به نقاط مجاور دست یازیده شده است.

طبق اطلاعات موثق، مبارزین در نظر دارند که بی‌درنگ به دوسلدورف یورش ببرند تا این شهر را از وجود نیروهای پروس پاک کنند. نیروی دفاع ملی - که اینک برای اولین بار به طرفداری از خلق پرداخته است - در این عملیات نقش اصلی را بازی می‌کند. مبارزین از لحاظ پول و مهمات در مضیقه نمی‌باشند، زیرا بسیاری از ثروتمندترین تجار داوطلبانه صندوق‌های خود را در اختیار آنها قرار داده‌اند. از جمله گویا یک موسسه ۵۰۰ عدد سکه طلا به کمیته امنیتی البرفلد تقدیم داشته است.

در چنین موقعیتی طبعاً جای تعجب وجود ندارد که سربازان اجیر سلطنتی خود را برای حمله مجهز سازند تا در صورت امکان در برگیش نیز خلق را سرکوب سازند و صحنه‌های وحشتناکی نظیر برسلو [Breslau]، درسدن [Dresden]، ارفورت [Erfurt] و غیره را برپا سازند. امیدواریم که این بار طور دیگری به شود. ستاد توپخانه از وزل [Wesel] به البرفلد منتقل خواهد شد و قرار است که روز دوشنبه تهاجم آغاز گردد.

ما نمی‌توانیم صحت این اخبار را تضمین نماییم. ولی نقشه‌های ضدانقلاب هر چه باشد، البرفلد باید نبردی را انجام بدهد که در آن بتواند واقعاً خدمتی به سرزمین پدری به کند.

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۲۲۸؛ ۲۲ فوریه ۱۸۴۹، جلد ۶، صفحه ۳۰۸

البرفلد

کلن، ۱۶ مه. "نویه راینیشه تسایتونگ" در سنگرهای البرفلد هم نماینده داشت. برای آنکه با شایعات ناصحیح گوناگون مقابله کرده باشیم، خود را در برابر خوانندگان موظف می‌دانیم که گزارش کوتاهی درباره این موضوع به دهیم:

در تاریخ ۱۰ آوریل، فریدریش انگلس، عضو هیئت تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ" از کلن به البرفلد می‌رود و از زولین‌گین [Solingen] [شهری بین کلن و البرفلد - ا. س.] دو صندوق فشنگ با خود می‌برد. بین راه در هنگام حمله کارگران زولین‌گین به فروشگاه گرافرات، [این فشنگ‌ها] چپاول می‌شوند. او [انگلس] پس از رسیدن به البرفلد به کمیته امنیتی گزارشی در مورد اوضاع کلن داده و خود را در خدمت کمیته قرار می‌دهد و بلافاصله از طرف کمیسیون نظامی، اختیارات تامی برای اداره کردن استحکامات دفاعی شهر، به شرح زیر به او داده می‌شود:

"کمیسیون نظامی کمیته امنیتی به این وسیله به آقای فریدریش انگلس مأموریت می‌دهد که از کلیه سنگرهای شهر بازدید کرده و استحکامات را تکمیل سازد. به این وسیله از کلیه واحدهایی که در سنگرها هستند تقاضا می‌شود که هرکجا ضرورت داشته باشد به او کمک کنند.

البرفلد ۱۱ مه ۱۸۴۹

امضا: هویترباين تروست [Hühnerbein, Tyoost]

فردای همان روز نیروی توپخانه نیز به همین ترتیب تحت اختیار او قرار داده می‌شود: "به شهروند - ف. انگلس، اختیار تام داده می‌شود که توپ‌ها را طبق نظر صائب خود نصب کند و پیشه‌ورانی را که برای این کار مورد لزوم می‌باشند - دعوت به کمک و همکاری نماید. مخارج آن‌ها به وسیله کمیته امنیتی تا مین خواهد شد.

البرفلد، ۱۲ مه ۱۸۴۹

کمیته امنیتی - پوت‌مان هویترباين تروست [Pothmann Hühnerbein, Tyoost]

انگلس بلافاصله در همان روز اول، یک گردان مهندسی نظامی را سازمان‌دهی می‌کند و در چندین نقطه خروجی شهر سنگرها را تکمیل می‌سازد. او در تمام جلسات کمیسیون نظامی شرکت کرده و پیشنهاد می‌کند که فرماندهی کل نیروها به عهده آقای میرباخ [Mirbach] واگذار شود و این پیشنهاد به اتفاق آراء به تصویب می‌رسد. روز بعد او [انگلس] به فعالیت خود ادامه می‌دهد و تغییراتی در چندین سنگر به عمل می‌آورد و پست‌های جدیدی را تعیین می‌کند و گردان‌های مهندسی نظامی را تقویت

می‌نماید و از لحظه‌ای که میرباخ دست به کار می‌شود، خود را در اختیار او قرار داده و در شوراهای جنگی که به‌وسیله فرمانده کل قوا [میرباخ] تشکیل می‌گردد، شرکت می‌نماید.

انگلس در تمام مدت اقامتش از اعتماد بدون چون‌وچرای کارگران مارکیش [Mark] و افراد مسلح برگیش و همچنین نیروهای نظامی برخوردار بود.

انگلس در همان روز اول ورودش در جواب استفاری که آقای ریونه [Riotte] - عضو کمیته امنیتی - در مورد نظریات‌اش از او به عمل می‌آورد - توضیح می‌دهد که به این جهت به آنجا [البرفلد] رفته است که:

اولاً: کلن، او را به‌عنوان نماینده به آنجا فرستاده است.

ثانیاً: چون او تصور می‌کرده است که احتمالاً می‌تواند در امور نظامی به نحو سودمندانه‌ای مورد استفاده قرار گیرد.

ثالثاً: از آنجاکه برگیش زادگاه خود او می‌باشد، او وظیفه شرافتمندانه خود می‌داند که در اولین قیام مسلحانه مردم برگیش، در محل باشد.

او مایل است فقط به موضوعات نظامی بپردازد و از جنبه سیاسی جنبش کاملاً به دور بماند، زیرا در اینجا یقیناً فقط یک جنبش سیاه - سرخ - طلایی [رنگ‌های پرچم رایش آلمان] تاکنون امکان داشته و به این جهت باید از هرگونه موضع‌گیری بر ضد قانون رایش اجتناب گردد. و آقای ریوت با این توضیح کاملاً موافق می‌باشد.

صبح روز چهاردهم هنگامی که انگلس در معیت میرباخ فرمانده کل، برای شرکت در دعوت عام به انکبرنگ [Engelnberg] می‌رود آقای هوگستر [Höchst] - که او نیز عضو کمیته امنیتی می‌باشد - به‌طرف او می‌رود و می‌گوید: اگرچه اصولاً هیچ‌گونه ایرادی به کارهای شما [انگلس] وارد نیست مع‌الوصف بورژوازی البرفلد به علت حضور شما در اینجا به آخرین درجه احساس خطر می‌کند و هر لحظه بیم آن را دارد که شما جمهوری سرخ را اعلام نمایید و به‌طور کلی مایل است که شما از اینجا دور شوید.

انگلس توضیح می‌دهد که او نه می‌خواهد خود را به کسی تحمیل کند و نه می‌خواهد جبونانه محل مأموریت خود را ترک نماید و بدون آنکه به‌هیچ‌وجه تعهدی بدهد، تقاضا می‌کند که خواست مزبور به‌وسیله تمام اعضای کمیته امنیتی به‌صورت یک سند امضا شده به او ارائه گردد.

آقای هوگستر این موضوع را در کمیته امنیتی مطرح می‌کند و در همان روز تصمیمی به شرح زیر اتخاذ می‌گردد:

"ضمن قدردانی کامل از فعالیت‌هایی که شهروند فریدریش انگلس اهل بارمن - که فعلاً مقیم کلن می‌باشد - تاکنون انجام داده است، از وی تقاضا می‌شود که همین امروز این ناحیه را ترک کند؛ زیرا که حضور او می‌تواند موجب بروز سوءتفاهم‌انی در مورد خصلت جنبش گردد."

قبل از آنکه این تصمیمات اتخاذ شده باشد، انگلس اعلام می‌دارد که: او فقط در صورتی از درخواست کمیته امنیتی تبعیت خواهد کرد که میرباخ به او دستور بدهد، زیرا وی در اثر مساعی میرباخ به اینجا آمده و به این جهت تا وقتی میرباخ او را مرخص نکند وی رفتن خود را مجاز نمی‌داند.

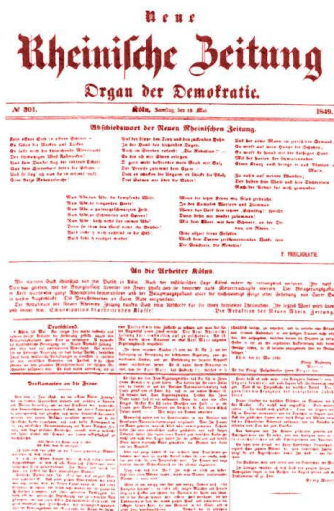
صبح روز پانزدهم میرباخ در اثر اصرار و پافشاری همه‌جانبه‌ای که از طرف کمیته امنیتی به عمل می‌آید، سرانجام مصوبه مشکوکی را - که حالا به صورت پلاکات اعلام شده است - امضاء می‌کند.

کارگران مسلح و نیروهای نظامی به خاطر این تصمیم کمیته امنیتی، به منتهی درجه برآشفته شده و تقاضا می‌کنند که انگلس باید در آنجا به ماند و اعلام می‌دارند که "به قیمت جان خود، از او محافظت خواهند کرد." انگلس شخصاً به میان آن‌ها می‌رود و توضیح می‌دهد که او نمی‌خواهد از دستورات فرماندهی - که به پیشنهاد خود او با این سمت منصوب شده است و در ضمن مورد اعتماد بی‌چون و چرای او نیز می‌باشد - تمرد نماید.

انگلس فقط در یک بازدید نظامی از نواحی مربوطه شرکت می‌کند و پس از آنکه سمت فرماندهی خود را به آجودانش واگذار می‌نماید، البرفالد را ترک می‌کند.

البته امیدواریم که کارگران مارکیش - که یک چنین احساس نزدیکی و همبستگی نسبت به عضو هیئت تحریریه ما نشان داده‌اند - دقت داشته باشند که جنبش کنونی صرفاً پیش‌درآمد جنبش دیگری است که هزار بار جدی‌تر بوده و در آن موضوع بر سر آن‌ها، یعنی کارگران و خاص‌ترین منافع خود آن‌ها بوده و این جنبش انقلابی جدید محصول و نتیجه [جنبش] کنونی خواهد بود و به مجرد آن‌که آغاز گردد، انگلس و سایر اعضای هیئت تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ" در آن شرکت خواهند کرد و آن وقت هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند او را مجبور به ترک میدان کند و کارگران می‌توانند به این حرف ما اعتماد داشته باشند.

انگلس؛ شماره ۳۰۰؛ ۱۷ مه ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۵۰۲ - ۵۰۰



خطاب به کارگران کلن

ما، شما را از اقدام به هر نوع کودتایی بر حذر می‌داریم. وضع نظامی طوری ست که شکست شما گریزناپذیر خواهد بود. شما در آلبرفلد دیدید که چگونه بورژوازی کارگران را به میان آتش می‌فرستند و بعداً با چه رذالتی به آن‌ها خیانت می‌کند. نتیجه الزامی هر نوع قیام از جانب شما در این لحظه حکومت‌نظامی خواهد بود. پروسه‌ی‌ها، در اثر سکوت شما به شک خواهند افتاد.

هیئت تحریریه "نویه راینیشه تسایتونگ"، ضمن تودیع، از همدردی‌هایی که شما در مورد آن‌ها به عمل آورده‌اید، سپاس‌گذاری می‌کند و آخرین کلام آن‌ها همه‌جا و همیشه این خواهد بود:

رهایی طبقه زحمتکش!

هیئت تحریریه "نوید راینیشه تسایتونگ"

نویه راینیشه تسایتونگ؛ شماره ۳۰۱؛ ۱۹ مه ۱۸۴۹، جلد ۶

وداع...

از: فرای لیگرات

به مناسبت تعطیل "نوید راینیشه تساینونگ"

به میدان پیکار و رزم و نبرد
کسی ضربه آشکاری نزد
همه مکر و تزویر و نیرنگ بود
و کالموک غربی پست و پلید
مکارانه مرا از پای درآورد
شمشیر زهرآگینی در تاریکی
ظاهر شد و ضربه‌هایی،
از پشت فرود آورد.
و بدین گونه بود که من آنجا
با همه قدرتم، از پا درآمدم

بر لب‌هایم عناد و استهزاء بود
و در دستم شمشیری درخشان
دردم واپسین،
فریاد می‌زدم:
"قیام!"

و بدین‌سان مرگ من نیز
شرافتمندانه بود.
وای که پروسی همدست تزار
با چه شور و علاقه‌ای
بر مزارم شوره می‌پاشد
و مجارها و فالسی‌ها
بر تابوتم مرثیه می‌خوانند

مردی فقیر و ژنده‌پوش
با دست‌هایی کوشنده
و خشن و پینه‌بسته
تکه یخ‌های شناور را
بر روی سرم فرو ریخت
و برای تسکین جراحاتم
تاج گلی را که زنش
و دخترک خردسال‌اش
پس از تعطیل کارشان
برایم ساخته بودند،
نثارم کرد.

اکنون خداحافظ
اکنون خداحافظ
ای دنیای جنگنده
اکنون خداحافظ
ای لشکریان رزمنده
اکنون خداحافظ
ای میدان نبردی
که چون باروت، سیاهی
اکنون خداحافظ
ای شمشیرها و نیزه‌ها
ولی نه برای همیشه
زیرا که آن‌ها را
توان کشتن اندیشه‌ها نیست
و من، ای برادران
بهزودی خروشنده و غران

از جای بر خواهم خاست
و بهزودی از سفر
باز خواهم گشت.

وقتی که در میان رعدوبرق
و به هنگام پیکار و نبرد
آخرین تاج
همچون جام شیشه‌ای شکست
و زمانی که خلق
آخرین نفرشان را
از پا درآورد
آن وقت بار دیگر
همه یک‌کلام و یک شمشیر
در ساحل دانونب و راین
جاودانه برای هم
دوستان وفاداری خواهیم بود...
و تاج و تخت
از آن خلق کوبنده خواهد شد،

خلق‌ی که مورد نفرت‌شان بود
خلق‌ی که طغیان کرد...

قیام انقلابی در فالس - بادن

کایزرسلوترن [Kaiserslautern]، ۲ ژوئن. روزنامه‌های ضدانقلابی می‌کوشند که بهر نحو شده انقلاب فالس و بادن را مورد سوءظن قرار دهند. آن‌ها خجالت نمی‌کشند از این که ادعا کنند که گرایش کل قیام، منجر به آن می‌شود که فالس و بادن و به‌طور غیرمستقیم تمام آلمان "به فرانسه فروخته شود". آن‌ها سعی می‌کنند با این ترتیب کینه ضدانقلابی دیرینه‌ای را که در ایام خوش گذشته! نسبت به فرانسه وجود داشت، بار دیگر دامن بزنند و معتقدند که به این وسیله می‌توانند سمپاتی برادران آلمانی شمالی و شرقی ما را از بین به برند. اتفاقاً این روزنامه‌های کثیف و دروغ‌پرداز که بادن و فالس را متهم به آن می‌کنند که خود را به فرانسه فروخته‌اند، درست همان جرایدی هستند که حمله روسیه به مجارستان و تهاجم روس‌ها به پروس و حتی اتحاد مقدس جدید^{۲۸} میان روسیه، اتریش و پروس را مورد تحسین قرار می‌دهند. ما به‌عنوان شاهد فقط یکی از این روزنامه‌ها یعنی [روزنامه کلن] "کولنیش تسایتونگ [Kölnische Zeitung]" را نام می‌بریم.

بنابراین اگر روس‌ها برای سرکوب کردن آزادی مجارستان، به سرزمین آلمان و پروس تجاوز کردند، این به معنی خیانت به وطن نیست! اگر پادشاه پروس با صرب‌ها و روس‌ها متحد می‌شود تا اجازه بدهد که آخرین بقایای آزادی آلمان در زیر سم اسب‌های قزاقان روسی لگدکوب شود، این به معنی خیانت به وطن نیست! اگر همه ما و تمام آلمان از نیمن [Niemen] تا آلپ به‌وسیله حکام مستبد ترسو به امپراتور روسیه فروخته می‌شود، این به معنی خیانت به وطن نیست! اما اگر فالس از سمپاتی فرانسویان و مخصوصاً خلق الزاس - برخوردار است و بیان این همدردی را با ازخودراضی بودن جنون‌آمیزی، رد نمی‌کند و عده‌ای را به پاریس می‌فرستد تا درباره روحیات فرانسوی‌ها و در مورد دگرگونی‌های جدیدی که در سیاست جمهوری فرانسه به وجود خواهد آمد، اطلاعاتی کسب کنند، آن وقت این خیانت به وطن محسوب می‌شود. این خیانت بزرگی به وطن بوده و به معنی فروختن آلمان به فرانسه، "دشمن آباء و اجدادی" و "دشمن رایش" است!

روزنامه‌های ضدانقلابی موضوعات را این‌گونه منعکس می‌کنند!

به‌رحال حضرات "تحت توجه باری‌تعالی" همه این کارها را در مورد فالس و بادن انجام داده‌اند و هیچ‌کدام از آن‌ها نیز به خاطر رفتارشان شرمند نیستند و بهر تقدیر اگر این خیانت به وطن محسوب

^{۲۸} "اتحاد مقدس": در سال‌های ۱۸۴۸-۴۹ نیروهای ضدانقلابی اروپا تلاش‌های فراوانی به عمل آوردند تا در مبارزه بر علیه جنبش انقلابی، ما اتحاد مقدس ۱۸۱۵ را احیاء کنند ولی این تلاش‌ها به نتیجه نرسید. اتحاد مقدس از نیروهای ضدانقلابی اروپا و بر ضد تمام جنبش‌های مترقی اروپا به‌وجود آمده بود. این اتحادیه به ابتکار الکساندر اول، تزار روسیه و به‌وسیله کشورهایی که ناپلئون اول پیروز شده بودند، به وجود آورده شد؛ و تقریباً تمام کشورهای اروپایی از جمله اتریش و پروس در آن عضویت داشتند و پادشاهان این کشورها متعهد شدند که در سرکوبی انقلابات - در هر جا که بروز کند - متقابلاً به یکدیگر کمک کنند.

می‌شود، در این صورت تمام مردم بادن و فالس - یک خلق میلیون و نیمی - خائن به وطن می‌باشد. مردم فالس و بادن حقیقتاً به این جهت انقلاب نکرده‌اند که در مبارزه در آستانه وقوع میان غرب آزاد و شرق استبدادی، از خودکامگان طرفداری کنند. هم مردم فالس و هم مردم بادن با این جهت انقلاب کرده‌اند که نمی‌خواهند در رذالت‌های آزادی گُشانه‌ای که ماه‌هاست با این بی‌شرمی از جانب اتریش، پروس و باواریا صورت می‌گیرد - شرکت داشته باشند و به این جهت انقلاب کرده‌اند که نمی‌خواهند در راه به نوکری درآوردن برادران خود مورد سوءاستفاده قرار گیرند.

ارتش فالس و بادن بدون قید و شرط به جنبش پیوسته و عدم وفاداری خود به شاهزادگان پیمان‌شکن را اعلام داشته است و یکپارچه به خلق گرویده است. نه مردم و نه سربازان، هیچ مایل نیستند که در صفوف صربی‌ها و قزاقان بر علیه آزادی به جنگند. اگر فرمانروایان خودکامه اولموتس [Olmütz]، برلین و مونیخ هنوز هم سربازانی را پیدا می‌کنند که آن قدر نزول کرده‌اند که خود را حتی با باشگیرها [Bashkirs]، پاندورها [Pandours]، صربی‌ها و سایر درنده صفتان، در یک ردیف قرار می‌دهند تا به اتفاق این خیل وحشیان در زیر یک پرچم به جنگند، جای تأسف است ولی ما با این جیره‌خواران به عنوان برادران آلمانی خود رفتار نخواهیم کرد بلکه به مثابه قزاقان و باشگیرها عمل خواهیم کرد و به ما مربوط نیست که یک وزیر جنگ خیانت‌کار در رأس آنان قرار دارد.^{۲۹}

در زمان حاضر که در آستانه جنگ خلقی اروپایی قرار داریم، اصولاً مسخره است اگر از "خیانت به وطن" و سایر موضوعات عوام‌فریبانه سخن گفته شود. در عرض چند هفته و شاید در عرض چند روز آیند، توده ارتش جمهوری‌های غرب و شرق بر ضد یکدیگر وارد کارزار خواهند شد تا در سرزمین آلمان به نبرد عظیمی به پردازند. شاهزادگان و بورژواها کار را به آنجا کشانده‌اند که اصلاً این سؤال مطرح نیست که آیا آلمان اجازه چنین کاری را می‌دهد یا نه؟ آلمان جنگ را به راه نمی‌اندازد و بدون موافقت او و بدون آن که بتواند مانع بروز جنگ گردد، صحنه جنگ خواهد شد. این موقعیت داهیانیه ای ست که آلمان از صدقه‌سر حکومت سلطنتی مارس، مجلس مارس و مجلس ملی مارس، در جنگ اروپایی‌ای که در آستانه وقوع می‌باشد - کسب کرده است. آنجا که موضوع بر سر آزادی یا ستم، آسایش با مرارت تمام اروپاست اصلاً نمی‌تواند سخنی از مصالح آلمان، آزادی آلمان، وحدت آلمان و رفاه آلمان در میان باشد. در اینجا تمام مسائل مربوط به ملیت‌ها منتفی می‌شوند، در اینجا فقط یک مسئله وجود دارد؛ [و آن این است که] می‌خواهید آزاد باشید یا آنکه می‌خواهید روسی بشوید؟ و جراید ضدانقلابی هنوز هم از "خیانت به وطن" صحبت می‌کنند. مثل اینکه گویا از آلمانی - که به‌زودی

^{۲۹} منظور ژنرال پروسی ادوارد فون پویکر می‌باشد که از ۱۵ ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۰ مه ۱۸۴۹ پست وزارت جنگ را در دولت موقتی به عهده داشت و از ۲۰ مه ۱۸۴۹ فرمانده کل نیروهای اتحادیه آلمان شد و شورش بادن را سرکوب نمود.

به صورت سرزمین بی سرو صاحبی میدان تاخت و تاز ارتش های متخاصم خواهد شد - هنوز هم چیزی باقی مانده است که بتوان به آن خیانت کرد!

در هر صورت سال گذشته، موضوع طور دیگری بود. سال گذشته آلمان ها می توانستند در مقابل ستم روسیه مبارزه کنند، می توانستند لهستان را آزاد سازند و به این ترتیب میدان جنگ را به خاک روسیه به کشانند و به ضرر روسیه تمام کنند. در مقابل، اینک، به شکرانه شاهزادگان ما جنگ در سرزمین ما و به ضرر ما صورت می گیرد و موضوع از این قرار است که جنگ آزادی بخش اروپایی در عین حال برای آلمان تبدیل به یک جنگ آلمانی شده است. به این ترتیب که آلمان ها بر ضد آلمان ها می جنگند.

ما این را مدیون خیانت کاری شاهزادگان خود و سستی و خمودگی نمایندگان خود می باشیم؛ و اگر چیزی خیانت به وطن محسوب به شود، آن چیز همین است! مختصر کلام: در مبارزه آزادی بخش بزرگی که سراسر اروپا را فرا گرفته است، بادن و فالس به طرفداری از آزادی و مخالفت با نوکری برخاسته اند همان طور که انقلاب در مقابل ضدانقلاب، مردم در برابر شاهزادگان و فرانسه انقلابی، مجارستان و آلمان در برابر روسیه استبدادی، اتریش، پروس و باواریا قرار گرفته اند؛ و اگر کسی [آقای هویلر] این موضوع را خیانت به وطن می نامند، مردم فالس و بادن پیشیزی برای حرف او قائل نیستند.

انگلس؛ شماره ۱۱۰؛ ۳ ژوئن ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۵۲۶-۵۲۴

پاریس ۲۱ ژوئن. شناخت شما از مردم پاریس آنقدر زیاد است که به توانید از ابتدا به مسخره بودن اتهام مربوط به ترسو بودن آنها پی به برید. در این میان من استنباط می‌کنم روز ۱۳ ژوئن مخصوصاً در آلمان کاملاً نا روشن بوده و می‌تواند موجب هرگونه تفسیر ناصحیح بد خواهانه‌ای گردد.

بازیگر اصلی ۱۳ ژوئن خلق نبود، بلکه "مونتانی" بود. [حزب مونتانی (کوهستان) از خرده‌بورژواهای دموکرات تشکیل یافته و روزنامه "رفورم" ارگان آن بود و رهبری آن را لدرو- رولن به عهده داشت. ا. س] در پشت پرده "مونتانی" نیز یک کمیته مخفی نهفته^{۳۱} بود که کارها را به‌پیش می‌راند و کمابیش لدرو- رولن را مجبور کرده بود که آن نقش را بازی کند.

اشتباه عمده "مونتانی" اطمینانی بود که به پیروزی‌اش داشت. او آنقدر نسبت به موفقیت خود مطمئن بود که معتقد بود همه‌چیز با بیان مسالمت‌آمیزی فیصله خواهد یافت و به‌این‌ترتیب این فرصت را به دست دولت داد که بر او پیروز شود، بدون آنکه شکست‌خورده باشد. جمعیت که از شانودو Chateau d'eau [قصر آبی] به خیابان‌ها سرازیر شده بود، کاملاً بی‌سلاح بود. در مقابل، حکومت توسط جاسوسان‌اش از جزئیات کار کاملاً با خبر بود و تمام نقاط حساس و مهم را به‌وسیله گارد ملی، تیراندازان وینسنی [Vincennes] و سایر نیروها، اشغال کرده بود. به‌این‌ترتیب جمعیت عملاً در محاصره قرار داشت و حتی اگر مسلح هم می‌بود، نمی‌توانست هیچ‌گونه مقاومتی به کند، چه تجهیز و تسلیح نابرابری! شانگرنیر [Changarnier] که همه نقشه‌هایش را طرح کرده بود، آنقدر هشیار بود که نگذارد اعلام تجمع با ناکامی روبرو به شود و نیروهای نظامی دفعتهً مثل یک‌چشم بندی، تمام نقاط حساس را اشغال کردند؛ بنابراین درک می‌کنید که توده‌های بی‌سلاح از هم پراکنده‌شده بودند تا درصدد تهیه اسلحه برآیند. البته انبارهای اسلحه‌ای که برای قیام آماده‌شده بودند، به تصرف دولت درآمده و در

^{۳۰} "۱۳ ژوئن ۱۸۴۹": مداخله نیروهای نظامی فرانسه در امور جمهوری رم و بمباران رم به‌منزله نقض صریح ماده پنج قانون اساسی فرانسه بود. این ماده دولت جمهوری را موظف می‌ساخت که از بکار بردن قوای نظامی بر ضد آزادی سایر خلق‌ها خودداری نماید. "مونتانی" در مجلس ملی اعلام کرد که با تمام وسایل از قانون اساسی حراست و دفاع خواهد کرد. ولی دموکرات‌های خورده بورژوا که از بیم پرولتاریا از دست زدن به یک قیام مسلحانه پرهیز می‌کردند مردم را دعوت به تظاهرات مسالمت‌آمیزی در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ نمودند. این تظاهرات به‌سرعت به‌وسیله سربازان آماده به حمله تار و مار شد و بار دیگر در پاریس حکومت‌نظامی اعلام گشت و بخش دموکراتیک گارد ملی منحل شد. عده‌ای از "مونتانی"‌ها به خارج از کشور گریختند و گروه دیگری از آنها دستگیر و به محاکمه کشیده شدند. به‌این‌ترتیب به نفوذ "مونتانی" در پارلمان و قدرت خرده‌بورژوازی در پاریس خاتمه داده شد. بورژوازی ضدانقلابی این شکست را مورد استفاده قرارداد تا حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را باز هم بیشتر محدود کرده سلطه خود را مستحکم‌تر نماید.

^{۳۱} "کمیته مخفی": عبارت بود از کمیسیون ۲۵ نفری - ارگان کمیته انتخاباتی به‌اصطلاح سوسیال‌دموکرات در پاریس - که یک گروه انقلابی از نمایندگان باشگاه‌های کارگری و سازمان‌های مخفی نیز در آن شرکت داشتند. این کمیسیون تبلیغات انتخاباتی "مونتانی" را در پاریس اداره می‌کرد؛ انتخاباتی که به‌منظور تشکیل مجلس ملی در ۱۳ مه ۱۸۴۹ صورت می‌گرفت. این کمیسیون همچنین در تدارک عملیات ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ شرکت داشت.

اختیار نظامیان قرار گرفته بودند و به این ترتیب قیام فریب خورده بود. تمام اسرار این روز ناگوار تاریخ انقلاب فرانسه، همین بود. شاید شما در روزنامه‌های آلمانی، در مورد سنگربندی‌هایی که به سادگی از بین برده شدند، مطالبی شنیده باشید. این سنگربندی‌ها جز چند صندلی که به خیابان پرتاب می‌شدند - تا برای یک لحظه حملات نیروی سوارنظام را که به مردم بی‌دفاع حمله‌ور شده بود، متوقف سازد. چیز دیگری نبود.

کیفیات دیگری نیز وجود داشتند که پایان خفت‌بار ۱۳ ژوئن را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. در همان لحظاتی که لدرو- رولن با دارو دسته‌اش در هنرستان سرگرم تنظیم برنامه دولت موقتی بود، کمیته مخفی سوسیالیستی نیز مشغول همین کاربرد و می‌خواست خود را به عنوان کمون سازمان‌دهی کند؛ بنابراین قبل از سرنگون کردن قدرت موجود، قیام به دو اردو تجزیه‌شده بود و از این مهم‌تر آنکه "مونتانی" حزب خلق نبود و همین واقعیت، خیلی چیزها را برای شما توضیح می‌دهد. کمیته مخفی چند روز پیش در صدد برآمده بود که شبانه دست‌به‌کار به شود و به این ترتیب حکومت غافلگیر می‌شد ولی "مونتانی" و متحدین آن، "دوستانان قانون اساسی" [حزب ناسیونال]^{۳۲} با این کار مخالفت کردند. آن‌ها می‌خواستند ابتکار عمل را خودشان در دست داشته باشند. ظاهر شدن لدرو- رولن در مجلس تضمینی برای آن بود که "مونتانی" به‌طور جدی مصمم به مذاکره می‌باشد. به این ترتیب از یک طرف قدرت عمل، بلا واسطه در هم شکسته شده و تدارک بیان مسالمت‌آمیز دیده‌شده بود از طرف دیگر مردم - که مشاهده کرده بودند لدرو- رولن به آن شدت در مجلس ملی له‌لورده شده است - تصور می‌کردند که او روابط بسیار نزدیکی با ارتش داشته و نقشه بسیار وسیع و پردامنه‌ای در پیش دارد؛ بنابراین وقتی موضوع آفتابی شد، مردم به نحو غیرمنتظره‌ای متوجه شدند که قدرت لدرو- رولن قلابی بوده و اقدامات احتیاطی و تهاجمی فقط از جانب حکومت به عمل آمده بوده است. ملاحظه می‌کنید که چگونه دو حزب انقلابی یکدیگر را متقابلاً فلج کرده و تخدیر نموده بودند. از این گذشته خاطرات مردم از رفتار دوپهلوی "مونتانی"‌ها به‌ویژه لدرو- رولن در مه و ژوئن و بالاخره وبا - که در محلات کارگر نشین بی‌داد کرده بود - مزید بر علت شده بودند.

در مجموع ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ فقط قصاصی برای ژوئن ۱۸۴۸ می‌باشد. در آن زمان "مونتانی" پرولتاریا را تنها گذاشت و این بار پرولتاریا "مونتانی" را.

^{۳۲} اتحادیه دموکراتیک دوستانان قانون اساسی: سازمان معتدل جمهوری‌خواهان بورژوا بود که به وسیله اعضای گروه‌های سیاسی‌ای که طرفدار روزنامه "لا ناسیونال" [ملت] بودند، قبل از انتخابات مجلس مقننه فرانسه در ۱۳ مه ۱۸۴۹، بنیان‌گذاری شد.

روز ۱۳ ژوئن ۱۸۴۸ هر قدر هم که به حزب ما در اروپا ضربه وارد آورده باشد، این حسن را دارد که به استثنای لیون^۱ - بدون خونریزی زیاد، قدرت را منحصراً نصیب حزب ضدانقلابی مجلس کرده است؛ و این نیز به نوبه خود دچار یک تجزیه درونی خواهد شد و فراکسیون افراطی آن، کار را به آنجا خواهد کشاند که حتی در صدد محو شکل ظاهری جمهوری مزاحم در خواهد آمد و شما خواهید دید که این مثل حباب صابون ناپدید خواهد شد و بار دیگر فوریه با شدت بیشتری تکرار خواهد شد.

مارکس؛ شماره ۲۶؛ ۲۹ ژوئن ۱۸۴۹، جلد ۶ صفحه ۵۲۸-۵۲۷

^۱ تحت تأثیر حوادث ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ پاریس در تاریخ ۱۵ ژوئن کارگران لیون [Lyons] دست به قیام مسلحانه‌ای زدند که پس از یک نبرد خونین هشت ساعت سرکوب شد.

فهرست اسامی به ترتیب حروف الفبا

آ

آنهکه [Friedrich Anneke] (تقریباً ۱۸۱۷ تا تقریباً ۱۸۷۲): افسر سابق ارتش پروس، عضو انجمن کلن اتحادیه کمونیست‌ها در ۱۸۴۸، یکی از بنیان‌گذاران و دبیر باشگاه کارگری کلن بود، طرفدار کوت‌شالک و ناشر "روزنامه کلن نو" عضو کمیسیون دموکرات‌ها و حوزه راین بود و در ۱۸۴۸ مدتی به زندان افتاد در ۱۸۴۹ عضو کمیسیون نظامی قیام بادن - فالس بود و بعدها در جنگ داخلی آمریکا به نفع ایالات شمالی شرکت کرد.

آورس‌برگ [Karl Von Auersperg] (۱۷۸۳-۱۸۵۹): ژنرال اتریشی، ۱۸۴۸ فرمانده ارتش وین بود و در سرکوبی قیام اکتبر وین شرکت داشت.

آورس‌والد [Rudolf Von Auerswald] (۱۷۹۵-۱۸۶۶): سیاستمدار پروس، نماینده اشراف لیبرال بورژوا شده، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه پروس (از ژوئن تا سپتامبر ۱۸۴۸).

ب

باروت [Camille Barrol] (۱۷۹۱-۱۸۷۳): سیاستمدار بورژوا فرانسوی که در دوران حکومت سلطنتی ژوئیه رهبر لیبرال‌های مخالف خاندان سلطنتی بود. از دسامبر ۱۸۴۸ تا اکتبر ۱۸۴۹ رئیس هیئت دولتی بود که به بلوک ضدانقلابی سلطنت‌طلب اتکا داشت.

باسنید [Jules Bastid] (۱۸۰۰-۱۸۷۹): نویسنده و سیاستمدار فرانسوی، جمهوری‌خواه بورژوا، مدیر روزنامه "ناسیون" نماینده مجلس مؤسسان و وزیر امور خارجه فرانسه.

باسرمان [Fredrich Daniel Bassermann] (۱۸۱۱-۱۸۵۵): کتاب‌فروش مانهایمی سیاستمدار میانه‌رو لیبرال، در ۴۹ ۱۸۴۸ نماینده دولت بادن در بوندستاگ عضو پارلمان مقدماتی و مجلس ملی فرانکفورت (جناح راست فراکسیون سنتروم).

بالیو [Felix Balliu] (متولد ۱۸۰۲): تاجر بلژیکی، دموکرات افراطی عضو سازمان دموکراتیک بروکسل، ۱۸۴۸ در دادگاه ریسکو-تو، ابتدا محکوم به اعدام و سپس ۳۰ سال زندان شد و در سال ۱۸۵۴ آزاد گردید.

آراکو [Etienne Arago] (۱۸۰۳-۱۸۹۲): سیاستمدار و نویسنده فرانسوی، دموکرات همکار روزنامه "رفورم"، کادر حکومت موقتی وزیر پست شد و به جمهوری‌خواهان خرده‌بورژوا پیوست.

آرنیم [Sukow on Arnim] (۱۷۹۸-۱۸۶۱): سیاستمدار پروس، لیبرال معتدل، از مارس تا ژوئن ۱۸۴۸ وزیر امور خارجه، ۱۸۴۹ نماینده مجلس.

اسلن [Christian Esselen] (۱۸۲۳-۱۸۵۹): دموکرات خرده‌بورژوا و نویسنده افراطی در ۱۸۴۸ رهبر باشگاه کارگری فرانکفورت و یکی از ناشرین "روزنامه عمومی کارگران" - که در فرانکفورت منتشر می‌شد - بود. ۱۸۴۹ به سوئیس و بعدها به آمریکا مهاجرت کرد.

اشتاین [Julius Stein] (۱۸۱۳-۱۸۸۹): استاد آلمانی در برسلو، نویسنده دموکرات، ۱۸۴۸ نماینده مجلس ملی پروس (جناح چپ)، رئیس کلوب دموکراتیک برلین، ۱۸۴۹ نماینده مجلس سنا (چپ‌ترین جناح) و بعدها سردبیر "روزنامه برسلو".

اشتاین‌اکر [Christian Steinaecker] (۱۸۷۱-۱۸۵۱): ژنرال پروس در ۱۸۴۸، فرمانده استحکامات نظامی در پوزن لهستان بود.

اشتروده [Gusta Struve] (۱۸۰۵-۱۸۷۰): نویسنده و وکیل دادگستری آلمانی، دموکرات خرده‌بورژوا و جمهوری‌خواه، ۱۸۴۸ عضو مجلس موقتی، یکی از رهبران قیام بادن - فالس عضو کمیته انقلابی بادن، بعد از شکست قیام بادن از آلمان فرار کرد و به انگلستان مهاجرت نمود و یکی از رهبران مهاجرین خرده‌بورژوا در لندن بود و بعدها به آمریکا رفت و به طرفداری از ایالات شمالی در جنگ داخلی آمریکا شرکت کرد.

آلبرت [Martin Albert] (۱۸۱۵-۱۸۹۵): کارگر سوسیالیست فرانسوی در ایام سلطنت ژوئن عضو سازمان‌های مخفی بلانکیستی بود، ۱۸۴۸ عضو دولت موقتی فرانسه شد.

آلبرت - کارل [Karl Albert] (۱۷۹۸-۱۸۴۹): پادشاه ساردنی و پیه‌مونت بود.

پا وای [Charles V. Bavay] (۱۸۷۵ - ۱۸۰۱):
قاضی بلژیکی، داستان دادگاه تجدیدنظر بروکسل در
دادگاه ریسکو- تو.

بدو [Marie-Alphonse Bedeau] (۱۹۶۳ -
۱۸۰۴): ژنرال و سیاستمدار فرانسوی، جمهوری خواه
بورژوا، در جریان قیام ژوئن پاریس فرمانده یکی از
ستون های نظامی دولت بود و بعد نایب رئیس مجلس
مؤسسان و مجلس قانون گذاری ملی فرانسه شد.

براندنبورگ [Friedrich Wilhelm Von Brandenburg]
(۱۸۵۰-۱۷۹۲): شاهزاده، ژنرال و
سیاستمدار پروس، رئیس کابینه ضدانقلابی (نوامبر
۱۸۴۸ تا نوامبر ۱۸۵۰).

برئا [Jean B. Brea] (۱۸۴۸-۱۷۹۰): ژنرال
فرانسوی ۱۸۴۸ در سرکوبی قیام ژوئن پاریس شرکت
کرد و به دست شورشیان به قتل رسید.

بروگمان [Karl Brueggemann] (۱۸۱۰ تا تقریباً
۱۸۸۲): نویسنده لیبرال و اقتصاددان آلمانی، سردبیر
روزنامه "کولنیش تسایتونگ".

بکر [Felix Becker]: شاعر و انقلابی فرانسه،
شرکت کننده در انقلاب ۱۸۳۰ بلژیک و انقلاب ۱۸۳۰-
۳۱ لهستان، در فوریه و مارس ۴۸ در به وجود آوردن
لژیون فرانسوی در پاریس شرکت داشت.

بلوم [Rober Blum] (۱۸۴۸ - ۱۸۰۷): روزنامه نگار
و کتاب فروش اهل لایپزیک، دموکرات خرده بورژوا،
۱۸۴۸ نایب رئیس مجلس موقتی و رهبر جناح چپ
مجلس ملی فرانکفورت، در انقلاب اکتبر ۱۸۴۸ وین
شرکت کرد و بعد از پیروزی ضدانقلاب محکوم به اعدام
و تیرباران شد.

بورخارت [Griedrich Borchard]: وکیل دادگستری
در کلن، دموکرات خرده بورژوا، ۱۸۴۸ رئیس انجمن
دموکرات های کلن و نماینده مجلس ملی پروس (جناح
چپ).

بورگرس [Heinrich Burgers] (۱۸۷۸-۱۸۲۰):
نویسنده افراطی در کلن. ۱۸۴۲-۴۳ با "نویه راینیش
تسایتونگ" همکاری می کرد بعدها عضو اتحادیه
کمونست ها و هیئت تحریریه "نویه راینیش تسایتونگ"
شد و به عضویت باشگاه کارگران کمیسیون امنیت کلن
درآمد. در ۱۸۵۰ عضو هیئت مدیره مرکزی اتحادیه
کمونست ها بود. در ۱۸۵۲ در محاکمه کمونیست ها در
کلن به ۶ سال زندان محکوم گشت و بعدها لیبرال ملی
شد.

بیکسیو [Jaques A. Bixio] (۱۸۶۵-۱۸۰۸):
سیاستمدار و نویسنده فرانسوی، جمهوری خواه بورژوا،
یکی از اعضای هیئت تحریریه روزنامه "لانسایون"،
۱۸۴۸ نایب رئیس مجلس مؤسسان فرانسه، ۱۸۴۹
نماینده مجلسی مقننه ملی.

بیلو [August Billaut] (۱۸۶۳ - ۱۸۰۵): سیاستمدار
فرانسوی، از مخالفین دولت گیزوت.

پ

پفول [Heinrich Pfuel] (۱۸۶۶-۱۷۷۹): ژنرال
پروسی، نماینده نظامیان ارتجاعی دربار پروس، از
۱۸۳۲ تا ۱۸۴۸ فرماندار نوشاتل در ۱۸۴۸ مدتی
فرمانده نظامی پادگان برلین بود و قیام پوزن را سرکوب
کرد و در ۱۸۴۸ چند ماهی نخست وزیر و وزیر جنگ
پروس بود.

ت

تدسکو [Victor Tedesco] (۱۸۹۷ - ۱۸۲۱): وکیل
دادگستری بلژیکی، سوسیالیست دموکرات و انقلابی در
۱۸۴۲ یکی از بنیان گذاران سازمان دموکراتیک
بروکسل بود و روابط بسیار نزدیکی با مارکس و انگلس
داشت. ۱۸۴۸ در دادگاه ریسکو- تو ابتدا به اعدام و
سپس به ۳۰ سال زندان محکوم شد و در سال ۱۸۵۴ از
زندان آزاد گردید.

تون [Leo Thun] (۱۸۸۸ - ۱۸۱۱): شاهزاده و
سیاستمدار ارتجاعی اتریش که اصلاً چپ بود، ۱۸۴۸
رئیس دولت بوهیم شد. ۱۸۴۹ تا ۱۸۶۰ وزیر فرهنگ و
یکی از مشاورین نزدیک فرانتس ژوزف امپراتور
اتریش بود.

تیتسن [Titzen] ژنرال پروس.

د

دامپر [Constantin D'Asper] (۱۸۵۰ - ۱۷۸۹):
ژنرال اتریشی، در ۱۸۴۸-۴۹ در سرکوبی انقلاب
ایتالیا شرکت کرد.

داستر [Karl-Ludwig-Johan D'Ester] (۱۸۱۳-
۱۸۵۹): پزشک اهل کلن، عضو اتحادیه کمونیست ها،
۱۸۴۸ عضو مجلس موقتی و یکی از رهبران جناح چپ
در مجلس ملی پروس، در کنگره دوم دمکرات ها که در
اکتبر ۱۸۷۸ در برلین منعقد شد شرکت داشت و به
عضویت کمیسیون مرکزی دمکرات های آلمان برگزیده

شد. در قیام ۱۸۴۸-۱۸۴۹ بادن و فالس نقش مهمی بازی کرد و پس از شکست این قیام به سویس فرار کرد و در آنجا اقامت گزید.

درونکه [August Dornes] (۱۸۹۱-۱۸۲۲): ناشر و نویسنده که ابتدا از سوسیالیست‌های "حقیقی" بود و بعداً عضو اتحادیه کمونیست‌ها شد و ۱۸۴۸-۱۸۴۹ یکی از نویسندگان روزنامه "نویه راینشیه تسابتونگ" بود و بعداً از شکست انقلاب ابتدا به سویس و سپس به انگلستان مهاجرت کرد و از سیاست کناره گیری نمود.

دوشاتل [Charles Duchatel] (۱۸۶۷ - ۱۸۰۳): سیاستمدار فرانسوی، اورلنانی است. از ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۶ وزیر بازرگانی، ۱۸۴۰ و تا ۱۸۴۸ وزیر کشور فرانسه، طرفدار مکتب مالتوس.

دیلکلوز [Louis Delescluze] (۱۸۰۹-۱۸۷۱): روزنامه‌نگار فرانسوی، انقلابی خرده‌بورژوا، ۱۸۴۸ کمیسر حکومتی در قسمت شمالی فرانسه. ۱۸۷۱ عضو کمون پاریس شد و در جنگ‌های خیابانی جان باخت.

دوکوس [Francois Ducoux] (۱۸۰۸-۱۸۷۳): پزشک و نویسنده فرانسوی، بورژوازی جمهوری‌خواه، ۱۸۴۸ نماینده مجلس مقننه ملی، بعد از قیام ژوئن رئیس شهربانی پاریس شد.

دویون دولورو [Jacques Dupont DeLerue] (۱۸۵۵ - ۱۷۹۷): سیاستمدار لیبرال فرانسوی، جمهوری‌خواه میانه‌رو در انقلاب ۱۸۳۰ شرکت کرد، ۱۸۴۸ رئیس دولت موقتی شد.

دورنه [August Dorne's] (۱۸۴۸ - ۱۷۹۹): سیاستمدار و نویسنده بورژوازی فرانسوی، جمهوری‌خواه میانه‌رو، یکی از اعضای هیئت تحریریه روزنامه "لاناسیون"، ۱۸۴۸ نماینده مجلس مؤسسان فرانسه.

دومونت [Joseph Dumont] (۱۸۶۱ - ۱۸۱۱): روزنامه‌نگار آلمانی لیبرال میانه‌رو، از ۱۸۳۱ صاحب روزنامه کلن (کولنیشیه تسابتونگ).

ر

رادتسکی [Joseph Radetzky] (۱۸۵۸ - ۱۷۶۶): فلد مارشال اتریشی از ۱۸۳۱ فرمانده نیروهای اتریشی در شمال ایتالیا بود و جنبش ملی و انقلابی ۱۸۴۸-۴۹ ایتالیا را بی‌رحمانه سرکوب کرد و از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶ حاکم نظامی کشور سلطنتی "لومباردی - ونیز" بود.

راسپیل [Vincent Francois Raspail] (۱۸۷۸-۱۷۸۴): نویسنده و دانشمند علوم طبیعی فرانسوی جمهوری‌خواه سوسیالیست که روابط نزدیکی با پرولتاریای انقلابی داشت و در انقلابات ۱۸۴۸ و ۱۸۳۰ شرکت کرد. در ۱۸۴۸ به عضویت مجلس مقننه ملی انتخاب شد و در ۱۸۴۹ به ۵ سال زندان محکوم گردید و بعد از تجدیدنظر در رأی دادگاه به خارج از کشور مهاجرت کرد و در بلژیک اقامت گزید.

راوو [Franz Raveaux] (۱۸۱۰-۱۸۵۱): توتون‌فروش اهل کلن، دموکرات خرده‌بورژوا، ۱۸۴۸ عضو پارلمان مقدماتی و یکی از رهبران جناح چپ فراکسیون سنتروم در مجلس ملی فرانکفورت، سفیر آلمان در سویس، عضو هیئت نیابت سلطنت موقتی امپراتوری و از سردمداران حکومت موقتی بادن. بعد از سرکوبی قیام بادن - فالس به خارج مهاجرت می‌کند. روت شیلد [James Rothschild] بارون فرانسوی، رئیس بانک روت شیلد پاریس که در دوران سلطنت ژوئیه دارای نفوذ زیادی بود.

روگه [Arnold Ruge] (۱۸۰۲-۱۸۸۰): مؤلف افراطی هگلیست جوان که در ۱۸۴۴ به اتفاق مارکس "سالنامه‌های آلمانی - فرانسوی" را منتشر می‌ساخت. او یک دموکرات خرده‌بورژوا بود که بعد از ۱۸۴۶ لیبرال ملی شد.

ریسوته [Karl Riotte] (متولد ۱۸۱۶)، وکیل دادگستری، دموکرات، ۱۸۴۹ نماینده مجلس سنا، در اثنای قیام مه ۱۸۴۹ عضو کمیسیون امنیت شورشیان بود و بعد از سرکوبی قیام به آمریکا مهاجرت کرد.

ژ

ژوتراند [Lucien Jutrand] (۱۸۰۴ - ۱۹۷۷)، وکیل دادگستری و نویسنده بلژیکی، دموکرات افراطی، شرکت‌کننده در انقلاب ۱۸۳۰، رئیس سازمان دموکراتیک بروکسل (۱۸۴۷)، سردبیر روزنامه "بحث اجتماعی".

ژرارد [Etienne Gerard] (۱۷۷۳ - ۱۸۵۲)، مارشال و سیاستمدار فرانسوی، در لشکر کشی‌های ناپلئون شرکت داشت، ۱۸۳۰ و ۱۸۳۴ وزیر جنگ، از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ فرمانده کل گارد ملی فرانسه.

س

سیمونس [Ludwig Simons] (۱۸۰۲-۱۸۷۰): قاضی عالی‌رتبه پروسی، عضو جناح راست مجلس ملی پروس، از ۱۸۴۹ تا ۱۸۶۰ وزیر دادگستری.

سنارد [Antonie Senard]، قاضی و سیاستمدار فرانسوی جمهوری‌خواه بورژوا، در ژوئن ۱۸۴۸ رئیس مجلسی مؤسسان، از ژوئن تا اکتبر ۴۸ وزیر کشور کابینه ژنرال کاپیناک.

ش

شانگرنیر [Nicolas Changarnier] (۱۸۷۷-۱۷۹۳)، ژنرال و سیاستمدار سلطنت‌طلب فرانسوی ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نماینده مجلس مؤسسان و مجلس مقننه ملی، بعد از ژوئن ۱۸۴۸ فرمانده کل گارد ملی و فرمانده قوای پاریس شد و تظاهرات ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ را تار و مار نمود.

شلوفل [Friedrich Schloeffel] (۱۸۷۰ - ۱۸۰۰)، کارخانه‌دار دموکرات در شلزلین آلمان، ۱۸۴۸ عضو مجلس ملی فرانکفورت (جناح چپ)، ۱۸۴۹ در قیام بادن فالس شرکت کرد و بعد از سرکوبی قیام ابتدا به سوئیس و سپسی به آمریکا مهاجرت کرد.

شاپر [Karl Schapper] (۱۸۱۳ - ۱۸۷۰)، یکی از رهبران اتحادیه عدالت‌طلبان و باشگاه تعلیماتی آلمانی برای کارگران در لندن، عضو هیئت‌مدیره مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها، ۱۸۴۸ مصحح "نویه راینیشه تسایتونگ"، عضو کمیسیون دموکرات‌های حوزه راین که مدت کوتاهی نیز رئیس باشگاه کارگری کلن بود و در انشعاب سال ۱۸۵۰ اتحادیه کمونیست‌ها به اتفاق ویلیش رهبر فراکسیون خرده‌بورژوازی مخالف مارکس بود ولی به‌زودی به‌اشتباه خود پی برد و به مارکس پیوست. او در ۱۸۶۵ عضو دبیرخانه کل انترناسیونال اول شد.

شوارتسنبرگ [Felix Schwarzenberg] (۱۸۵۲-۱۸۰۰) شاهزاده و سیاستمدار مرتجع اتریشی، بعد از سرکوبی قیام اکتبر وین در ۱۸۴۸ وزیر امور خارجه شد.

شورین [Maximilian Von Schwerin] (۱۸۷۲-۱۸۰۴)، سیاستمدار پروس، نماینده اشراف لیبرال، ۱۸۴۸ عضو مجلس ملی فرانکفورت (جناح راست). از مارس تا ژوئن ۱۸۴۸ وزیر فرهنگ کابینه کامپ‌هاوزن، بعدها لیبرال ملی شد.

ک

کامپ‌هاوزن [Ludolf Camphausen] (۱۸۰۳ - ۱۸۹۰) بانکدار اهل کلن یکی از رهبران بورژوازی لیبرال راین، ۱۸۴۷ عضو مجلس متحده ایالتی از مارس تا ژوئن ۱۸۴۸ نخست‌وزیر پروس.

کاپیناک [Louis Eugene Cavaignac] (۱۸۰۲ - ۱۸۵۷)، سیاستمدار و ژنرال فرانسوی، بورژوازی جمهوری‌خواه معتدل، ۱۸۴۸ حکمران الجزیره بود و در ماه مه همان سال وزیر جنگ شد و مجلس مقننه ملی اختیارات تامی برای سرکوبی قیام ژوئن پاریس به او داد. وی پس از سرکوب کردن قیام ژوئن بلافاصله به نخست‌وزیری رسید و از ژوئن تا دسامبر ۱۸۴۸ در این سمت باقی ماند.

کاونیتس [Venzel Kaunitz] (۱۷۹۴-۱۷۱۱)، سیاستمدار اتریشی، طرفدار "استبداد روشن" و مخالف سرسخت انقلاب فرانسه.

کرروزی [Gaillard Kersausie] (۱۸۷۴-۱۷۹۸)، انقلابی فرانسوی، افسر سابق ارتش، در انقلاب ژوئن ۱۸۳۰ شرکت کرد. عضو برجسته چندین سازمان مخفی بود. در ۱۸۴۸ نقشه قیام پرولتاریای پاریس را طرح کرد، پس از شکست قیام مزبور دستگیر شد و بعدها خارج از کشور مهاجرت نمود.

کولومب [Friedrich August Von Colomb] (۱۸۵۴ - ۱۷۷۵) ژنرال پروس، از ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۸ فرمانده ارتش پروس در پوزن بود.

ف

فردیناند [Ferdinand] (۱۸۲۲ - ۱۸۵۵) دوک جنوا، برادر ویکتور امانوئل پادشاه پیه‌مونت که در جنگ‌های ۱۸۴۸ - ۴۹ بر ضد اتریش شرکت کرد.

فوشر [Leon Faucher] (۱۸۰۳ - ۱۸۵۴)، سیاستمدار، نویسنده و اقتصاددان فرانسوی. ابتدا اورلئانیست و بعد بناپارتيست، ۱۸۴۸ نماینده مجلس مقننه مؤسسان و از دسامبر ۱۸۴۸ تا مه ۱۸۴۹ و همچنین در ۱۸۵۱ وزیر کشور و دشمن سرسخت طبقه کارگر بود.

فوکیه - تین ویل [Antoine Fouquier-Tinville] (۱۷۴۶-۱۷۹۵) دادستان فرانسه در ایام انقلاب کبیر.

فولد [Achille Fould] (۱۸۰۰ - ۱۸۶۷) بانکدار و سیاستمدار فرانسوی که ابتدا اورلئانیست بود و بعد بناپارتيست شد. در ۱۸۴۸ ۱۸۴۹ نماینده مجلس قانون‌گذاری ملی بود و از ۱۸۴۹ تا ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۷ وزیر دارائی فرانسه بود.

گ

گارنیر پاژه [Louis Garnier-Pages] (۱۸۰۳ - ۱۸۷۸)، سیاستمدار فرانسوی جمهوری‌خواه میان رو قبل از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه دلال معاملات تجاری بود و حکومت موقتی به وزارت رسید و شهردار پاریس شد.

گانرون [August Ganneron]، (۱۷۹۲ - ۱۸۴۷)، کارخانه دار و بانکدار فرانسوی سیاستمدار بورژوا.

گورازی [Francesco Guerazzi] (۱۸۰۴ - ۱۸۷۳)، نویسنده ایتالیایی جمهوری‌خواه میانه‌رو، ۱۸۴۸ نماینده توسکانا، ۱۸۴۹ عضو دولت موقتی، مارس و آوریل رئیس قوه اجراییه توسکانا شد و بعد از مراجعت شاهزاده حاکم توسکانا، به ۱۵ سال زندان محکوم و در سال ۱۸۵۳ تبعید شد.

گیزوت [Francois Guizot] (۱۷۸۷ - ۱۸۷۴) تاریخدان و سیاستمدار فرانسوی، اورلئانی است که از ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۸ سیاست داخلی و خارجی فرانسه را اداره می‌کرد و نماینده منافع بورژوازی مالی بود.

ل

لاتور [Theodor Latour] (۱۷۸۰ - ۱۸۴۸): ژنرال اتریشی طرفدار سلطنت مطلقه، ۱۸۴۸ وزیر جنگ، در جریان انقلاب اکتبر وین به قتل رسید.

لاروش ژاکلین [Henri Larochejaquelein] (۱۸۰۵ - ۱۸۶۷): سیاستمدار فرانسوی، یکی از رهبران لژیونرهای، ۱۸۴۸ نماینده مجلس مؤسسان و ۱۸۴۹ عضو مجلس مقننه ملی، در دوران ناپلئون سوم سناتور.

لامارتین [Alphons Lamartin] (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹): تاریخ‌نویس شاعر و سیاستمدار فرانسوی. در سال‌های چهل قرن نوزدهم یکی از رهبران برجسته جمهوری‌خواهان معتدل بود. در ۱۸۴۸ وزیر خارجه و در حقیقت صدر حکومت موقتی شده عضو مجلس قانون‌گذاری ملی و کمیسیون اجراییه بود.

لاموریسیر [Louis Lamoriciere] (۱۸۰۶ - ۱۸۶۵): ژنرال و سیاستمدار فرانسوی، جمهوری‌خواه میانه‌رو، در ۱۸۴۸ در سرکوبی قیام ژوئن شرکت داشت و از ژوئن تا دسامبر ۱۸۴۸ وزیر جنگ کابینه کاویناک بود و بعد نماینده مجلس مقننه شد.

لدرو-رولن [Rollin Ledru] (۱۸۰۷ - ۱۸۷۴): نویسنده و سیاستمدار فرانسوی، یکی از رهبران خرده‌بورژواهای دموکرات، سردبیر روزنامه رفورم،

۱۸۴۸ وزیر کشور دولت موقتی فرانسه و عضو هیئت اجراییه حکومتی شد. نماینده مجلس مقننه ملی فرانسه و عضو حزب مونتانی، بعد از حادثه ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ به انگلستان گریخت و در آنجا مهاجر شد.

لویی فیلیپ [Louis Philippe]: شاهزاده خاندان اورلئان. از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ پادشاه فرانسه.

لونشتاین [Lipmann Hirsch Lowen Stein] (متوفی ۱۸۴۸): دانشمند علوم شرقی، ۱۸۴۸ رئیس باشگاه کارگری فرانکفورت.

لیشنوسکی [Felix Lichnowski] (۱۸۱۴ - ۱۸۴۸): مالک بزرگ اهل شلژین، افسر ارتجاعی ارتش پروس، ۱۸۴۸ نماینده مجلس ملی (جناح راست) در اثنای قیام سپتامبر فرانکفورت به قتل رسید.

م

مارات [Jean-Paul Marat] (۱۷۴۳ - ۱۷۹۳): نویسنده فرانسوی یکی از قاطع‌ترین رهبران کلوب ژاکوبین‌ها در انقلاب فرانسه و ناشر روزنامه "دوست خلق".

ماراست [Armand Marrast] (۱۸۰۱ - ۱۸۵۲): نویسنده و سیاستمدار فرانسوی، یکی از رهبران بورژواهای معتدل جمهوری‌خواه سردبیر روزنامه "لاناسیون"، ۱۸۴۸ عضو دولت موقتی و شهردار پاریس، رئیس مجلس مؤسسان فرانسه.

مازینی [Giuseppe Mazzini] (۱۸۰۵ - ۱۸۷۱): انقلابی بورژوا - دموکرات ایتالیایی یکی از رهبران جنبش آزادی‌بخش ملی ایتالیا ۱۸۴۹ رئیس حکومت موقتی جمهوری رم شد و در ۱۸۵۰ یکی از مؤسسين کمیته مرکزی دموکرات‌های اروپا در لندن بوده

ماری [Alexander Marie] (۱۷۹۵ - ۱۸۷۰): وکیل دادگستری و سیاستمدار فرانسوی، جمهوری‌خواه بورژوا، ۱۸۴۸ وزیر امور عامه حکومت موقتی بود، بعد رئیس مجلس ملی و سپس وزیر دادگستری شد.

مامیانی [Rovere-Mamiani] (۱۷۹۹ - ۱۸۸۵): شاعر و نویسنده ایتالیایی، فیلسوف و سیاستمدار لیبرال. از مه تا اوت ۱۸۴۸ وزیر داخله دولت کلیسایی.

مانتوفیل [Otto Theodor Manteuffel] (۱۸۲۰ - ۱۸۰۵) سیاستمدار پروس نماینده اشراف بوروکرات ارتجاعی پروس، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ وزیر کشور و از

۱۸۵۰ تا ۱۸۵۸ نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه پروس بود.

مترینیخ [Clement- Metternich] (۱۷۷۳-۱۸۵۹): سیاستمدار اتریشی، از ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۱ وزیر امور خارجه از ۱۸۲۱ تا ۱۸۴۸ خزانه‌دار اتریشی یکی از بنیان‌گذاران "اتحاد مقدس".

ملینه [Francois Mellinet] (۱۷۶۸-۱۸۵۲): ژنرال بلژیکی فرانسوی الاصل، یکی از رهبران انقلاب بورژوازی ۱۸۳۰ و جنبش دموکراتیک در بلژیک. رئیس افتخاری سازمان دموکراتیک بروکسل، در دادگاه ریسکو-تو ابتدا به اعدام و سپس به ۳۰ سال زندان محکوم شد و در سپتامبر ۱۸۴۹ از زندان آزاد گردید.

مول [Louis Mole] (۱۸۱۶-۱۸۴۹): ساعت‌ساز اهل کلن یکی از رهبران برجسته اتحادیه عدالت‌طلبان و از اعضای هیئت کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها در لندن که در ۲۹ ژوئن ۱۸۴۹ در یکی از نبردهای قیام بادن به شهادت رسید.

مولر [Friedrich Mueller]: رئیس پلیس کلن، ۱۸۴۸ معاون وزارت دادگستری پروس و نماینده مجلس ملی پروس شد (جناح راست).

مولر تلرینگ [Edward Von Mueller-Telling]: مخبر "نویه راینیشه تساینونگ" در وین، بعد از انقلاب به لندن مهاجرت کرد و در ۱۸۵۰ بعد از جدا شدن از مارکس جزوهای بر علیه مارکس انتشار داد. موله [Joseph Moll]: سیاستمدار فرانسوی، از ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۹ نخست‌وزیر فرانسه، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ عضو مجلس ملی و یکی از رهبران "حزب نظم" محافظه‌کار و سلطنت‌طلب بود.

مونک [George Monk] (۱۶۶۹-۱۶۰۸): ژنرال و سیاستمدار انگلیسی که موجب بازگشت خاندان سلطنتی استوارت به سلطنت شد.

میرباخ [Otto Von Mirbach]: افسر توپخانه سابق ارتش پروس، دموکرات خرده‌بورژوا، در اثناء قیام مه ۱۸۴۹، فرمانده نیروهای شورشی البرفلد بود و پس از شکست قیام به خارج از کشور مهاجرت کرد.

و

ورث [Georg Weerth] (۱۸۲۲-۱۸۵۶): مؤلف و شاعر پرولتری عضو هیئت‌رئیس سازمان دموکراتیک در بروکسل عضو اتحادیه کمونیست‌ها دوست، مارکس و انگلس و مسئول قسمت ادبی "نویه راینیشه تساینونگ"

که بعد از انقلاب به‌عنوان تاجر دوره‌گرد مشغول به کار شد.

ورانگل [Friedrich Wrangel] (۱۷۸۴-۱۸۷۷): ژنرال پروسی و یکی از رهبران افسران ارشد ضدانقلابی، ۱۸۴۸ فرمانده لشکر ۳ برلین بود و در نوامبر ۱۸۴۸ در کودتای ضدانقلاب برلین شرکت داشت.

ولدن [Franz-Ludwig Welden] (۱۷۸۲-۱۸۵۳): ژنرال اتریشی که در لشکرکشی ۱۸۴۸ به ایتالیا شرکت داشت. از نوامبر ۱۸ تا آوریل ۴۹ استاندار وین بود و از آوریل تا ژوئن ۴۹ فرمانده نیروهای اتریش بود که مأمور سرکوبی انقلاب مجارستان شده بودند.

ولف فردیناند [Ferdinand Wolf] (۱۸۱۲-۱۸۹۵): روزنامه‌نگار ۴۷-۱۸۴۶ عضو کمیته مکاتباتی کمونیست‌ها در بروکسل، عضو اتحادیه کمونیست‌ها، ۴۹-۱۸۴۸ عضو هیئت تحریریه "نویه راینیشه تساینونگ" بود و بعداً به پاریس و سپس به لندن مهاجرت کرد. در انشعاب ۱۸۵۰ اتحادیه کمونیست‌ها به طرفداری از مارکس پرداخت ولی بعداً از سیاست کناره‌گیری کرد.

ولف ویلهلم [Wilhelm Wolf] (۱۸۰۹-۱۸۶۴): آموزگار و روزنامه‌نویس، فرزند یکی از دهقانان نیمه برده آلمانی، عضو هیئت تحریریه "نویه راینیشه تساینونگ" و عضو هیئت کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها. عضو کمیسیون امنیتی کلن و انجمن دموکرات‌های حوزه راین، ابتدا به سوئیس و سپس به آمریکا مهاجرت کرد. از رفقای نزدیک مارکس و انگلس بود.

ویلهلم اول (۱۸۸۸-۱۷۹۷): از ۱۸۶۱ تا ۱۸۸۸ پادشاه پروس و علاوه بر این از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۸ امپراتور آلمان بود. در ۱۸۴۸ به‌عنوان ولیعهد پروس سردهسته درباریان ضدانقلابی پروس بود و در ۱۸۴۹ فرمانده نیروهای پروسی مأمور سرکوبی قیام بادن فالس شد.

ویندیش‌گرتی [Alfred Windischgraetz] (۱۸۶۲-۱۷۸۷): شاهزاده و فلد مارشال اتریشی در ۱۸۴۸ - ۴۹ یکی از رهبران ضدانقلاب اتریش بود. در ۱۸۴۸ فرمانده قوای اتریشی مأمور سرکوب قیام ژوئن پراگ و قیام اکتبر وین بود. بعد از آن کل نیروهای اتریشی را که مأمور سرکوبی انقلاب مجارستان بودند، به عهده فرماندهی داشت.

ورنر [Johann Peter Werner]: وکیل دادگستری اهل کوبلنس. در ۱۸۴۸ عضو جناح چپ سنتروم در مجلس ملی فرانکفورت.

هانزه مان [David Hanseemann] (۱۷۹۰-۱۸۶۴):
 سرمایه‌دار بزرگ و یکی از رهبران بورژوازی لیبرال
 ایالت راین، ۱۸۴۷ عضو مجلس متحده ایالتی، ۱۸۴۸
 عضو مجلس ملی پروس و از مارس تا سپتامبر وزیر
 دارایی پروس.

هیرت [Michel - Pierre Hebert] (۱۷۹۹-۱۸۸۷):
 حقوق‌دان و سیاستمدار فرانسوی، اورلئانی است، از
 ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۸ عضو مجلس ملی نمایندگان، ۱۸۴۱
 دادستان کل، ۱۸۴۷ تا فوریه ۱۸۴۸ وزیر دادگستری
 فرانسه، ۱۸۴۹ نماینده مجلس مقننه ملی.

گرگن‌هان [August Gergenhahn] (۱۸۷۴-۱۸۰۴):
 دادستان دادگاه تجدیدنظر ویسبادن، سیاستمدار
 لیبرال آلمانی، ۱۸۴۸-۴۹ نخست‌وزیر حکومت‌نشین
 آلمانی ناساوا، عضو مجلس موقتی و مجلس ملی
 فرانکفورت (جناح چپ سنتروم).

هوکستر [Ernst Hoechster] (متولد ۱۸۱۰): وکیل
 دادگستری در البرفلد دموکرات خرده‌بورژوا، در ایام
 قیام مه ۱۸۴۹ البرفلد، رئیس کمیسیون امنیت شورشی
 بود و پس از شکست قیام به پاریس مهاجرت کرد و
 بعدها از سیاست کناره‌گیری کرد.

هویزر [Hans Von Hueser] (۱۸۷۲-۱۸۵۷):
 ژنرال پروسی، نماینده نظامیان دریایی ارتجاعی، از
 ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۹ فرمانده نظامی ماینس.

ی

یلاخیش [Josip Jelachich] (۱۸۰۱ - ۱۸۵۹):
 ژنرال اتریشی، در سرکوبی انقلاب ۱۸۴۸-۴۹ اتریش
 و مجارستان شرکت داشت.